

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰ - قسمت اول

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

اگر سه نقطه عطف تاریخ ۸۰ ساله جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) به این صورت تعریف بکنیم که:

۱- ۱۶ آذر ۱۳۳۲

۲- اول بهمن ۱۳۴۰

۳- ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸

بدون تردید باید «قیام سه روزه (از شنبه ۱۴ تا دوشنبه ۱۶) آذرماه ۳۲ را سرلوحه جنبش ۸۰ ساله دانشجویی ایران قرار بدهیم» چراکه در چارچوب قیام سه روزه آذرماه ۳۲ بود که «جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در خلاء نیروهای پیشرو، یک تنه به میدان آمد و رژیم کودتای پهلوی را به چالش کشید». بی شک همین به چالش کشیده شدن رژیم کودتای پهلوی (در بستر قیام سه روزه آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی) آغازی گردید،

بی سابقه ترین «جابجائی ثروت» و

«تولید فقر و فلاکت» در جامعه امروز ایران

طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۱۰ سال گذشته در جامعه ایران) «بزرگ ترین جابجائی طبقاتی صورت گرفته است» چراکه مطابق همین آمارهای رژیم حاکم در طول ۱۰ سال گذشته، «بیش از ۸ میلیون نفر از طبقه متوسط جامعه بزرگ ایران به سمت پائینی های جامعه ایران ریزش کرده اند» و در طول ۲۱ ماه گذشته (شرایط کرونائی در کشور ایران) «بیش از ۴ میلیون نفر از طبقه متوسط جامعه ایران به حوزه زیر خط فقر رسمی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سقوط کرده اند» به طوری که در این شرایط طبق آمارهای خود رژیم «تنها جمعیت حاشیه نشین شهر تهران، به بیش از ۴ میلیون نفر رسیده است»؛ و این در شرایطی است که باز طبق آمارهای خود رژیم «جمعیت حاشیه نشینان شهری در کشور به بیش از ۲۴ میلیون نفر رسیده است» که البته خود این آمارها نشان دهنده «وجود ابر بحران طبقاتی در جامعه ایران می باشد». چراکه بدون تردید، اگر بخواهیم در این شرایط «هرم طبقاتی» (بر پایه کمیت افراد در هر طبقه) در جامعه امروز ایران ترسیم نمائیم،

☀ سخن روز - جنبش مطالبه محور معلمان ...

☀ تیترا اول - شکاف ۲۰۰ درصدی بین مزد و معیشت ...

☀ جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران ۲

☀ ما چه می گوئیم؟ ۳۴

☀ جنبش های خودجوش، خودسازمانده و ... ۹

☀ نبرد گفتمان ها ۸

☀ تئوری تغییر ۷

☀ پرسش و پاسخ بیست ۹

☀ شریعتی در آینه اقبال ۷۳

☀ اقبال پیام آور ۸۸

☀ آزادی و دموکراسی ۷۰

☀ تفسیر سوره قصص ۷۷

☀ بحث شناسی ۸۲

☀ سلسله درس هایی از نهج البلاغه ۷۲

بی‌شک «در نوک پیکان این هرم طبقاتی، حاشیه‌نشینان با بیش از ۲۴ میلیون نفر و پس از آن طبقه کار و زحمت ایران و بعد از آن اقشار میانی و در نقطه تحتانی طبقه بورژوازی مالی سوداگر حکومتی قرار دارند» که البته خود این «هرم طبقاتی باز نشان دهنده اوج بحران ساختار اقتصادی و طبقاتی (در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقهی حاکم) می‌باشد.»

بدین ترتیب طبیعی است که «خود این هرم طبقاتی نمایش بی‌سابقه‌ترین جابجائی طبقاتی و ثروت و تولید فقر و فلاکت (حداقل در ۱۰ سال گذشته) در جامعه ایران می‌باشد» زیرا «موتور فقر و فلاکت در جامعه امروز ایران می‌تواند یکی از معیارهای آرایش گروه‌های اجتماعی در هرم طبقاتی به لحاظ کمی بشود» که برای فهم شدت و عمق سونامی فقر و فلاکت در جامعه ایران، حداقل می‌توانیم به آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در شرایط فعلی توجه ویژه بکنیم:

الف - طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۶۰ درصد از جمعیت ایران زیر خط فقر رسمی و ۳۲ درصد آنها هم در فقر مطلق زندگی می‌کنند.

ب - با عنایت به اینکه شاخص فلاکت، حاصل جمع نرخ تورم و نرخ بیکاری می‌باشد، طبق گزارش روزنامه همشهری (روز دوشنبه مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰ شماره ۸۲۱۶) در پایان سال ۱۳۹۹، «نرخ فلاکت در کشور ایران ۴۶/۱ درصد بوده است» که این درصد، بالاترین نرخ فلاکت در ایران طی دهه ۹۰ است و در ادامه آن باید توجه داشته باشیم که نرخ تورم سالانه اعلام شده توسط بانک مرکزی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در مرداد ماه جاری (از مرداد ۱۳۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰) «در ایران که ۵۸ درصد می‌باشد»، بالاترین نرخ تورم از سال ۱۳۲۲ (فرایند پسا جنگ جهانی دوم) می‌باشد.

ج - بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در روز پنج شنبه اول مهر ماه ۱۴۰۰، «نرخ تورم نقطه به نقطه (در شهریور ماه ۱۴۰۰) ۴۳/۷ درصد بوده است» که این نرخ نشان دهنده آن می‌باشد که مردم ایران در سال جاری (سال ۱۴۰۰) به طور متوسط برای تأمین زندگی خود، به اندازه ۴۳/۷ درصد نسبت به شهریور سال گذشته هزینه بیشتری پرداخت کرده‌اند. البته نرخ سالانه اعلام شده (توسط مرکز آمار ایران) در شهریور ماه (۱۴۰۰) ۴۵/۸ درصد بوده است که این نرخ برای خانواده‌های روستائی به ۴۹/۷ درصد رسیده است (عنایت داشته باشیم که نرخ تورم سالانه از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ توسط بانک مرکزی ۵۸ درصد اعلام شده

است). لازم به ذکر است که (طبق آمار مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) این ارقام برای خانواده‌های روستائی در مرداد ماه (۱۴۰۰) ۴۵/۲ درصد و برای خانواده‌های غیر روستائی ۴۳/۲ درصد بوده است. نباید فراموش کنیم که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) «آمارهای اقتصادی نیز همانند آمارهای دیگر این رژیم تابعی از مسائل و ملاحظات امنیتی هستند» و هرگز قابل اعتماد نمی‌باشند، اما از آنجائیکه برای جریان‌ها و نهادهای غیر حکومتی (به علت انسداد سیاسی و فضای سرکوب و پادگانی حاکم بر جامعه ایران) امکان آمارگیری مستقل وجود ندارد، بنابراین در خلاء آمارهای نهادهای مستقل مجبوریم که از همین آمارهای امنیتی و مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم استفاده بکنیم.

د - عنایت داشته باشیم که نرخ فلاکت و نرخ بیکاری و نرخ تورم (ارائه شده توسط نهادهای آماری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در استان‌های مختلف ایران و مناطق شهری و روستائی متفاوت می‌باشند. بطوریکه طبق آمار اعلام شده در روزنامه همشهری (مورخ ۲۰/۰۲/۱۴۰۰) «دو استان مرزی کرمانشاه و کردستان در پایان سال ۱۳۹۹ از لحاظ شاخص فلاکت (جمع نرخ تورم و نرخ بیکاری) صدرنشین استان‌های کشور ایران بوده‌اند». چراکه نرخ فلاکت (جمع نرخ تورم و نرخ بیکاری) در این دو استان در پایان سال ۱۳۹۹ بالای ۵۸ درصد بوده است، در صورتی که «نرخ فلاکت (جمع نرخ بیکاری و نرخ تورم در پایان

سال ۱۳۹۹) در دوازده استان هرمزگان، چهارمحال و بختیاری، خراسان شمالی، لرستان، سیستان و بلوچستان، گلستان، کرمان، ایلام، همدان، آذربایجان غربی، یزد و خوزستان ۵۰ درصد بوده است» بنابراین از آنجائیکه «استان کرمانشاه با نرخ تورم ۴۰/۱ درصد و نرخ بیکاری ۱۸ درصد و استان کردستان با نرخ تورم ۳۹/۲ درصد و نرخ بیکاری ۱۸/۸ درصد می‌باشند، در صدر استان‌های کشور با شاخص فلاکت بد و در وضعیت قرمز قرار دارند». بیافزائیم که «درصد فلاکت‌زدگی ناشی از افزایش نرخ تورم و نرخ بیکاری در پایان سال ۱۳۹۹ به صورت میانگین برای همه استان‌های کشور، با احتساب حداقل تورم ۳۶/۴ درصد و نرخ بیکاری حداقل ۹/۷ درصد (مهندسی شده و امنیتی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) ۴۶/۱ درصد می‌باشد» که خود این نشان دهنده بالاترین نرخ فلاکت در کشور ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که میانگین شاخص رشد اقتصادی ایران در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی صفر می‌باشد.

ه - طبق گزارش اقتصادی سال ۱۳۹۹ صندوق بین‌المللی پول، «رتبه کشور ایران در نرخ تورم (در بین کشورهای جهان در) مرتبه ششم (پس از کشورهای ونزوئلا، سودان، لبنان و...) می‌باشد». البته صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده است که در سال ۱۴۰۰ وضعیت اقتصادی ایران وخیم‌تر بشود.

و - طبق گزارش وزارت کار و رفاه اجتماعی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «طی نه سال گذشته (از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۹) خط فقر در کشور ایران از ۹۵۰ هزار تومان (سال ۱۳۹۰) به ده میلیون تومان (سال ۱۳۹۹) و به ۱۲ میلیون تومان (سال ۱۴۰۰) رسیده است» بنابراین حداقل دستمزد دو میلیون ششصد و یازده هزار تومانی مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی در سال ۱۴۰۰ تنها یک پنجم خط فقر ۱۲ میلیون تومانی را تأمین می‌نماید.

ز - طبق گزارش حسین شافعی رئیس اتاق بازرگانی

طی سه سال گذشته (از سال ۹۶ تا ۹۹) «تولید ناخالص داخلی کشور ۵۷ درصد کاهش داشته است، یعنی از مبلغ ۴۴۵ میلیارد دلار ناخالص داخلی سال ۹۶ این مبلغ در سال ۹۹ به مبلغ ۱۹۱ میلیارد دلار رسیده است.»

ح - در برابر اردوگاه ۹۶ درصدی (طبق آمار محمد باقر قالیباف رئیس مجلس رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) زیر خط فقر رسمی کشور، ۴ درصد طبقه بورژوازی مالی سوداگر (تحت هژمونی سپاه) و اعوان و انصار آنها قرار دارند؛ که طبق گزارش مجله فوربس «کشور ایران با ۲۵۰ هزار میلیارد در رده بندی جهانی در مرتبه چهاردهم کشورهای جهان قرار دارد» و این در شرایطی است که طبق همین گزارش عربستان سعودی در مرتبه هفدهم جهان قرار دارد و از این بابت کشور ایران در منطقه خاورمیانه در رتبه نخست قرار دارد.

ط - ۶۰ درصد امور اقتصادی کشور (در چارچوب اقتصاد پادگانی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) دست سپاه و بیت رهبری می‌باشد (که البته معاف از مالیات می‌باشند و خارج از دایره دولت هستند). یادمان باشد که تنها شرکت‌های تحت سلطه سپاه در صنایع نفت و گاز بالغ بر ۵ هزار شرکت می‌باشند و طبق گفته سعید محمد (فرمانده سابق قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه) ۳۰۰ شرکت پیمانکاری قرارگاه خاتم در بخش نفت و گاز کار می‌کنند که ۳۰۰ پروژه بزرگ در اختیار دارند؛ و غیر از این‌ها ۵ هزار پیمانکار بخش خصوصی در اجرای پروژه‌های نفت و گاز با قرارگاه خاتم همکاری دارند. به طوری که می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که به عنوان نمونه (که مشتی نمونه خروار می‌باشد) «وزارت نفت تحت سلطه فرماندهان قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه و شرکت‌های اقماری وزارت نفت در اختیار سپاه می‌باشند.»

ی - با عبور بهای سبد کالای خانوار از مرز ۱۲ میلیون تومان در سال ۱۴۰۰ ارزش واقعی حداقل دستمزد سال ۱۴۰۰ کارگران و بازنشستگان و

مزدبگیران که ۴۲/۵ میلیون نفر می‌باشند، به زیر ۳۰ درصد (بهای سبد کالای خانوار) رسیده است.

ک - در یک سال اخیر (۱۳۹۹-۱۴۰۰) قیمت نان که قوت غالب قشرهای کم در آمد جامعه ایران می‌باشد، ۳۰۰ درصد افزایش داشته است یعنی آنچنانکه در سال ۱۳۹۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «قیمت بنزین را سیصد درصد افزایش داده است، در یکسال گذشته قیمت نان ۳۰۰ درصد افزایش پیدا کرده است». بدون تردید گرانی ۳۰۰ درصدی قیمت نان در یکسال گذشته چیزی جز کوچک‌تر شدن بازهم بیشتر سفره بیش از ۶۰ درصد جامعه ایران که در زیر خط فقر رسمی و فقر مطلق قرار دارند نبوده و نیست. نباید فراموش کنیم که در شرایط فعلی طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۱۰ میلیون خانوار ایرانی در فقر مطلق به سر می‌برند که البته با حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی، توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، شرایط برای پاره کردن هر چه بیشتر مهار تورم یا افزایش قیمت‌ها به صورت جهشی فراهم می‌گردد. یادمان باشد که ابراهیم رئیسی در انتخابات ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) وعده داد که «ترخ تورم در سال جاری (۱۴۰۰) تک رقمی می‌کند». البته برای فهم این وعده ابراهیم رئیسی، باید به تأثیر سونامی ۴۵۰ هزار میلیارد تومانی کسری بودجه (سال ۱۴۰۰) رژیم مطلقه فقهاتی که در نیمه اول سال ۱۴۰۰ تنها نوک این کوه یخ به نمایش در آمده است و در نیمه دوم سال ۱۴۰۰ و بهار ۱۴۰۱ این کوه یخ تمام قد خود را به نمایش می‌گذرد) هم عنایت داشته باشیم. عنایت داشته باشیم که در این رابطه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هر ثانیه ۳۸ میلیون تومان به نقدینگی کشور (جهت جایگزینی کسری بودجه خود) اضافه می‌کند که خود این امر نشان دهنده رشد ۴۰ درصدی نقدینگی سال ۱۴۰۰ (در برابر رشد ۲۷ درصدی نقدینگی سال ۱۳۹۹) می‌باشد. بیافزائیم که حجم نقدینگی در پایان مرداد ۱۴۰۰ (طبق اعلام بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به رقم ۳۹۲۱ هزار میلیارد تومان رسید؛ که خود این

رقم اعلام شده بانک مرکزی نشان می‌دهد که «تنها در مرداد ماه ۱۴۰۰ یعنی آخرین ماه دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی، ۱۰۱ هزار و ۴۵۰ میلیارد تومان بر حجم نقدینگی کشور اضافه شده است» به بیان دیگر، در مرداد ماه ۱۴۰۰ توسط دولت بنفش و امنیتی شیخ حسن روحانی هر ثانیه ۳۸ میلیون تومان و هر دقیقه ۲ میلیارد و ۲۷۲ میلیون تومان و هر ساعت ۱۳۶ میلیارد تومان و هر روز ۳ هزار و ۲۷۳ میلیارد تومان پول بدون پشتوانه به حجم نقدینگی قبلی اضافه شده است؛ به عبارت بهتر «بر اساس برآورد بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رشد نقدینگی در پایان مرداد سال ۱۴۰۰ نسبت به مرداد ۱۳۹۹، ۳۹/۱ درصد بوده است و نسبت به پایان سال ۱۳۹۹، ۱۲/۸ درصد و حتی نسبت به تیرماه سال ۱۴۰۰، ۲/۷ درصد بوده است». همچنین داده‌های اعلام شده توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به ما نشان می‌دهد که «پایه پولی کشور در مرداد ماه ۱۴۰۰، ۵۱۵ هزار و نهصد و چهل میلیارد تومان بوده که با ضریب فزاینده ۷/۶ برابری باعث رسیدن حجم (در زمان انتقال دولت امنیتی شیخ حسن روحانی به دولت پادگانی سید ابراهیم رئیسی) نقدینگی به ۳۹۲۱ هزار میلیارد تومان شده است»؛ که البته این امر منهای رشد نجومی بدهی دولت از بانک مرکزی می‌باشد که «این بدهی طبق اعلام خود بانک مرکزی در سال ۱۳۹۸ هشتاد و چهار هزار میلیارد تومان بوده است و در سال ۱۳۹۹ هزار میلیارد تومان بوده است و در مرداد ماه ۱۴۰۰ (زمان انتقال دولت بنفش شیخ حسن روحانی به دولت پادگانی سید ابراهیم رئیسی) این بدهی دولت به بانک مرکزی به مرز ۱۶۵۵ میلیارد تومان رسیده است.»

قابل ذکر است که طبق همین آمار بانک مرکزی بدهی دولت شیخ حسن روحانی در پایان مرداد ماه ۱۴۰۰ نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۶۷/۴ درصد و نسبت به اسفند ۱۳۹۹، ۴۴ درصد رشد داشته است. بر این مطلب اضافه کنیم که «غیر از چاپ پول و بدهی دولت یکی دیگر از عوامل حرکت

موتور تورم در کشور در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جهت جبران کسری بودجه افزایش نرخ ارز و حامل‌های انرژی بوده است» به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «افزایش نرخ ارز یکی از دلایل اصلی افزایش نرخ تورم (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌باشد»؛ زیرا تورم ناشی از افزایش نرخ ارز بر روی تمامی کالاها و خدمات اثر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر وقتی که دولت برای جبران کسری بودجه خودش (در کنار چاپ پول و استقرار از بانک مرکزی) اقدام به افزایش نرخ ارز می‌کند، حتی تولیدات صنعتی هم کاهش پیدا می‌کند و بسیاری از واحدهای تولیدی هم از چرخه رقابت خارج می‌شوند و بدین مناسبت در ادامه آن همراه با تورم، رکود در اقتصاد هم افزایش پیدا می‌کند و بیکاری هم رشد می‌دهد و نرخ فلاکت هم (جمع نرخ بیکاری و نرخ تورم) روند افزایشی پیدا می‌کند؛ و البته از همه مهمتر اینکه، شرایط برای روند نزولی و رشد منفی اقتصاد یا کوچک شدن اقتصاد و کاهش تولید ناخالص داخلی فراهم می‌گردد. به طوری که در این رابطه طبق آمار (مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «تنها در سال ۱۳۹۹ اقتصاد کشور ۷ درصد نسبت به گذشته کوچک‌تر شده است»؛ که طبق همین آمار «نزول ۷ درصدی اقتصاد یا رشد منفی ۷ درصدی تولید ناخالص داخلی کشور بدترین نزول اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۳۳ سال گذشته بوده است»؛ که برای فهم اوج فاجعه باید عنایت داشته باشیم که «یکی از بدترین بیماری‌های اقتصادی در دنیا وقوع همزمان رکود یا نزول تولید ناخالص داخلی و تورم است که به آن رکود تورمی می‌گویند.»

بدون تردید آنچه که بیش از همه باعث زمین‌گیر کردن سرمایه‌داری نفتی و رانتی و غارت‌گر و فقهی حاکم (در این شرایط) شده است، همین رکود تورمی می‌باشد. قابل توجه است که طبق گزارش مرکز آمار ایران «نزول بخش صنعتی و معدن در سال ۱۳۹۹، ۱۴/۷ بوده است» که خود این امر نشان دهنده آن است که بزرگ‌ترین قربانی نزول اقتصادی یا منفی

شدن رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی، بخش تولیدی و صنعت و معدن کشور می‌باشد. البته باز هم تاکید می‌کنیم که از دلایل رشد نجومی نقدینگی (که یکی از دلایل رشد تورم و شکل غیر مستقیم گرفتن مالیات از مردم یا دست در جیب مردم ایران کردن می‌باشد) به خاطر همان جبران کسری بودجه از طریق چاپ پول و پیشروی پایه پولی کشور و استقرار از بانک مرکزی و افزایش نرخ ارز توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به خصوص در چهار سال اخیر (از سال ۱۳۹۷ الی الان) با تحمیل شوک‌های جدید به قیمت‌های کلیدی مانند نرخ ارز برای کاهش و جبران کسری بودجه دولت و تضمین منافع سوداگران (در جناح‌های مختلف این رژیم) مواد خوراکی و هزینه‌های مسکن و درمان و حمل و نقل و آموزش مردم نگون‌بخت ایران را با نرخ‌های تورمی بی‌سابقه‌ای (بر این مردمی که بیش از ۶۰ درصد آنها زیر خط فقر رسمی به سر می‌برند و از این ۶۰ درصد، ۳۲ درصد آنها در فقر مطلق و خط بقا قرار دارند و طبق گفته شیخ حسن روحانی رئیس‌جمهور اسبق، بیش از ۶۰ میلیون از جمعیت ۸۲ میلیون نفری ایران بدون کمک معیشتی حاکمیت نمی‌توانند به حداقل امکان معیشتی دست پیدا کنند) تحمیل کرده است. به طوری که طبق گزارش ۲۳ دی‌ماه ۱۳۹۹ ایلنا، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها در سال ۱۳۹۹ «افزایش ۳۱۷ درصدی نرخ ارز دولتی در برنامه خود قرار داده بود». بیافزائیم که با اینکه طبق آمارهای اعلام شده خود رژیم در طول چهار سال گذشته قیمت ارز ششصد درصد افزایش پیدا کرده است، قدرت خرید و اندوخته‌های احتمالی اقشار مختلف مردم ایران (منهای قشر برخوردار یا به قول قالیباف چهار درصدی جمعیت ایران) ششصد درصد کاهش پیدا کرده است.

از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «کاهش مستمر ارزش پول ملی در برابر ارزهای بین‌المللی (که بسترساز تحلیل قدرت خرید مردم و به ویژه آنهایی که از مزد و حقوق ثابت برخوردارند،



به علاوه افزایش خط فقر در جامعه ایران که از مرز ۱۲ میلیون تومان گذشته و گرانی و تورم سرسام‌آور (روزمره) شرایط زیست اقتصادی اکثریت عظیمی از مردم ایران را به مرز فاجعه رسانیده است» بنابراین، در این رابطه است که باید بگوئیم که «فقر در جامعه امروز ایران یک فقر تحمیلی است». چراکه در کشور «کالا وجود دارد، اما بیش از ۸۰ درصد مردم نگون‌بخت ایران قدرت خرید کالا ندارند»؛ به بیان دیگر «معنی فقر تحمیلی این است که کالا وجود دارد، اما مردم قدرت خرید کالا ندارند» که برای فهم این مهم کافی است که بدانیم، در شرایطی که در سال جاری طبق آمار خود رژیم «هزینه سبد معیشتی خانوار ماهانه از مرز ۱۲ میلیون تومان گذشته است و حداقل دستمزد ۲ میلیون و ۶۱۱ هزار تومانی کارگران شاغل و ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومانی کارگران بازنشسته در بهترین حالتش می‌تواند یک چهارم هزینه سبد معاش خانوار آنها را جبران بکند» بنابراین، از آنجائیکه در تحلیل نهائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تأمین کسری بودجه از طریق تحمیل «مالیات تورمی هنگفت بر بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور و مردم گرسنه ایران حاصل می‌نماید و همین امر باعث شده است که (برای مثال طبق آمار خود رژیم) در سه سال گذشته قیمت‌ها به صورت جمعی ۱۳۰ درصد افزایش پیدا کند» و باز همین امر باعث گردیده که «در سه سال گذشته به صورت جمعی مردم ایران ۱۹ درصد فقیرتر بشوند». پر پیداست که کسری بودجه ۴۵۰ هزار میلیارد تومانی سال ۱۴۰۰ دولت پادگانی رئیسی همراه با افت درآمدهای نفتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و روشن کردن ماشین چاپ پول و افزایش روزمره نرخ ارز، نشان دهنده ادامه افزایش سونامی تورم در نیمه دوم سال ۱۴۰۰ و بهار ۴۰۱ می‌باشد.

ل - در روند نزولی و منفی رشد اقتصاد و یا تولید ناخالص داخلی و بیماری رکود تورمی، باید عنایت داشته باشیم که «۹۰ درصد کل بودجه دولت صرف هزینه‌های جاری می‌شود» (یادآوری می‌کنیم که هزینه جاری بودجه یعنی پرداخت حقوق پرسنل

از کارگر تا کارمند توسط دولت)، بنابراین «حداکثر ۱۰ درصد از بودجه صرف موارد عمرانی می‌گردد» که البته از این ۱۰ درصد، در خوشبینانه‌ترین حالت ۵٪ آن مربوط به هزینه عمرانی بخش نظامیان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (اعم از سپاه و ارتش و نیروی‌های انتظامی) می‌باشد، بنابراین، حداکثر ۵ درصد از بودجه سالانه دولت صرف موارد عمرانی می‌گردد. برای فهم جایگاه ۹۵ درصد هزینه‌های جاری و عمرانی - نظامی رژیم فقهاتی حاکم باید توجه داشته باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود، تنها رژیمی در جهان است که:

اولاً دارای دو ارتش (ارتش رسمی و سپاه پاسداران البته منهای بسیج و نیروهای چند لایه‌ای انتظامی) می‌باشد.

ثانیاً دارای دو دولت (دولت رسمی و دولت عظیم در سایه یعنی حکومت رهبری یا حزب پادگانی خامنه‌ای) است.

بنابراین، به همین دلیل است که در شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هزاران میلیارد تومان و دلار خرج پروژه هسته‌ای و پروژه جنگ‌های نیابتی خود در منطقه (همراه با فسادهای نجومی و سیستمی و ساختاری و نهادینه شده چند لایه‌ای حکومتی و هزینه‌های نجومی دفاع از دیکتاتوری و عمق استراتژیک خود در منطقه جهت کسب هژمونی بر هلال شیعیه در داخل و خارج از کشور) می‌کند، دیگر امکان سرمایه‌گذاری در عرصه‌های تولیدی و فرهنگی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران ندارد و در همین رابطه است که این رژیم در این شرایط فقر و فلاکت جامعه بزرگ ایران «با طرح پروژه‌های صرفه‌جویی و ریاضت اقتصادی و یا کاهش بودجه بهداشت و آموزش و درمان و عمرانی کشور و یا شعار عدم توانائی در اجرای قانون رتبه‌بندی معلمان و یا یکسان‌سازی حقوق بازنشستگان و غیره، جامعه بزرگ ایران را در مرز فروپاشی هولناک اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی قرار داده است» و همین امر



باعث گردیده است که کشور ایران در این شرایط در هزار تویی از ابر بحران‌ها (مانند بحران فقر، بحران شکاف طبقاتی، بحران مهلک کم آبی، بحران رکود اقتصادی، بحران تورم کمرشکن، بحران زیست محیطی، بحران کرونا و غیره و غیره) گرفتار بشود؛ که البته این ابر بحران‌های هزار تویی امروز جامعه ایران «همگی در پیوند با یکدیگر و در مسیری شتابنده رو به تعمیق و گسترش و پیچیدگی هر چه بیشتر پیش می‌روند»؛ به بیان دیگر این ابر بحران‌های مرکب و همه جانبه و تو در تو، محصول انباشت مجموعه‌ای مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی و بین‌المللی می‌باشد، هر چند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کند که با مطلق کردن تحریم‌های استخوان‌سوز اقتصادی سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، ناکارآمدی و سیاست‌های ویران‌گر و چپاول‌گرایانه حکومتی و ریخت و پاش‌های منطقه‌ای (برای سازمان دادن نیروهای نیابتی) و همچنین فساد سیستمی خود را در زیر گرد و خاک آمریکا‌ستیزی‌اش (در راستای عمق استراتژیک و کسب هژمونی بر هلال شیعیه در منطقه) پنهان نماید، بدون شک سؤال مهمی که در این رابطه و در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه بزرگ ایران بدون پاسخ مانده است اینکه: آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (و یا حزب پادگانی خامنه‌ای) بالاخره حاضر می‌شود در این شرایط جهت مقابله با فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران به بازتعریف عمق استراتژیک خودش در منطقه بپردازد و از خیر عمق استراتژیک ماجراجویانه گذشته خود در منطقه دست بردارد؟

لازم به ذکر است که حزب پادگانی خامنه‌ای به خوبی دریافته است که پروژه بازتوزیع قدرت به سمت هسته سخت رژیم (که در فرایند پسا خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ توسط او انجام گرفته است و در دو انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و رئیس‌جمهوری سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰ مادیت پیدا کرده است) برای نجات رژیم مطلقه فقهاتی از ابر بحران‌های مشروعیت و موجودیت رژیم گرفته تا ابر بحران‌های

اقتصادی و زیست محیطی و سیاسی و اجتماعی، نه تنها دستاوردهای مثبتی نداشته است، بلکه باعث نمایش ناکارآمدگی بیشتر این رژیم هم شده است. به طوری که حتی می‌توانیم بگوئیم که «ساختارها و ساز برگ‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دیگر امکان بسترسازی برای حیات درازمدت این رژیم ندارد». باری از اینجا است که باید بگوئیم که در تحلیل نهائی تنها دو مسیر در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای قرار دارد:

۱ - فروپاشی اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و حتی جغرافیائی کشور.

۲ - اعتلای جنبش‌ها و یا خیزش‌های (خودجوش و تکوین یافته از اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین جامعه بزرگ ایران که بیش از ۸۰ درصد جامعه بزرگ ایران را تشکیل می‌دهند) به صورت فراگیر و ملی.

یادمان باشد که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۵ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی خود (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته بر این باور بوده است که مستضعفین جامعه بزرگ ایران اردوگاهی از طیف زحمتکشان تشکیل می‌دهند که از کودکان کار شروع می‌شوند و به طبقه کارگر و اقشار معلمان و پرستاران و بازنشستگان می‌رسند و تا حاشیه‌نشینان و دیگر زحمتکشان شهر و روستاهای ایران ادامه پیدا می‌کنند.

م - نکته‌ای که در این رابطه باید به آن توجه بیشتر بشود اینکه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به علت ناکارآمدی و ناتوانی این رژیم در حل بحران‌های خود و جامعه ایران، پیوسته بحران‌ها در حال استحاله به بحران‌های دیگر بوده‌اند و همین امر باعث پیچیدگی هر چه بیشتر حتی خود ابر بحران‌های رژیم و همچنین باعث در هم تنیده شدن دو ابر بحران اقتصادی و سیاسی شده است. برای فهم این مهم تنها کافی است که



به صورت اجمالی و کپسولی به کالبد شکافی بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در این شرایط با ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه برای دولت پادگانی رئیسی به ارث رسیده است) بپردازیم:

۱- اولین مشخصه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اینکه این بودجه نشان دهنده آن است که (مانند ۴۲ سال گذشته) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط این بودجه به دنبال حفظ قدرت سیاسی اش می‌باشد، نه به دنبال توزیع ثروت و توزیع خدمت و ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی (در جامعه نگون‌بخت ایران) و همچنین نه در خدمت اکثریت تولیدکنندگان جامعه بزرگ ایران. لذا برای مثال در این بودجه افزایش حقوق کارمندان در سال ۱۴۰۰، ۲۵ درصد در نظر گرفته شده است؛ که در مقایسه با حداقل آمار تورم اعلام شده خود رژیم در سال ۱۴۰۰ که ۵۸ درصد می‌باشد، خود این امر نشان دهنده «کاهش بیش از ۳۰ درصدی قدرت خرید کارمندان در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.»

۲- دومین مشخصه بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی اینکه (مانند دیگر بودجه‌های گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در بستر ۹۰ درصد هزینه‌های جاری این بودجه، رژیم به دنبال تقسیم پول بین نهادهای دست‌ساز حکومتی برای تثبیت حاکمیت خود می‌باشد. به عنوان مثال در همین بودجه ۱۴۰۰ هفت هزار میلیارد تومان برای ۴۳ نهاد مذهبی دست‌ساز حکومتی در نظر گرفته شده است که منهای اینکه همه این ۴۳ نهاد مذهبی (حوزه‌های علمیه قم و خراسان و تهران و غیره) جدای از بودجه دولت، مستقیماً از نهاد رهبری و بیت خامنه‌ای (که بیش از ۶۰ درصد اقتصاد کشور بدون پرداخت ریالی مالیات تحت تیولش می‌باشد) دریافت بودجه می‌کنند. تمامی این نهادها قبل از انقلاب بهمن ۵۷ از طریق کسب درآمد از مردم (مثل خمس و غیره) اداره می‌شده‌اند؛ اما شوربختانه امروز این نهادها (حوزه‌های علمیه قم و خراسان و تهران و غیره) به صورت نهادهای حکومتی درآمدده‌اند و به صورت مستقیم از بودجه مردم تغذیه می‌کنند. البته

منهای این ۴۳ نهاد مذهبی حکومتی (که در بودجه ۱۴۰۰ بیش از ۷ هزار میلیارد تومان از بودجه مردم نگون‌بخت ایران برداشت می‌کنند) در همین بودجه ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با سرهم‌بندی کردن برخی نهادهای دست‌ساز حکومتی مثل بنیادهای خیریه و فرهنگی و غیره (که حتی در قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی نام آنها مطرح نشده است) به نام افراد وابسته، بودجه‌های هنگفت بی‌حساب و کتابی در نظر گرفته شده است؛ به عبارت بهتر، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از محدود حکومت‌هائی در جهان است که بسیاری از ردیف‌های بودجه‌اش به اموری اختصاص دارد که نه کار اقتصادی می‌کنند و نه کار اجتماعی و فرهنگی؛ و تنها کارشان پاسداری از رژیم توتالیتر حاکم می‌باشد.

۳- سهم سپاه در بودجه ۱۴۰۰، ۵۶ هزار میلیارد تومان می‌باشد که این مبلغ سه برابر کل بودجه ارتش و ۱/۵ برابر کل بودجه نیروی انتظامی است که البته خود این امر نشان دهنده جایگاه برتر سپاه حتی در تنظیم بودجه کشور می‌باشد. برای فهم این مهم کافی است که بدانیم که بودجه سپاه و بسیج در سال ۱۳۹۹، ۳۴ هزار میلیارد تومان بوده است، اما امسال به ۵۶ هزار میلیارد تومان رسیده است یعنی ۶۵ درصد افزایش پیدا کرده است. نباید فراموش بکنیم که غیر از سهم شیر سپاه از بودجه کشور، همین سپاه طبق گفته بهزاد نبوی ۶۰ درصد کل ثروت مملکت هم در دست دارند.

ن- انسداد ساختاری اقتصادی (سرمایه‌داری رانتی، نفتی، فقهی) حاکم (به خصوص در دو سال گذشته) باعث گردیده که «به صورت متوالی نرخ رشد اقتصادی (و یا تولید ناخالص داخلی) صورت منفی داشته باشد». در نتیجه همین امر بسترساز آن شده است که «اقتصاد کشور در این شرایط بدترین رکود تورمی خود را تجربه بکند». به همین دلیل است که «در این شرایط ارزش برابری ریال با دلار و دیگر ارزها به پائین‌ترین سطح تاریخی خود رسیده است» و هر روز شاهد «سقوط جدیدی در ارزش ریال و پول ملی هستیم» و باز در همین رابطه است که



در این شرایط «نرخ رسمی تورم در بالاترین سطوح در سال‌های پسا انقلاب ۵۷ و یا ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم رسیده است». عنایت داشته باشیم که هر چند در گذشته اوج رشد تورم در زمان هاشمی رفسنجانی (و دولت چهارم و پنجم او) یعنی ۵۰ درصد بوده است، در این شرایط (در دولت پادگانی رئیسی) حتی طبق آمارهای مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مردم نگون‌بخت ایران تورم ۵۸ درصدی تجربه می‌کنند؛ که نشان دهنده شکستن رکورد قبلی تورم در کشور می‌باشد. بدین ترتیب «معضل سیر صعودی نرخ تورم همراه با کاهش سریع تولید ناخالص داخلی از شاخص‌های تشدید ابر بحران حاد اقتصادی و فقر استخوان‌سوز فراگیر برای بیش از ۸۰ درصد جمعیت ایران می‌باشد» که بی‌شک خود این امر «بستر ساز بازتولید حرکت حلزونی خیزش‌های ملی (امثال خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ با خودویژگی‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی و تکوین یافته از پائین به صورت خود جوش) می‌شود.»

ف - منهای عوامل فوق (در تکوین تورم در طول ۴۲ سال گشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در اینجا باید به یک عامل مهم دیگر هم (در تکوین تورم) اشاره بکنیم و آن «مناسبات طبقاتی چهار دهه گذشته شکل گرفته در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد» که در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ «همراه با قدرت‌گیری بلوک طبقاتی ویژه‌ای در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، طبقه بورژوازی مالی سوداگر حکومتی (تحت هژمونی سپاه و سردمداران قدرت حاکم) به عنوان یک طبقه جدید درباری تکوین و رشد پیدا کردند». بی‌شک تورم فزاینده (به ویژه در سال‌های بعد از جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقه‌ای با حزب بعث عراق و صدام حسین) «یکی از عوامل تقویت قدرت مالی و اقتصادی این طبقه حاکم یا بورژوازی سوداگر مالی جدید بوده است»؛ زیرا این طبقه (سوداگر مالی جدید حکومتی تحت هژمونی سپاه و نیروهای امنیتی) به انحاء مختلف پیوسته تلاش می‌کنند «تا توسط تورم فزاینده قدرت

اقتصادی و مالی خودشان را افزایش بدهند». بدین ترتیب «مقابله با هیولای تورم در ایران امروز در گرو امحای قدرت طبقاتی این طبقه سوداگر مالی (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و یا راست پادگانی و سپاه) می‌باشد». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - میزان تورم جاری کشور (از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰) طبق آمار بانک مرکزی ۵۸ درصد می‌باشد.

۲ - ۶۰ درصد مردم ایران در شرایط فعلی زیر خط فقر رسمی (که ۳۲ درصد آنها در فقر مطلق) به سر می‌برند.

۳ - دولت دوازدهم (شیخ حسن روحانی) با ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه در این شرایط تحویل دولت پادگانی ابراهیم رئیسی شده است.

۴ - ۶۰ درصد امور اقتصاد کشور دست بورژوازی مالی و سوداگر (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی یا سپاه و نیروهای امنیتی حکومتی) می‌باشد که ریالی به دولت مالیات نمی‌دهند و تنها از بودجه دولت برداشت یکطرفه می‌کنند.

۵ - تنها در ۱۰ سال گذشته ۸ میلیون نفر از طبقه متوسط ایران به سمت پائینی‌های جامعه ایران سقوط کرده‌اند که همین امر بسترساز تشدید بحران طبقاتی در جامعه امروز ایران شده است.

۶ - تنها در ۲۱ ماهه گذشته (بحران کرونائی) ۴ میلیون نفر از طبقه متوسط ایران به حوزه زیر خط فقر ریزش کرده‌اند.

۷ - تنها در شهر تهران ۴ میلیون نفر حاشیه‌نشین وجود دارد.

۸ - فقر در جامعه امروز ایران (بر خلاف فقر در دوران ۸ ساله جنگ با عراق که ریشه قحطی کالا داشته است) فقر تحمیلی می‌باشد که مولود عدم قدرت خرید مردم به علت تورم و گرانی و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور است.

۹ - برای فهم شدت فقر و سرعت افزایش تورم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که قیمت نان که قوت لایموت بیش از ۶۰ درصد مردم جامعه ایران

می‌باشد، در یک سال گذشته ۳۰۰ درصد افزایش پیدا کرده است.

۱۰ - سیاست حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی (دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) شرایط برای پاره کردن دوباره مهار تورم در کشور فراهم می‌کند.

۱۱ - پروژه بازتوزیع قدرت به سمت هسته سخت رژیم (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای که در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ کامل شد) در طول سه ماه گذشته نشان داده است که هیچگونه دستاورد مثبتی در عرصه حل ابر بحران اقتصادی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نداشته است.

۱۲ - آنچه از سه ماه گذشته عمر دولت پادگانی رئیسی مشهود است، اینکه این دولت پادگانی نشان داده است که رویکردش جهت مقابله با ابر بحران اقتصادی امروز جامعه ایران، در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی (قطع سوبسیدها، افزایش قیمت‌های حامل انرژی، خصوصی‌سازی یا خصولتی‌سازی بیشتر، آزاد سازی قیمت‌ها) می‌باشد.

۱۳ - قیمت‌ها در مجموع در سه سال گذشته ۱۳۰ درصد افزایش پیدا کرده‌اند.

۱۴ - کاهش مستمر ارزش پول ملی در برابر ارزهای بین‌المللی که بسترساز تحلیل قدرت خرید مردم (و بویژه آنهایی که از مزد و حقوق ثابت برخوردارند) شده است در کنار افزایش خط فقر (در جامعه امروز ایران که از مرز ۱۲ میلیون تومان عبور کرده است) همراه با گرانی و تورم سرسام‌آور روزمره، شرایط زیست اقتصادی برای اکثریت بزرگی از جامعه ایران را غیر ممکن ساخته است.

۱۵ - تورم افسار گسیخته امروز جامعه ایران، اگرچه با نیاز مالی و کسری بودجه و چاپ پول و بی‌انضباطی بانک مرکزی ارتباط دارد، اما ریشه در روابط طبقاتی و نقش محوری بورژوازی سوداگر مالی (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی یا برادران قاچاقچی سپاه آنچنانکه محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسبق رژیم مطلقه فقهاتی مطرح می‌کرد)

دارد.

۱۶ - گرچه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اقتصاد سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقهی حاکم از نرخ‌های بالای تورم آسیب دیده است و اگرچه نرخ رسمی تورم سالانه (از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ طبق اعلام بانک مرکزی) یعنی ۵۸ درصد بالاترین سطح نرخ در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، اما آنچه در این شرایط بیش از تورم، اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهی کشور را آسیب‌پذیر کرده است، رکود تورمی مولود رشد منفی ۷ درصدی اقتصاد یا رشد منفی هفت درصدی تولید ناخالص داخلی می‌باشد که برای مدت سه سال است که به صورت متوالی (این رشد منفی تولید ناخالص داخلی) باعث کوچکتر شدن پیوسته اقتصاد و در ادامه آن توسط تورم و رکود و بیکاری باعث کوچکتر شدن سفره بیش از ۸۰ درصد مردم ایران شده است.

۱۷ - برای فهم بی‌سابقه‌ترین جابجائی ثروت و تولید فقر و فلاکت در جامعه ایران تنها کافی است که (در کنار گفته رئیس مرکز آمار ایران که دو سوم ایرانیان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و گفته شیخ حسن روحانی که ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ایران بدون کمک معیشتی حکومت توان تأمین حداقل معیشت زندگی خود را ندارند و آمار بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خصوص ۶۰ درصد زیر خط فقر رسمی و ۳۲ درصد فقر مطلق جامعه امروز ایران) به آمار مجله فوربس (در رابطه با رشد ۲۵۰ هزار میلیارد در کشور ایران توجه کنیم که مطابق این آمار مجله فوربس، کشور ایران با ۲۵۰ هزار میلیارد در رده‌بندی جهانی پا در رتبه چهاردهم نهاده است و در این رتبه‌بندی عربستان سعودی در رده هفدهم قرار دارد و به این ترتیب کشور ایران در خاورمیانه جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است) توجه بکنیم.

۱۸ - در هم تنیده شدن ابر بحران‌های اقتصادی و سیاسی و زیست محیطی در جامعه امروز ایران

از حالت رکود و رشد منفی تولید ناخالص داخلی.
و - مقابله با رویکرد نئولیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌باشد.

۲۰ - بی‌شک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط می‌تواند با «باز تعریف عمق استراتژیک خود در منطقه، مسیر هزاران میلیارد تومان و دلار هزینه پروژه هسته‌ای و جنگ‌های نیابتی در منطقه و فسادهای نجومی حکومتی خود را (حتی در شرایط تحریم‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) به سمت سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و اجتماعی و فرهنگی و انسانی و نجات گروه‌های مختلف اجتماعی ایران از (کارگران تا معلمان و بازنشستگان و مزدبگیران و...) فقر و فلاکت استخوان‌سوز حاکم، هدایت نماید» اما شوربختانه، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته، «علاوه بر هزینه بحران ساختاری سرمایه‌داری و بحران‌های ناشی از فساد، دزدی، رانت‌خواری و غیره، هزینه سیاست‌های منطقه‌ای و تسلیحاتی و جنگ‌های نیابتی و پروژه هسته‌ای خود را هم به سفره بی‌رمق ۸۰ درصد مردم ایران تحمیل کرده است.»*

پایان

باعث گردیده که بحران حاد اقتصادی و سقوط آزاد ارزش پول ملی و نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم همراه با همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی و بحران فقر و شکاف طبقاتی و بحران مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بحران یاس و سرخوردگی و فرو ریزی حلقه‌های همبستگی اجتماعی و بحران حاد ژئوپولیتیک منطقه‌ای و بحران عمق استراتژیک حزب پادگانی خامنه‌ای توسط سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و نیروهای نیابتی‌اش در منطقه (از عراق تا لبنان) و بحران هسته‌ای در عرصه بین‌المللی و بحران زیست محیطی و کم‌آبی و بحران تحریم‌های فلج‌کننده سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و بحران طبقاتی با سونامی رشد حاشیه‌نشینی بخش بزرگی از جمعیت کشور و سقوط جهش‌وار به زیر خط فقر و ریزش از طبقه متوسط به سمت حاشیه‌نشینان و بحران جان‌نشینی خامنه‌ای و بحران یک‌دست شدن حاکمیت مطلقه فقهاتی و بحران اپوزیسیون خارج‌نشین در عرصه رویکرد کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خاص خود و یا رویکرد رژیم چنچ توسط قدرت‌های خارجی و غیره و غیره همگی باید در پیوند با هم تحلیل بکنیم نه به صورت جدا جدا و مکانیکی.

۱۹ - مقابله ساختاری با تورم در جامعه ایران منهای به چالش کشیدن سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهی حاکم در گرو:

الف - امحای طبقه بورژوازی مالی - سوداگر (تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی سپاه و نیروهای امنیتی).

ب - مقابله با کسری بودجه نجومی دولت توسط نفی نهادهای دست‌ساز حکومتی از عرصه‌های نظامی تا عرصه‌های فرهنگی و مذهبی.

ج - مقابله با رشد نجومی نقدینگی و چاپ پول.

د - مقابله با عدم استقلال بانک مرکزی و وابستگی به دولت و حکومت.

ه - بسترسازی برنامه‌ای جهت خروج اقتصاد کشور



در چه جایگاه صنفی - اجتماعی - سیاسی قرار دارد؟

بند هفتم - پایان دادن به پرونده‌سازی علیه معلمان.

بند هشتم - بازگشت به کار معلمان اخراجی و آزادی معلمان در بند.

بند نهم - در رابطه با شیوع کرونا، ایجاد شرایط امن برای معلمان و دانش آموزان از جمله استفاده از واکسن معتبر و مورد تأیید سازمان بهداشت جهانی، واکسیناسیون رایگان، در اختیار قرار دادن امکانات بهداشتی مانند ماسک و مواد ضد عفونی به صورت رایگان.

بند دهم - در اختیار قرار دادن رایگان وسایل آموزشی مجازی از جمله اینترنت و گوشی هوشمند برای تمامی دانش آموزان و معلمان.

بند آخر - در پایان شورای هماهنگی اعلام می‌دارد فریب وعده‌های بی‌پشتوانه و تکراری مسئولان را نخورده و به پشتوانه قشر فرهیخته فرهنگیان محترم تا عملی شدن خواسته‌های مطرح شده، این اعتراضات را ادامه خواهد داد و در فراخوان‌های بعدی به استحضار جامعه معلمان کشور و مردم عزیز ایران خواهد رساند. (قطعنامه پایانی تجمعات اعتراضی روز شنبه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ که توسط شورای

از ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ که جنبش معلمان ایران در اعتراض به سطح بسیار پائین حقوق خود، تجمع اعتراض آمیزی در میدان بهارستان تهران برگزار کردند (و در آن روز با شلیک گلوله رئیس کلانتری بهارستان به سر دکتر ابوالحسن خانعلی و کشتن او جنبش اعتصابی یازده روزه معلمان در مدارس تهران شکل گرفت) تا روز شنبه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ و در ادامه آن روز پنجشنبه ۲۲ مهر ۱۴۰۰ (که جامعه معلمان ایران با فراخوانی شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران وسیع‌ترین تجمعات اعتراضی خودشان در ۲۰ استان و ۴۳ شهر کشور برگزار کردند) بیش از ۶۰ سال می‌گذرد. آنچه می‌توان در بستر کالبد شکافی ۶۰ سال حیات صنفی - اجتماعی - سیاسی جنبش معلمان ایران نتیجه‌گیری کرد، اینکه «وجه مشترک جوهر جنبش معلمان ایران (در طول ۶۰ سال گذشته عمر خود) همان جوهر مطالبه‌محور این جنبش بزرگ اجتماعی می‌باشد» که برای فهم همین جوهر مطالبه‌محور جنبش معلمان ایران در بیش از ۶۰ سال گذشته، تنها کافی است که نیم‌نگاهی به قطعنامه تجمعات اعتراضی روز شنبه سوم مهرماه سال جاری جنبش معلمان ایران (که توسط شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران تهیه شده است) بیاندازیم. آیتم‌های اصلی این قطعنامه عبارتند از:

بند اول - اجرای رتبه‌بندی بر اساس ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها.

بند دوم - اجرای رتبه‌بندی باید سایر معلمان از جمله معلمان مدارس غیر انتفاعی و خرید خدمتی و غیره را نیز در برگیرد.

بند سوم - همسان‌سازی کامل حقوق بازنشستگان بر اساس قانون مدیریت خدمات کشوری و پرداخت بدهی سال‌های گذشته به آنها.

بند چهارم - اجرای کامل و بدون تبعیض فوق‌العاده ویژه برای تمام فرهنگیان از جمله معلمان تازه استخدام.

بند پنجم - توجه به خواست‌های کارنامه سبزه‌ها و امنیت شغلی معلمان خرید خدمتی، مربیان پیش دبستانی، نهضت سوادآموزی و معلمان شاغل در مدارس بخش خصوصی.

بند ششم - توقف خصوصی‌سازی و پولی کردن آموزش و پرورش و تأکید بر حق تحصیل رایگان و آموزش با کیفیت.

هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران تهیه شده است).

باری، با نگاهی هر چند اجمالی و کپسولی به مفاد بندهای یازده گانه قطعنامه فوق، می‌توان بر روی چند نکته مهم تاکید و تکیه کرد که عبارتند از:

۱ - تقریباً در میان تمامی بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های گذشته حرکت‌ها و تجمعات اعتراضی جامعه معلمان ایران (در طول بیش از ۶۰ سال گذشته حیات صنفی - اجتماعی - سیاسی جامعه معلمان ایران، یعنی از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ الی الان) می‌توان دآوری کرد که قطعنامه فوق کامل‌ترین پلاتفرم و برنامه و فهرست و لیست مطالباتی جامعه معلمان ایران در طول ۶۰ سال گذشته عمر صنفی - اجتماعی - سیاسی جنبش معلمان ایران می‌باشد؛ که خود این امر نشان دهنده آن است که «جنبش مطالبه‌محور جامعه معلمان ایران در فرایند کنونی به مرحله بلوغ حرکت صنفی - اجتماعی و حتی سیاسی خود دست پیدا کرده است»، بنابراین، در همین رابطه است که در خصوص تبیین جایگاه حرکت‌های صنفی - اجتماعی - سیاسی جنبش مطالبه‌محور (۶۰ ساله، از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ الی الان) جامعه معلمان ایران، می‌توانیم در اینجا به صورت مشخص بر نکات محوری این قطعنامه تکیه بکنیم.

۲ - نخستین نکته‌ای که در این رابطه برای ما قابل فهم است اینکه «جایگاه شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در تکوین و سازماندهی حرکت‌های اعتراضی اخیر جامعه معلمان ایران (که به صورت مشخص از نیمه اول شهریور ماه سال جاری آغاز شد و در سوم و ۲۲ مهرماه ۱۴۰۰ طبق فراخوان همین شورا به نقطه اوج خود رسید) مانند جایگاه شورای سازماندهی اعتراضات (جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور که با بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر میدانی آن، بزرگ‌ترین جنبش اعتصابی - اعتراضی ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) می‌باشد» که خود این امر نشان دهنده تأثیرپذیری

تکاملی جنبش مطالباتی جامعه معلمان ایران (در شرایط تند پیچ امروز جامعه بزرگ ایران و در فرایند نوین حرکت رو به جلو صنفی - اجتماعی - سیاسی جامعه معلمان ایران) می‌باشد.

۳ - دومین نکته‌ای که در قطعنامه فوق (شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران) می‌توان روی آن انگشت گذاشت، اینکه در این قطعنامه (مانند بیانیه ۹ ماده‌ای ۳۰ خرداد ۱۴۰۰ شورای سازماندهی اعتراضات کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور) تلاش شده است تا «جهت همبستگی و پیوند عمودی و افقی جنبش معلمان ایران با جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی کشور، دایره مطالبات جامعه معلمان ایران را فقط محدود به معلمان رسمی و تکیه صرف بر رتبه‌بندی ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها نشود». چراکه یکی از پاشنه آشیل‌ها یا چشم‌آسندیدار جنبش معلمان ایران در گذشته همین تکیه صرف این جنبش بر موضوع رتبه‌بندی ۸۰ درصدی معلمان رسمی بوده است که در این شرایط باعث شکل‌گیری کنش‌های میدانی (مستقل از جنبش معلمان رسمی فوق، به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و فراگیر و کشوری) معلمان تازه استخدام شده یا نو معلمان جوان و کارنامه سبزه‌ها و خرید خدمتی‌ها شده است. لازم به ذکر است که از حدود یک میلیون نفر معلم شاغل در آموزش پرورش (در اشکال مختلف رسمی، پیمانی، قراردادی، کارنامه سبزه‌ها، تازه استخدامی‌ها، نهضت سوادآموزی، خرید خدمتی و مریبان پیش دبستانی و غیره) در چارچوب طرح رتبه‌بندی ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها، «تنها معلمان رسمی مشمول این طرح می‌شوند» که عبارتند از:

الف - ۱۴۰ هزار نفر معلمان رتبه خبره.

ب - ۹۲ هزار نفر معلمان رتبه ارشد.

ج - ۶۰ هزار نفر معلمان رتبه پایه.

د - ۷۰ هزار نفر معلمان رتبه مقدماتی، به بیان دیگر فقط این‌ها رتبه شغلی خدمات کشوری

دارند و مشمول طرح رتبه‌بندی فوق می‌شوند. یادآوری می‌کنیم که این رتبه‌بندی (در لایحه رتبه‌بندی معلمان در عرصه هم تراز با حقوق استادان دانشگاه‌ها بر مبنای ۸۰ درصد حقوق پایه استادان) خود بر ۳ رتبه تعریف می‌شود که عبارتند از:

نخست - دکتر معلمان با رتبه استادیار دانشگاه.

دوم - فوق لیسانس‌ها با رتبه مربی دانشگاه‌ها.

سوم - لیسانس‌ها با رتبه آموزشیار مربی.

پر پیدا است که (آنچنانکه در جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز دیدیم) اجرای طرح رتبه‌بندی ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها به صورت مکانیکی و گزینشی باعث شکاف بزرگ در جنبش مطالباتی جامعه معلمان ایران می‌شود؛ زیرا بخش بزرگ معلمان تازه استخدامی و معلمان کارنامه سبزه‌ها و مربیان پیش دبستانی و معلمان شاغل در مدارس بخش خصوصی و معلمان آزاد و خرید خدمتی (که در نظام حاکم مورد ظلم مضاعف واقع می‌شوند و در این شرایط در وضعیت معیشتی فرا بحرانی قرار دارند) کنار گذاشته می‌شوند. بدین ترتیب است که در بند دوم و پنجم قطعنامه فوق (شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران) تلاش شده است که در کنار درخواست اجرای رتبه‌بندی، بر اساس ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها (اعلام شده در بند اول قطعنامه) به صورت مستقل به طرح مطالبات معلمان تازه استخدامی و معلمان خرید خدمتی و معلمان کارنامه سبزه‌ها و معلمان نهضت سوادآموزی و مربیان پیش دبستانی و معلمان شاغل در مدارس بخش خصوصی پرداخته شود؛ که البته خود طرح این گروه‌های مختلف معلمان در قطعنامه فوق نشان دهنده پارادوکس و تناقض موجود در لایحه رتبه‌بندی معلمان می‌باشد.

لذا همین پارادوکس باعث گردیده که کمیسیون آموزشی (مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در ۱۶ آبان ماه ۱۴۰۰ با حذف ماده ۷ لایحه رتبه‌بندی معلمان (که در خصوص هم تراز

با حقوق استادان دانشگاه می‌باشد) این ۸۰ درصد را حذف بکنند و به جای آن افزایش‌های ۲۵ درصد برای رتبه آموزشیار معلم و ۴۵ درصد برای مربی معلم و ۶۰ درصد برای استادیار معلم و ۷۰ درصد برای دانشیار معلم و ۷۵ درصد برای استاد معلم و برای معلمان تازه استخدام ابتدا یک ۲۵ درصد افزایش در نظر گرفته شده است و سپس افزایش بر پایه رتبه‌بندی فوق انجام بشود. به بیان دیگر طبق ماده ۷ اصلاح شده لایحه رتبه‌بندی معلمان توسط کمیسیون آموزشی (مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) ۸۰ درصد افزایش، تنها نصیب معلمان رده پائین هرم جامعه معلمی کشور می‌شود نه مانند قبل شامل معلمان دارای رتبه شغلی خدمات کشوری؛ که البته خود این پیشنهاد کمیسیون آموزشی (مجلس پادگانی یازدهم) نشان دهنده همان رویکرد این مجلس در جریان جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی، نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی می‌باشد که البته این بار در جهت ایجاد شکاف در بین جامعه معلمان می‌باشد.

۴- شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در بند پنج قطعنامه (سوم مهر ماه ۱۴۰۰) خود با طرح توقف خصوصی‌سازی و پولی کردن آموزش و پرورش و تاکید بر حق تحصیل رایگان و آموزش باکیفیت (که شورای سازماندهی اعتراضات کمپین ۱۴۰۰ کارگران پیمانی - پروژه‌ای نفت گاز در بند ۹ بیانیه ۳۰ خرداد ۱۴۰۰ خود این موضوع را به صورت تأمین تحصیل رایگان به عنوان حقوق پایه شهروندی مطرح کرده بودند) سه مشکل محوری آموزش و پرورش کشور (در ۴۲ سال عمر رژیم فقه‌ای حاکم) را به چالش می‌کشند که این سه مشکل عبارتند از:

الف - کالائی بودن آموزش.

ب - طبقاتی بودن آموزش.

ج - خصوصی‌سازی آموزش.

پر واضح است که به چالش کشیده شدن این سه مشکل محوری آموزش و پرورش در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، بدون به چالش کشیده شدن

ساختاری مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی با رویکرد نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه فرهنگ و آموزش و پرورش (که بر پایه قطع سوبسیدها و خصوصی‌سازی و آزادسازی قیمت‌ها و سرباز زدن رژیم از یارانه خدمات اجتماعی و موقتی‌سازی قراردادهای معلمان استوار می‌باشد) امکان‌پذیر نمی‌باشد. طرح این سه محور در بند پنجم قطعنامه (سوم مهر ۱۴۰۰ شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران) خود نشان دهنده جوهر سیاسی - اجتماعی جنبش مطالباتی جامعه معلمان ایران در شرایط رو به اعتلای فعلی می‌باشد. طبیعی است که تنها با به چالش کشیدن سه مشکل کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش (در چارچوب به چالش کشیدن ساختاری نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی با رویکرد نئولیبرالیستی این رژیم) است که:

اولاً دید مصرفی موجود (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نسبت به معلمان به چالش کشیده می‌شود و به جای آن معلمان را اصلی‌ترین تولیدکننده کشور (که همان تولید نیروی انسانی برای سایر دستگاه‌ها می‌باشد) تعریف می‌گردد. به بیان دیگر تا زمانی که معلمان به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین تولیدکنندگان جامعه که همان تولید نیروی انسانی می‌باشد، به حساب نیایند، هرگز و هرگز در چارچوب رویکرد مصرفی بودن هزینه معلمان نمی‌توان به تغییر ساختاری در آموزش و پرورش دست پیدا کرد.

ثانیاً تنها با به چالش کشیدن ساختاری نظام سرمایه‌داری (رانتی و نفتی و فقهاتی با رویکرد نئولیبرالیستی آن) است که دیگر معلمان مجبور به فروش نیروی کار خود در تأمین معیشت حداقلی خود نمی‌باشند.

ثالثاً نباید فراموش کنیم که منطق سرمایه‌داری (نفتی و رانتی و فقهاتی با رویکرد نئولیبرالیستی حاکم) در راستای آن است که همه نیازهای انسانی و از جمله آموزش و پرورش را به صورت کالا و تابع سود و رشد سرمایه درآورد و بی‌شک هدف رژیم

مطلقه فقهاتی در عرصه آموزش و پرورش «فعالیت هدفمند خصولتی‌ها وابسته به حکومت جهت ثروتمند شدن بیشتر می‌باشد»، بنابراین، در این رابطه است که رژیم حاکم می‌کوشد در برخورد با جامعه معلمان و پرسنل آموزش و پرورش علاوه بر افزایش دادن طول و مدت کار روزانه آنها مزدهای واقعی آنها را کاهش بدهد. در نتیجه حقوق معلمان در این نظام به اندازه‌ای است که معلمان تنها قادر به بازتولید نیروی کار خود برای ادامه کار باشند، همچنین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌کوشد تا معلمان را از یکدیگر جدا کند و در بین جامعه معلمان انشقاق و جدائی و شکاف ایجاد کند؛ به عبارت بهتر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «تنها از رهگذر افزایش درجه جدائی میان جامعه معلمان می‌تواند سلطه خودش را بر آموزش و پرورش کشور نهادینه بکند». یادمان باشد که محمدعلی رجائی (رئیس جمهور اسبق رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اعلام کرد که رژیم هرگز دو موضوع را به نیروی‌های غیر خودی واگذار نخواهد کرد یکی قدرت نظامی کشور و دیگر قدرت آموزش و پرورش ایران.

۵- با عنایت به اینکه جامعه معلمان ایران از سال ۱۳۴۰ الی الان (در مدت بیش از ۶۰ سال گذشته) به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که «تنها راه رسیدن به مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی خودشان کنش‌های میدانی می‌باشد و بدون حضور میدانی و حرکت‌های اعتراضی آکسیونی و خیابانی و اعتصابی امکان عقب‌نشینی نظام‌های سلطه در برابر مطالبات سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی آنها وجود ندارد». بدین خاطر هر گونه تکیه کردن بر جناح‌های درونی قدرت یا نیروهای بیرون از جامعه معلمان آب در هاون کوفتن و سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد. باری، ما حاصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

اولاً همان نخستین حرکت اعتراضی جامعه معلمان ایران در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ (که به علت شلیک گلوله توسط رئیس کلانتری بهارستان دکتر ابوالحسن خانعلی به شهادت رسید) منتهای اینکه عامل تکوین آن حرکت اعتراضی، کنش‌گری مطالباتی میدانی جامعه معلمان در راستای

بالا بردن سطح بسیار پائین حقوق خود بود و منهای اینکه جنبش معلمان توانستند توسط آن حرکت اعتراضی در راستای دستیابی به مطالبات خودشان رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را وادار به عقب‌نشینی سازند، آنچنان که کنش‌گران جنبش معلمان موفق شدند که در راه کسب حقوق صنفی خودشان گامی به پیش بردارند. به طوری که در این رابطه بعد از حادثه روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ شریف امامی نخست وزیر وقت استعفا کرد و رژیم شاه «با افزایش حقوق معلمان هم سطح با حقوق مهندسين موافقت کرد» و در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ مجمع عمومی معلمان در باشگاه مهرگان ضمن تاکید بر ادامه اعتصاب تا نیل به حقوق خود (که عبارت بودند از: افزایش حقوق، برکناری وزیر وقت فرهنگ یا آموزش و پرورش، محاکمه قاتل دکتر خانعلی، دلجوئی از معلمان) روز ۱۲ اردیبهشت را روز معلم اعلام کردند. از همه مهمتر اینکه در روز ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ روزنامه وابسته به رژیم کیهان اعلام کرد: «حقوق معلمین برابر حقوق مهندسين شد به احتمال زیاد اعتصاب یازده روزه معلمین پایان می‌یابد و مدارس تا هفته آینده باز می‌شود بر این اساس حداقل حقوق ماهانه کمک آموزگاران و آموزگاران ۵۰۰ تومان، دبیران ۶۰۰ تومان و حداکثر آنها از ۱۰۵۰ تومان تا ۲۲۲۰ تومان برای دبیران اعلام شده است» (روزنامه کیهان - مورخ ۱۳۴۰/۰۲/۱۹).

ثانیاً قابل ذکر است که در ۱۷ سال قبل از انقلاب بهمن ۵۷ (از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ تا بهمن ۵۷) جنبش معلمان ایران (در فقدان آزادی‌های سیاسی و صنفی رژیم شاه) نقش آوانگارد و یا پیشاهنگ در عرصه ارتباطات بین جنبش دانش آموزی و جنبش دانشجویی داشته است.

ثالثاً باید توجه داشته باشیم که جنبش معلمان ایران نه در رژیم شاه و نه در رژیم شیخ (در طول ۶۰ سال گذشته عمر این جنبش) «تشکیلات سندیکائی مستقل و علنی (حتی در حد سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد و مجتمع نیشکر هفت تپه) نداشته‌اند» و پیوسته در دو رژیم شاه و شیخ حرکت‌های صنفی مستقل آنها سرکوب شده

است. ولی با همه این احوال مبارزات سازمان یافته جنبش معلمان ایران (از دهه ۴۰ تا به امروز) پیوسته ادامه داشته است، البته در ادامه همین رویکرد سازمان‌گرایانه جنبش معلمان ایران بوده است که کانون صنفی معلمان از سال ۷۸ تأسیس گردیده است. لذا گرچه در دو سال آغازین تکوین کانون صنفی معلمان کنش‌گران مستقل این کانون به دنبال سازماندهی و تشکیلات و انتخاب هیات مدیره خود بودند، از سال ۸۰ با رشد مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه معلمان، کانون صنفی معلمان از کانال چند تشکل معلمی (از جمله سازمان معلمان، خانه معلمان و کانون همبستگی معلمان و اساتید) جنبش مطالبه‌محور جامعه معلمان ایران (که مطالبات آنها شامل: پرداخت حقوق معوقه، بیمه درمانی معلمان، اجرای نظام هماهنگی حقوق، می‌شد) را رهبری می‌کرد.

در همین رابطه بود که از سال ۱۳۸۳ با تصویب لایحه مدیریت خدمات کشوری، اجرای این لایحه به عنوان یک خواست عمومی جامعه معلمان ایران در دستور کار کانون صنفی معلمان ایران قرار گرفت. در نتیجه همین امر باعث گردید که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای جهت پادگانی کردن فضای مدارس، پروسه سرکوب جنبش معلمان و من جمله کانون صنفی معلمان کشور را در دستور کار خود قرار بدهند. به طوری که دیدبان حقوق بشر در بیانیه‌ای اعلام کرد که: «از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۲ در ایران ۳۹ معلم با اتهامات امنیتی بازداشت شدند، اما همگی آنها کاری جز استفاده از حق جهانی آزادی بیان و حق برگزاری اجتماعات مسالمت‌آمیز نکرده بودند. همچنین در این گزارش آمده بود که تا سال ۲۰۱۲ در ایران ۱۵ معلم به زندان محکوم شده‌اند و سه معلم به اعدام محکوم شده‌اند و چندین معلم توسط سازمان‌های امنیتی - قضائی - انتظامی، احضار و بازجوئی و مورد اذیت و آزار و تهدید قرار گرفته‌اند» (گزارش دیدبان حقوق بشر).

رابعاً گرچه تا سال ۸۷ کنش‌گران جنبش معلمان

ایران و در رأس آنها کانون صنفی معلمان در بستر جنبش مطالبه‌محور خود استقلال عملی و نظری نسبت به جناح‌های درون قدرت داشتند، متأسفانه از اواخر سال ۸۷ (به موازات شروع انتخابات رئیس جمهوری دهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) کانون صنفی معلمان با انحراف از حرکت مستقل گذشته خودش، وارد بازی جنگ جناح‌های درونی حاکمیت شد که البته مبنای این انحراف کانون، تحلیل اشتباه آنها در این رابطه این بود که «کانون صنفی معلمان برای نیل به مطالبات جامعه معلمان ایران باید به جلب توجه کاندیداهای ریاست جمهوری بپردازد تا توسط آن جناح‌های درونی قدرت بتوانند در معادلات خود نقش بیشتری برای فرهنگیان و یا جامعه معلمان در نظر بگیرند» و از این جا بود که کانون صنفی معلمان خود را تسلیم فضای سیاسی انتخابات رئیس جمهوری دهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرد و وارد جنگ جناح‌های درونی حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان شد. در این رابطه بود که کانون صنفی معلمان به چهار کاندید ریاست جمهوری دهم (میر حسین موسوی، شیخ مهدی کروبی، محسن رضائی و محمود احمدی نژاد) نامه سرگشاده مشابهی فرستاد و در آن نامه‌ها از آنها خواستند تا برنامه خود را برای چهار سال آینده مطابق با خواسته‌هایی که در نامه مطرح شده است اعلام کنند؛ که البته پاسخ چهار کاندید به نامه‌های کانون صنفی معلمان صورت واحدی نداشت، چرا که شیخ مهدی کروبی بلافاصله به این درخواست پاسخ مثبت داد و با فرستادن محمد علی نجفی به عنوان مشاور خود به کانون صنفی معلمان موافقت خودش را با آیت‌های مطالباتی ذکر شده توسط کانون در نامه فوق اعلام کرد، میر حسین موسوی هم نیز با ارسال نامه توسط فانی به کانون صنفی معلمان از تمامی خواسته‌های مطرح شده در آن نامه حمایت کرد و قول داد که در صورت انتخاب شدن همه مطالبات اعلام شده در نامه را مد نظر قرار بدهد. محسن رضائی هم با فرستادن نامه توسط دخترش به کانون صنفی معلمان از درخواست‌های مطالباتی کانون صنفی

در آن نامه حمایت کرد. ولی مهمتر از همه اینکه محمود احمدی نژاد که از قبل (در چارچوب پروژه مهندسی کردن انتخابات رئیس جمهوری توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) به پیروزی خودش در انتخابات آگاه بود، اصلاً پاسخی به نامه کانون صنفی معلمان نداد و در نتیجه همین امر باعث گردید که کانون صنفی معلمان در خرداد ۸۸ (قبل از انجام کودتای انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای به نفع محمود احمدی نژاد) بیانیه‌ای منتشر کند و در آن بیانیه میر حسین موسوی و کروبی را به عنوان نمایندگان همسو با جامعه معلمان ایران معرفی نماید. البته در آن بیانیه کانون صنفی معلمان دستورالعمل روشنی جهت رأی دادن کنش‌گران جامعه معلمان ایران ارائه نکرد و در این رابطه تصمیم‌گیری را به خود معلمان واگذار کرد.

باری، شکست میر حسین موسوی و کروبی در انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای، همراه با پیروزی از قبل مشخص شده محمود احمدی نژاد در انتخابات دهم رئیس جمهوری رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردید که سناریوی کانون صنفی معلمان در این رابطه در عرصه عمل و اجرا، برعکس آنچه که نظریه پردازان سیاسی کانون صنفی معلمان تحلیل می‌کردند، مادیت پیدا کند. چرا که با شروع دور دوم ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد او جهت انتقام از جامعه معلمان ایران (و بالطبع از کانون صنفی معلمان) هر گونه حرکت و سازماندهی جامعه معلمان ایران و کانون صنفی معلمان را به شدت سرکوب می‌کرد، بنابراین، همین امر باعث گردید که در طول سال‌های ۸۸ تا ۹۲ فضای خفقان و سرکوب و بگیر و ببند مطلق بر جامعه معلمان و جنبش معلمان و کانون صنفی معلمان حاکم بشود؛ اما با سپری شدن دوران سیاه احمدی نژادی و ورود شیخ حسن روحانی با پرچم بنفش و کلید در دست به ساختمان پاستور «شرایط برای بازتولید جنبش مطالبه‌محور جامعه معلمان ایران فراهم گردید». لذا به همین دلیل بود که اعتراضات مطالباتی جامعه معلمان ایران از نیمه دوم سال ۱۳۹۳ روند رو به اعتلا پیدا کرد و در دی و اسفند ماه ۹۳ به نقطه اوج خود رسید.



شکل سازماندهی خودجوش جامعه معلمان ایران در آن زمان به این صورت بود که کنش‌گران جامعه معلمان ایران با استفاده از امکانات اینترنتی از اپلیکیشنی به نام تلگرام برای بحث و تبادل نظر بین خود در مورد مطالبات معلمان، آموزش فعالیت‌های صنفی و سازماندهی خودجوش اعتراضات استفاده می‌کردند، لذا همین استفاده از اپلیکیشن اینترنتی جهت سازماندهی خود بستر ساز رشد و اعتلای جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در جامعه معلمان ایران شد؛ و از آنجائیکه کنش‌گران جامعه معلمان ایران توسط اپلیکیشن اینترنتی می‌توانند امکانات نوشتاری، عکس و حتی صوتی خود را به صورت دو طرفه در سراسر ایران هم برای خود بفرستند و هم برای نهادهای رهبری کننده خودجوش و هم برای کانون صنفی معلمان ارسال نمایند و همچنین می‌توانند با تشکیل گروه‌ها در شبکه‌های اجتماعی همراه با ادمین و مقررات مورد توافق خود، سازمان‌یابی و سازمان‌گری غیر ضربه‌پذیری به صورت سراسری در جامعه معلمان ایران نهادینه کنند، همین امر شرایط برای گسترش سراسری و فراگیر حرکت متشکل جامعه معلمان ایران ممکن ساخت.

در نتیجه همین امر باعث گردید که از فروردین و اردیبهشت ماه ۹۴ قدرت سازماندهی (در بستر حرکت خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین جنبش مطالباتی جامعه معلمان ایران) به درجات زیادی حتی بالاتر از جنبش کارگری ایران بشود. لازم به ذکر است که کانون صنفی معلمان از سال‌های ۹۳ به بعد تنها تشکلی بود که در جامعه معلمان ایران علاوه بر اینکه (از بعد از ضربه سیاسی تشکیلاتی که در دوره دوم رئیس جمهوری دهم خورد) معتقد به حفظ استقلال خودش از جناح‌های درون حاکمیت بود، این تشکل در فرایند جدید خود توانست حرکتی مستقل در بستر جنبش مطالباتی جامعه معلمان ایران با توانائی و پتانسیل بالائی به نمایش بگذارد و دلیل این امر همان بود که کنش‌گران کانون صنفی معلمان از بعد از ضربه انتخابات ریاست جمهوری

دهم، با جمع‌بندی که از شکست و تجارب گذشته خود کردند به این واقعیت دست یافتند که «آنها می‌توانند و قدرت آن را هم دارند که به صورت مستقل از جناح‌های حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) حرکت کنند». قابل ذکر است که در خود کانون صنفی معلمان در طول ۲۲ سالی که از عمر این کانون می‌گذرد سه گرایش عمده وجود داشته است که عبارتند از:

الف - گرایش رادیکالی که خواهان تغییرات ساختاری حتی در خود کانون صنفی معلمان می‌باشد، آلترناتیو ارائه شده آنها همان تکیه بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه معلمان ایران می‌باشد.

ب - گرایش دوم خواهان تکیه بر تضادهای جناح‌های درون قدرت می‌باشد که البته تا دی‌ماه ۹۶ این گرایش بر جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تکیه می‌کردند.

ج - گرایش سوم در کانون صنفی معلمان مربوط به جریانی است که خواهان تشکل صنفی خارج از دایره مستقل داخلی هستند. این‌ها معتقدند که ما تافته جدا بافته از دیگر معلمان جهان نیستیم و لذا نباید دور خودمان حصار بکشیم یعنی همانگونه که در کشورهای سرمایه‌داری متروپل، جنبش معلمان عمل می‌کند ما معلمان ایران هم باید بکنیم. لذا از نظر این‌ها این بیهوده است که بخواهیم جنبش معلمان ایران را به صورت مستقل از جامعه سیاسی ایران و جامعه معلمان کشورهای متروپل سرمایه‌داری مدیریت بکنیم.

۶ - در بند ۳ قطعنامه مورخ سوم مهر ماه ۱۴۰۰ شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران آمده است که: «همسان‌سازی کامل حقوق بازنشستگان بر اساس قانون مدیریت خدمات کشوری و پرداخت بدهی سال‌های گذشته به آنها». برای فهم فونکسیون کنش‌گری میدانی بند فوق (قطعنامه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ شورای همکاری) باید به کالبد شکافی حرکت اعتراضی روز پنج‌شنبه مورخ ۲۲ مهرماه ۱۴۰۰ (۱۸ روز بعد



از تاریخ قطعنامه فوق‌بپردازیم) چراکه در پاسخ به فراخوان همین شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران بود که حرکت اعتراضی جامعه معلمان در روز پنج‌شنبه ۲۲ مهر ماه ۱۴۰۰ با حمایت همه جانبه جامعه بازنشستگان شکل گرفت؛ و به همین دلیل حرکت اعتراضی روز پنج‌شنبه ۲۲ مهر ماه ۱۴۰۰ در سراسر کشور با حضور پر شور و گسترده گروه‌های بزرگی از معلمان و بازنشستگان زن و مرد در بیش از ۲۰ استان و ۴۳ شهر آنچنان انجام گرفت که خود یک نقطه عطف دیگری در رشد جنبش مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که در طول دو ماه گذشته (از شهریور ۱۴۰۰ الی الان) معلمان شاغل و بازنشسته در پیوند با هم توسط حرکت اعتراضی مطالبه‌گرایانه آکسیونی یا خیابانی و اعتصابی توانستند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در رابطه با اجرای طرح رتبه‌بندی معلمان (که کلیات آن در خرداد ماه سال جاری در مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به تصویب رسیده است) وادار به عقب‌نشینی بکنند. شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «طرح بند ۳ در قطعنامه (سوم مهر ماه ۱۴۰۰) شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در راستای ایجاد پیوند افقی بین دو جنبش اعتراضی مطالبه‌محور بازنشستگان و شاغلان جامعه معلمان کشور می‌باشد»؛ که البته این مهم در عرصه میدانی در حرکت اعتراضی سراسری ۲۲ مهرماه ۱۴۰۰ مادیت کامل پیدا کرد و حمایت دولت پادگانی رئیسی و محمد باقر قالیباف رئیس مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از اجرای لایحه رتبه‌بندی معلمان و در ادامه آن طرح لایحه رتبه‌بندی معلمان در تاریخ ۱۶ آبان ۱۴۰۰ در کمیسیون آموزشی مجلس پادگانی یازدهم، همه و همه نشان‌دهنده تغییر توازن قوا در عرصه میدانی توسط حرکت جدید جنبش معلمان ایران (در دو ماه گذشته در دو مؤلفه بازنشستگان و شاغلان جامعه معلمان ایران) می‌باشد.

بدین ترتیب است که اگر به کالبد شکافی شعارهای میدانی دو جنبش در هم تنیده بازنشستگان و شاغل جامعه معلمان ایران در طول دو ماه گذشته بپردازیم، می‌توانیم علاوه بر آگاهی به پیوند تنگاتنگ افقی بین دو جنبش بازنشستگان و شاغلان جامعه معلمان ایران، به جوهر بند سه قطعنامه (سوم مهر ۱۴۰۰) شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان هم دست پیدا کنیم. لیست این شعارهای جنبش دو مؤلفه‌ای شاغلان و بازنشستگان جامعه معلمان ایران در طول دو ماه گذشته عبارتند از:

«حقوق بازنشسته همسان باید گردد»، «معلم داد بزن - حق تو فریاد بزن»، «تجمع، تشکل، حق مسلم ماست»، «معلم بپا خیز - برای رفع تبعیض»، «تا حقمون نگیریم - سرکلاس نمی‌ریم»، «رتبه ۸۰ درصد حق مسلم ماست»، «نه تسلیم، نه سازش - رتبه بدون خواهش»، «مشکل ما حل نشه - مدرسه تعطیل میشه»، «تا رتبه‌بندی نشه - کلاس تعطیل می‌شه»، «گوشی و تبلت ما - حریم شخصی ما»، «۸۰ درصد حل نشه - کلاس منحل می‌شه»، «تنها کف خیابون - بدست میا حقمون»، «اجرای هم تراز - بدون حقه بازی»، «رتبه‌بندی حق ماست - نتیجه رنج ماست»، «معلم بیدار است - از تبعیض بیزار است.»

۷ - علت اینکه در قطعنامه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران موضوع رتبه‌بندی بر اساس ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها در بند اول این قطعنامه و یا به بیان دیگر در رأس مطالبات جامعه معلمان ایران قرار گرفته است به این خاطر است که:

اولاً اگر چه لایحه قانون مدیریت کشوری ابتدا روزنه‌امیدی برای جامعه معلمان ایران (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) باز کرد و جامعه معلمان ایران باور کردند که آنها هم می‌توانند مثل سایر کارمندان دولت از حقوق و مزایای مناسبی برخوردار شوند، ولی متأسفانه باید گفت که لایحه قانون مدیریت خدمات کشوری در بستر فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی و نهادینه شده رژیم

رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم، خیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رفت، دچار انحراف شد؛ که البته دلیل انحراف قانون خدمات کشوری این بود که به عنوان مثال در اصل دهم ماده ۶۴ این قانون، ضریبی برای کل کارکنان در کل ادارات دولتی مشخص کرده است که برای تعیین حقوق کارمندان دولتی عوامل شغلی و سایر موارد مربوط به آن کارمند با هم جمع می‌شوند و سپس در همان ضریب اعلام شده ضرب می‌گردد که این ضریب همان ضریب ریالی می‌باشد که حقوق کارمندان بر اساس آن افزایش پیدا می‌کند. البته برای مستمری بگیران و بازنشستگان هم به همین شیوه عمل می‌شود. ولی به علت فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی و نهادینه شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، قانون مدیریت خدمات کشوری نتوانست در راستای همسان‌سازی حقوق کارمندان دولت و به خصوص جامعه معلمان ایران به کار گرفته شود؛ زیرا رانت و تبعیض و فساد ساختاری نهادینه شده در این رژیم، در اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری تبعیض را جایگزین همسان‌سازی حقوق کارمندان کرد؛ یعنی در تعیین حقوق کارمندان به جای اینکه بر پایه فاکتورهای مانند سنوات، مدرک تحصیلی و دوره‌هایی که طی کرده‌اند، ارزش‌یابی عادلانه‌ای بشود تا در ادامه آن در یک ضریب ریالی ضرب بشود، متاسفانه دستگاه‌های فاسد در تعیین ضریب ریالی برای تعیین حقوق به شدت با رویکرد تبعیض‌گرایانه عمل کردند، به طوری که ضریب ریالی یک کارمند دستگاه قضائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۱۴ برابر ضریب ریالی حقوق یک معلم می‌باشد. (به عنوان مثال اگر معلمی هزار پانصد امتیاز داشته باشد، این ۱۵۰۰ امتیاز باید در ضریب ریالی ۳۰۴۰ ضرب بشود، در صورتی که برای یک کارمند دستگاه قضائی هزار پانصد امتیاز او در ضریب ریالی ضرب می‌شود که مقدار آن ۱۴ برابر مقدار ضریب ریالی یک معلم است) به بیان دیگر «ارزش هر امتیاز یک کارمند دستگاه قضائی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چهارده برابر یک امتیاز معلم می‌باشد» که خود این امر بستر ساز تحمیل ظلم مضاعف بر جامعه

معلمان ایران شد.

ثانیاً عنایت داشته باشیم که در طول عمر ۴۲ سال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پیوسته شاهد نرخ تورم سالانه ۴۰ تا ۴۲ و ۴۳ تا ۵۸ درصد بوده‌ایم که طبق گفته همتی رئیس پیشین بانک مرکزی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته، برای تأمین حقوق کارمندان از تنخواه بانک مرکزی استفاده می‌کرده است (که همان تأمین حقوق کارمندان از طریق چاپ پول می‌باشد) البته رژیم (به دروغ) مدعی است که تأمین حقوق کارمندان تا کنون از طریق فروش اموال دولت صورت گرفته است. یادمان باشد که در این رابطه در دو دوره دولت تدبیر امید و بنفش شیخ حسن روحانی نقدینگی کشور هشت برابر افزایش پیدا کرد که خود این امر به معنای کاهش ۸۰۰ درصدی قدرت خرید مردم و کارمندان و من جمله جامعه معلمان کشور در طول ۸ سال گذشته می‌باشد. لهذا همین امر باعث گردیده است که جامعه معلمان ایران در این شرایط به صورت یکپارچه اعتراضات مطالباتی و صنفی خود را در راستای افزایش حقوق و وضعیت معیشت‌شان (به شکل آکسیونی و خیابانی و اعتصابی و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های قدرت و از جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور از راست تا چپ چپ و دینامیک تکوین یافته از پائین) شکل بدهند.

ثالثاً اگرچه بر اساس فصل ششم سند تحول بنیادین آموزش و پرورش (که در سال ۹۰ توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به تصویب رسید) می‌بایست حقوق معلمان بر اساس سطح کیفی آنها مشخص شود، اما این طرح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم مانند دیگر طرح و برنامه‌هایش در لای کاغذها باقی ماند و هرگز و هرگز اجرا نشد.

رابعاً در شرایط امروز جامعه ایران که طبق آمار بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تورم سالانه ۵۸ درصد می‌باشد و خط فقر اعلام شده توسط مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۱۲ میلیون تومان

می‌باشد و هزینه حداقل سبد معیشتی یک خانوار طبق اعلام کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ده میلیون تومان می‌باشد، طبیعی است که رویکرد مجلس پادگانی یازدهم و دولت پادگانی رئیسی و حزب پادگانی خامنه‌ای در رابطه با حقوق معلمان به اندازه‌ای است که معلمان تنها قادر به بازتولید نیروی خود برای ادامه کار خود باشند نه بیشتر از آن، بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم که «دریافتی جامعه معلمان ایران کمترین دریافتی نسبت به سایر کارمندان خدمات کشوری است.»

خامسا در حال حاضر میانگین حقوق معلمان رسمی ایران (که بیشترین حقوق در میان ۷۵۰ هزار نفر کادر آموزشی می‌گیرند) ماهانه هفت و نیم میلیون تومان می‌باشد که چهار و نیم میلیون تومان زیر خط فقر اعلام شده بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. البته باید عنایت داشته باشیم که معلمان رسمی فوق، غیر معلمان حق التدریسی می‌باشند که یک سوم معلمان رسمی حقوق می‌گیرند و غیر معلمان آزاد و خرید خدمتی آموزش پرورش هستند که حتی کمتر از دو میلیون تومان ماهانه حقوق دریافت می‌کنند و غیر معلمانی هستند که مشمول قانون کارند (مانند معلمان مدارس غیر انتفاعی که مورد ظلم مضاعفی واقع می‌شوند، زیرا این معلمان کارفرمای خصوصی دارند) اما حتی کمتر از حداقل دستمزد تعیین شده شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که یک چهارم خط فقر امروز جامعه می‌باشد) حقوق دریافت می‌کنند. بیافزائیم که در چارچوب لایحه مدیریت خدمات کشوری، دستگاه‌هایی که تمکن مالی دارند، به دلیل اینکه با ارائه خدمت‌شان به مردم مستقیماً از آنها پول می‌گیرند (مانند وزارت نیرو و وزارت نفت و گاز و یا دستگاه‌های قضائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) خدماتی مانند زمین و امتیازات دیگر حکومتی جدای از حقوق به آنها می‌دهند که از این بابت جامعه معلمان ریالی برخوردار نمی‌شوند.

سادساً جامعه معلمان ایران به خوبی می‌دانند که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم «زیرساخت مشکلات اصلی آنها از نظر حقوق و مزایا، عدم پایبندی این رژیم نسبت به قوانینی است که حتی خود این رژیم برای تأمین حقوق و مزایای جامعه معلمان تصویب کرده است»؛ و لذا از آنجائیکه جامعه معلمان ایران به خوبی دریافته‌اند که رژیم عمداً از اجرای قوانین خود در خصوص افزایش حقوق معلمان ایران خودداری می‌کند، دیگر به دنبال اجرای آن قوانین نیستند، بلکه در این شرایط با طرح شعار: «حفظ هم ترازوی ۸۰ درصد هیات علمی دانشگاه خط قرمز معلمان است» و شعار «اجرای رتبه‌بندی بر اساس ۸۰ درصد حقوق هیات علمی دانشگاه‌ها» (آنچنانکه در بند یک قطعنامه روز شنبه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران دیدیم) «به دنبال روزنه امید جدیدی برای افزایش حقوق خود هستند» لهدا، در همین رابطه است که شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران در پایان قطعنامه سوم مهر ماه ۱۴۰۰ خود اعلام می‌کند که: «شورای هماهنگی فریب وعده‌های بی‌پشتوانه و تکراری مسئولان نخورده و به پشتوانه قشر فرهیخته فرهنگیان محترم تا عملی شدن خواسته‌های مطرح شده، این اعتراضات را ادامه خواهد داد و در فراخوان‌های بعدی به استحضار جامعه معلمان کشور و مردم عزیز ایران خواهد رساند» (از قطعنامه سوم مهر ۱۴۰۰ شورای هماهنگی).

باری، در همین رابطه بوده است که شورای هماهنگی قبلاً در بیانیه‌ای اعلام کرده بود که «اگر تا مهر ماه ۱۴۰۰ بخشی از مطالبات معلمان پرداخت نشود وارد کنش‌های میدانی می‌شوند یعنی برای برگزاری تجمعات اعتراضی در سراسر کشور فراخوان خواهند داد و درخواست اعتصاب معلمان و شرکت نکردن در کلاس‌های مجازی خواهند داد» که خود این امر نشان دهنده آن است که جامعه معلمان ایران به این واقعیت دست پیدا کرده است که «راهی جز کنش‌های میدانی برای حرکت‌های مطالبه‌محور آن‌ها باقی نمانده است». آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که معلمان کارنامه سبزها (همان معلمانی که از طریق کنکور



قانون مدیریت خدمات کشوری و نظام هماهنگ پرداخت کارکنان، دستگاه‌های اجرایی که مسئول ارزش‌یابی عوامل شغلی آنها می‌باشد، می‌توانند پایه حقوق معلمان شاغل و بازنشسته را تا پایه مشمولیت رتبه‌بندی ۸۰ درصدی بالا ببرند.

همچنین طرفداران رویکرد دوم معتقد هستند که در سال‌های گذشته هر بار که رتبه‌بندی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به اجرا درآمده است، صورت ظاهری و فرمالیته داشته است، یعنی ضریب‌هایی را به حقوق معلمان اضافه کرده‌اند و بعد (برای خاموش کردن فریاد اعتراض کنش‌گران جنبش مطالبه‌محور معلمان ایران) اسم آن را اجرای رتبه گذاشته‌اند.

ثامناً بحث رتبه‌بندی حقوق معلمان در طول ۱۶ سال گذشته (به خاطر اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال اجرای تمام و کمال آن برای معلمان نبوده است) بسترساز درگیری سیاسی فراوانی بین دولت‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است. به طوری که در این رابطه خوب می‌دانیم که دولت پوپولیسیم ستیزه‌گر و غارت‌گر محمود احمدی‌نژاد در روزهای آخر عمر دولتش لایحه رتبه‌بندی حقوق معلمان (بدون اینکه اعتباراتی برای آن در نظر بگیرد) در کاسه دولت امنیتی و بنفش و کلیدساز شیخ حسن روحانی گذاشت و دولت بنفش و کلیدساز شیخ حسن روحانی هم طی هشت سال بدون اجرای آن با وعده وعید به روزهای آخر عمر دولتش کشانید و بدون تأمین اعتبار در بودجه ۱۴۰۰ امروز تحویل دولت پادگانی ابراهیم رئیسی داده است و دولت پادگانی ابراهیم رئیسی هم امروز رسماً اعلام می‌کند که بودجه‌ای در اختیار ندارد که این طرح را اجرایی کند، بنابراین در همین رابطه است که الیاس نادران (نماینده مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در روز ۱۶ آبان جاری در کمیسیون آموزش مجلس جهت اصلاح لایحه رتبه‌بندی معلمان) اعلام کرد که: «ارائه این لایحه در این شرایط پوست خربزه دولت قبل به زیر پای دولت رئیسی می‌باشد.»*

پایان

سراسری جذب آموزش و پرورش شده‌اند) یا نو معلمان یا معلمان جدید، از شهریور ماه ۱۴۰۰ حرکتی جدای از جنبش معلمان طرفدار رتبه‌بندی تحت رهبری شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران، به صورت سراسری و در شکل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین انجام دادند؛ و دلیل این امر همان بود که:

الف - این معلمان کم‌ترین میزان حقوق و بیش‌ترین نیاز مالی دارند. زیرا حتی مسکن و نیازهای عادی زندگی‌شان تأمین نشده است و از حقوق و مزایای خیلی کمی برخوردار می‌باشند.

ب - افزایش حقوق این معلمان کمتر از افزایش حقوق نسبت به معلمان دیگر است که سابقه خدمت دارند.

ج - این معلمان برعکس معلمان رسمی در این شرایط با اصلاح پایه‌های حقوق‌شان نیز موافقت نمی‌کنند، یعنی آنها می‌خواهند در چارچوب قانون خدمات کشوری ابتدا پایه حقوقشان به حد مطلوبی برسد تا بر اساس طرح رتبه‌بندی بتوانند از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار شوند.

سابقاً حتی در همین شرایط بین کنش‌گران معلمان رسمی دو رویکرد متفاوت نسبت به افزایش حقوق آنها وجود دارد:

رویکرد اول: رویکردی است که بر طرح رتبه‌بندی به صورت ۸۰ درصدی حقوق اساتید دانشگاه‌ها تکیه می‌کنند. (مانند رویکرد شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران آنچنانکه در بند یک قطعنامه فوق دیدیم).

رویکرد دوم: رویکردی است که بر افزایش ضریب حقوقی معلمان در چارچوب قانون مدیریت خدمات کشوری تکیه می‌کنند.

طرفداران رویکرد دوم (در جامعه معلمان ایران) بر این باورند که اگر ۲۰ درصد به حقوق معلمان نسبت به سایر کارمندان دولت در چارچوب قانون مدیریت خدمات کشوری اضافه بشود، معادل‌سازی رتبه‌بندی در حق جامعه معلمان ایران می‌تواند به صورت قاعده‌مند اجرایی گردد. آن‌ها اعتقاد دارند که در این چارچوب توسط

شکاف ۲۰۰ درصدی بین مزد و معیشت کارگران در آستانه تعیین دستمزد سال ۱۴۰۱ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

در بعد از ظهر روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (پس از پنج ماه وقفه و معطلی جهت تعیین دستمزد سال ۱۴۰۱ کارگران)، نخستین نشست خود را در شرایطی آغاز کردند که:

۱ - طبق آخرین محاسبات کمیته مزد کانون شوراهای اسلامی کار (تشکل دست‌ساز حکومتی) «هزینه معیشت یک خانوار کارگری ۳/۳ نفره، در مهرماه سال جاری (۱۴۰۰) ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان می‌باشد» که در این رابطه فرامرز توفیقی رئیس این کمیته می‌گوید:

«هزینه تغذیه یک خانوار کارگری بر اساس یک جدول غذایی تکرار شونده ۱۵ روزه و با در نظر گرفتن یک وعده غذای گرم روزانه برای ناهار و ۲ وعده غذای سرد برای صبحانه و شام حاکی از این است که هزینه سبد معیشت خانوار ۳/۳ نفره کارگری در مهرماه ۱۴۰۰ به ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان رسیده است؛ که ۴/۹ درصد نسبت به شهریور ۱۴۰۰ و ۶۶/۴۸ درصد نسبت به بهمن ماه ۹۹ (زمان تصویب سبد معیشت کارگران سال ۱۴۰۰ در شورای عالی کار) افزایش نشان می‌دهد. با این تفصیل که در مهر امسال، حداقل دستمزد و مزایای مصوب قانون کار برای یک خانوار ۳/۳ نفره که با فرض پرداخت همه مزایا معادل ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد، فقط کفاف ۳۵/۳۶ درصد هزینه معیشت این خانوار را می‌دهد. در حقیقت در مهر امسال اختلاف میان سبد غذایی حداقلی مصوب شورای عالی که مورد قبول طرف کارفرمایی است، با سبد غذایی معیشت کارگران در سال جاری، به ۶۶/۳۲ درصد رسیده است، یعنی تنها حداقل هزینه خوراکی یک خانواده ۳/۳ نفره کارگر (منهای دیگر هزینه‌ها) کل حقوق ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار تومانی کارگران را می‌بلعد، بنابراین هزینه معیشت کارگران با قول و وعده کم نمی‌شود، بلکه محاسبات و سیاست‌ها باید بر مبنای تورم واقعی نسبت به باز طراحی مؤلفه‌های اثرگذار بر سبد تورم باشد؛ زیرا بسیاری از اقلام موجود در این سبد عملاً جایگاهی در معیشت امروز کارگران و دهک‌های متوسط رو به پایین ندارند و باید وزن مؤلفه‌های دیگری که در زندگی فعلی آنها مؤثرتر هستند افزایش پیدا کند، بنابراین باید ساز و کار تعیین مزد (در کمیته تعیین مزد شورای عالی کار) ۱۴۰۱ تغییر بکند و دیپلماسی مذاکرات سه جانبه به سمتی نرود که در نهایت به قربانی شدن ماده ۴۱ قانون کار بینجامد؛ زیرا نرخ تورم فعلی با واقعیت هزینه‌هایی که به کارگران

تحمیل می‌شود مناسبتی ندارد؛ و اگر توافق شود که دستمزد سال آینده بدون توجه به هزینه واقعی معیشت (موضوع ماده ۴۱ قانون کار) حتی بیش از نرخ تورم افزایش یابد مشکلات کارگران بیشتر خواهد شد. نکته دیگر تصمیم دولت برای حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی است که به عقیده نمایندگان کارگری باید اثرات تورمی آن بر سفره کارگران محاسبه و خنثی بشود. در غیر این صورت، معیشت طبقه کارگر ایران با این شوک جدید، به بحران بزرگی می‌رسد که ویرانگر خواهد بود» (فرامرز توفیقی رئیس کمیته مزد کانون شوراهای اسلامی کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم - روزنامه همشهری - شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵).

۲ - در شرایط بحران حاد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سه عامل عمده معیشت نیروی کار را تحت تأثیر خود قرار داده است.

الف - کاهش قدرت خرید روزمره و ساعت‌مره کارگران به علت سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور که دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به علت کسری بودجه نجومی و استقراض از بانک مرکزی و چاپ بی‌رویه پول و عدم تولید و نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی

و...) قادر به کنترل آن نیست.

ب - بیکاری و افزایش رقابت در بازار نیروی کار به علت رکود تورمی (حداقل در ده سال گذشته) که این رکود تورمی (که باعث افت شدید کارگاه‌های تولیدی و کاهش مقیاس تولید شدید آنها شده است) نه تنها شرایط برای جذب نیروی کار جدید از بین برده است، بلکه بسترساز تعدیل مستمر نیروی کار (در این بنگاه‌های تولیدی و اقتصادی) هم گردیده است.

ج - تعطیلی مستمر بنگاه‌های تولیدی (به خصوص در تابستان سال جاری) به علت ناتوانی رژیم در تأمین برق آنها و همچنین تعطیلی کارگاه‌های تولیدی به علت عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در مقابله با همه‌گیری کرونا، همه و همه باعث گردیده که در این شرایط فرا بحرانی افزایش شدید هزینه‌ها همراه با کاهش قدرت خرید، تحمل فاصله بین مزد و معیشت برای کارگران ایران غیرممکن بشود.

۳ - با توجه به خط فقر رسمی ۱۲ میلیون تومانی ماهانه (اعلام شده توسط بانک مرکزی و مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) و شکاف عظیم بین مزد و معیشت کارگران (که دستمزد مصوبه سال ۱۴۰۰ شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم ۴ میلیون و ششصد هزار تومان می‌باشد) «شرایط برای حذف مستمر اقلام از سبد مصرفی کارگران و کوچک شدن سفره آنها به صورت روزمره فراهم شده است» که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ تنها قیمت نان که قوت لایموت سفره کارگران ایران می‌باشد، ۳۰۰ درصد اضافه شده است.

۴ - با عنایت به اینکه سهم دستمزد کارگران از قیمت تمام شده کالا، تنها ۱۰ درصد می‌باشد. بدین خاطر افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران (در سال ۱۴۰۱) حداکثر طبق نظر کارشناسان، ۲۰ درصد می‌تواند تورم ایجاد نماید. بدین ترتیب از آنجائیکه طبق آمار خود بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، نرخ تورم سالانه (از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰) ۵۸ درصد می‌باشد، پر پیداست که نظر به اینکه «ثبات دستمزد سالانه کارگران باعث می‌شود تا فشار اصلی تورم حداقلی ۵۸ درصدی

(سالانه اعلام شده فوق در سال ۱۴۰۰) بر دوش کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل بشود و کارگران و زحمتکشان ایران در طول سال ۱۴۰۰ این فشار اقتصادی را به صورت یک جانبه تحمل کرده‌اند، بنابراین طبیعی است که افزایش حداقل ۲۰۰ درصدی دستمزدها (در سال ۱۴۰۱) در افزایش نرخ تورم حداقل ۵۸ درصدی امروز جامعه ایران نمی‌تواند تأثیر چندانی تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.»

۵ - نظر به اینکه طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم ۴۲/۵ میلیون نفر ایرانی در چارچوب قانون کار این رژیم زندگی می‌کنند (که البته این ۴۲/۵ میلیون نفر غیر از ۷/۵ میلیون نفر کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر و کارگران مناطق ویژه اقتصادی می‌باشند که طبق مصوبه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از اجرای قانون کار معاف می‌باشند) بنابراین، بدون تردید رژیم مطلقه فقاهتی حاکم حتی «برای خروج از رکود تورمی موجود می‌تواند با افزایش حداقل دویست درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ همراه با افزایش قدرت خرید ۴۲/۵ میلیون نفر شرایط برای افزایش تولیدات داخلی توسط کارگاه‌های در حال رکود تولیدی فراهم بکند.»

۶ - از آنجائیکه طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم ۶۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر رسمی و ۳۰ درصد جامعه بزرگ ایران در فقر مطلق به سر می‌برند، بدون تردید افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ توسط کمیته مزد شورای عالی کار این رژیم می‌تواند بسترساز خروج ۴۲/۵ میلیون نفر مزدبگیر تابع قانون کار از فقر مطلق در جامعه ایران بشود.

۷ - با عنایت به اینکه ۹۶ درصد از جامعه کارگری ایران دارای قرارداد موقت می‌باشند و همچنین خارج از طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند و تنها از حداقل حقوق مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بهره‌مند می‌باشند و امنیت شغلی حداقلی هم ندارند، بی‌شک افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد توسط شورای عالی کار در سال ۱۴۰۱ شرایط برای تعدیل نیرو و اخراج کارگران به خصوص توسط بخش خصوصی و

همچنین بخش خصولتی فراهم می‌شود که در این رابطه رژیم مطلقه فقاهتی باید حتی به صورت دستوری هم که شده جلو آن را بگیرد.

۸- جبران ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه دولت پادگانی رئیسی، توسط سونامی چاپ پول و استقراض از بانک مرکزی، همراه با حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی توسط این دولت، بزرگ‌ترین خطری است که حتی افزایش حداقل ۲۰۰ درصدی دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ را هم به چالش خواهد کشید.

۹- اگرچه طبق آمار مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در طول ۱۰ سال گذشته بیش از ۸ میلیون نفر از قشرهای میانی و پائینی جامعه ایران به سمت حاشیه‌نشین‌های شهری ریزش کرده‌اند، طبیعی است که در صورت عدم افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ کارکنان شرایط برای سونامی ریزش در فرایندی جدید از اردوگاه کار و زحمت ایران به سمت حاشیه‌نشینان شهری فراهم می‌گردد.

۱۰- از آنجائیکه محور اصلی برنامه نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی (در فرایند پسا جنگ ۸ ساله رژیم مطلقه فقاهتی حاکم با حزب بعث عراق و صدام حسین و به خصوص از دهه ۷۰ الی الان که در دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در کشور ایران نهادینه شده است) در راستای کاهش دستمزد کارگران و حذف سوبسیدها و خصوصی‌سازی استوار می‌باشد، بی‌شک می‌توان دآوری کرد که اردوگاه کار و زحمت ایران در طول سه دهه گذشته، بزرگ‌ترین قربانی رویکرد نئولیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در کشور ایران بوده‌اند، چرا که هم کاهش ارزش دستمزدها و هم حذف سوبسیدها و هم خصوصی‌سازی سه فاکتوری بوده‌اند که در سه دهه گذشته اردوگاه کار و زحمت ایران را گرفتار استثمار مضاعف در چارچوب این رویکرد کرده است.

۱۱- از آنجائیکه چاپ پول و افزایش نقدینگی تنها در دو دولت بنفش یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی ۸۰۰ درصد افزایش داشته است و تنها همین یک فاکتور باعث گردیده که

قدرت خرید کارگران در طول دو دولت بنفش شیخ حسن روحانی ۸۰۰ درصد کاهش پیدا کند، با عنایت به اینکه در دو دولت شیخ حسن روحانی، حداکثر دستمزد کارگران سیصد درصد افزایش پیدا کرده است، بنابراین افزایش حداقلی ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ کارگران توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم قدرت خرید کارگران را حتی نمی‌تواند به مرز آغاز دولت یازدهم شیخ حسن روحانی هم برساند.

۱۲- برای اینکه اردوگاه کار و زحمت ایران بتوانند در عرصه بازی سه جانبه‌گرایی کمیته مزد شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی قدرت چانه‌زنی خودشان را (جهت تحمیل حداقل افزایش ۲۰۰ درصدی دستمزد ۱۴۰۱ را به رژیم یا کارفرمایان دو مؤلفه‌ای در کمیته مزد دست‌ساز رژیم) بالا ببرند، این مهم تنها با تغییر توازن قوا در جلسات تعیین مزد در کمیته مزد امکان‌پذیر می‌باشد. لازم به ذکر است که تغییر توازن قوا (به سود اردوگاه بزرگ کار و زحمت) در عرصه سه جانبه‌گرایی جلسات کمیته مزد شورایی عالی کار، تنها توسط سازماندهی و اتحاد مستقل جامعه کارگران (در بستر جنبش‌های خودجوش و خودرهب و خودسازمانده و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های قدرت بالائی حاکمیت و همچنین مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که تابع مشارکت در قدرت یا کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خاص خود می‌باشند و یا معتقد به سرنگونی حاکمیت از بالا توسط قدرت‌های خارجی یا رژیم پنج می‌باشند) امکان‌پذیر می‌باشد. بر این مطلب بیافزائیم که اگر چه به اسم و در ظاهر، در خصوص اعضای کمیته مزد شورایی عالی کار، صحبت از سه جانبه‌گرایی نمایندگان کارگران و نمایندگان کارفرمایان و نمایندگان دولت می‌شود، ولی در واقعیت امر در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی و در بستر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقاهتی حاکم و پروژه مهندسی شده دست‌ساز تعیین اعضای کمیته مزد شورایی عالی کار، بدون تردید (آنچنانکه نماینده کارفرمایان در کنار نماینده دولت در کمیته مزد به صورت انتخابی حکومت از بالا تعیین

می‌شوند) نماینده کارگران در کمیته تعیین مزد شورایی کار، توسط تشکل‌های کارگری دست‌ساز حکومتی (از خانه کارگر تا شوراهای اسلامی کار و غیره) تعیین می‌گردد.

در همین رابطه است که می‌توان داوری کرد که در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی برای یکبار هم نماینده کارگران مستقل از حکومت در این نشست‌ها حضور نداشته است. به بیان دیگر در تحلیل نهائی، موضوع سه جانبه‌گرائی کمیته مزد شورای عالی کار، بیشتر یک امر صوری و فرمالیته و نمایشی است تا واقعیت. به عبارت بهتر باید بگوئیم که در واقعیت امر به جای سه جانبه‌گرائی، در نشست‌های این کمیته، خود حکومت تنها، هم می‌برد و هم می‌دوزد، چرا که ریش و قیچی تنها در دست حکومت می‌باشد؛ و به همین دلیل است که برعکس اصل ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول چهار دهه گذشته) مکانیزم تعیین مزد کارگران تنها در چارچوب نرخ تورم دست‌ساز حکومتی انجام گرفته است، نه توسط هزینه سبد معیشتی خانوار ۳/۳ نفری (که برای مثال در مهرماه ۱۴۰۰ طبق گفته فرامرز توفیقی رئیس کمیته مزد شورایی عالی کار ۱۱ میلیون و ۴۷۹ هزار تومان می‌باشد) که با توجه به مزد کارگران در سال ۱۴۰۰ (که با فرض پرداخت همه مزایا ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد) خود این نشان دهنده رشد بیش از ۲۰۰ درصدی فاصله مزد و معیشت کارگران می‌باشد. بدین خاطر تا زمانی که توازن قوا با حضور نماینده تشکل‌های مستقل کارگران در نشست‌های سه جانبه‌گرائی کمیته مزد به سود اردوگاه کار و زحمت تغییر نکند، امکان بالا رفتن قدرت چانه‌زنی کارگران در این نشست‌ها وجود ندارد.

پرواضح است که حضور نماینده مستقل کارگران در نشست‌های کمیته مزد شورایی عالی کار خود در گرو سازمان‌یابی مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ که البته این مهم هنوز به صورت فراگیر و گسترده و سراسری در کشور ایران شکل نگرفته است. باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که تا زمانی که اردوگاه کار و زحمت ایران توازن قوا به سود خود

تغییر ندهند هرگز و هرگز امکان دسترسی به مطالبات برای آنها وجود ندارد. بی‌شک مسیر توازن قوا تنها بر پایه آگاهی طبقاتی و سازماندهی در بستر حرکت‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین و اتحاد افقی و عمودی کنش‌گران جنبش عظیم کارگران اردوگاه بزرگ کار و زحمت امکان‌پذیر می‌باشد؛ بنابراین ما اتحاد و سازماندهی کارگران را نمی‌سازیم، بلکه برعکس اتحاد و سازماندهی کارگران از پائین باید به صورت خودجوش و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین پیدا کند (بدین خاطر تنها در آن صورت است که باید بگوئیم: مورچگان را چو بود اتحاد / شیر ژیان را بدراند پوست).

۱۳ - در پاسخ به این سؤال که چرا مبارزه مطالباتی کارگران برای افزایش دستمزد در چهار دهه گذشته نتوانسته به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تمامی بدنه جامعه کارگری ایران را در بر بگیرد؟ باید بگوئیم که در جامعه‌ای که بیش از ۲۴ میلیون حاشیه‌نشین شهری دارد و حتی طبق آمارهای خود رژیم بیش از ۱۲ میلیون جوان بیکار وجود دارد و بیش از ۶۰ درصد جامعه زیر خط رسمی فقر (اعلام شده خود رژیم) زندگی می‌کنند و در جامعه‌ای که یک سال حقوق کارگر قیمت یک متر مسکن هم نمی‌شود و در جامعه‌ای که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها شرط ثبات قدرت خود را در تفرقه و جدائی کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران تعریف می‌نماید و ناآگاهی و بی‌سازمانی و حرکت‌های کارگاهی صرف و متمیزه در فضای اختناق و سرکوب حاکم، هنوز و هنوز هم به عنوان یک سرطان بدخیم در جامعه کارگری ایران ریشه کن نشده و در حال بازتولید می‌باشد، باید تنها با صدای بلند فریاد زد که: «همراه شو ای عزیز / کائن درد مشترک جدا جدا درمان نمی‌شود.»

باری، نباید فراموش کنیم که دینامیزم کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران، تنها در جوهر خودجوشی و خودسازماندهی و خودرهبری آنها نهفته است. مکانیزم فشار از پائین جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی در عرصه سه جانبه‌گرائی شورایی عالی کار تنها در صورتی می‌تواند مادیت پیدا بکند که کارگران

اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران بتوانند به صورت خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پائین به خودسازماندهی و پیوند افقی و عمودی در پراکسیس افقی روزمره خود دست پیدا کنند.

۱۴ - بی شک جنبش مطالباتی اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران مراحل تعالی بخش خودش را پیوسته همراه با تعالی و اعتلای مطالباتش می تواند جوهر رادیکالیزه و روند رادیکالی ببخشد که تکیه بر مطالبات مزدی در شرایط فرابحران اقتصادی امروز جامعه ایران می تواند گامی مؤثر در این رابطه برای کنشگری میدانی اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران باشد. بی تردید برای تغییر توازن قوا در عرصه سه جانبه گرائی شورایی عالی کار، کنشگری میدانی باید از طریق سازماندهی مستقل از پائین بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل بشود، نه از طریق احزاب و جریان های خارج نشین و یا بالانشین داخلی. قطعاً مبارزات سندیکائی و اتحادیه ای مستقل در بستر جنبش مطالباتی اردوگاه کار و زحمت می تواند در این شرایط راه گشای کنشگران اردوگاه کار و زحمت ایران بشود؛ که البته در مسیر رادیکالیزه شدن در بستر پراکسیس مطالباتی کارگران، این مبارزات سندیکائی و اتحادیه ای کارگران می توانند جای خود را به جنبش های شورائی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بدهند. طبیعی است که از این مسیر کنشگران اردوگاه کار و زحمت می توانند به آگاهی طبقاتی و در ادامه به تشکل و سازمانی خودجوش دست پیدا کنند؛ و البته توسط همین آگاهی است که کنشگران کارگری اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می توانند، پتانسیل صنفی - اجتماعی - سیاسی خود را در پراکسیس روزمره افزایش بدهند؛ به عبارت بهتر، کارگران ایران بدون نیرومند شدن هرگز نمی توانند به فلاکت عمومی خودشان پایان بدهند و نیرومند شدن فقط با مبارزه آگاهانه خودجوش و خودرهبر تکوین یافته از پائین برای ایجاد تشکل های مستقل آغاز می گردد نه با چیزی دیگر.

۱۵ - یادمان باشد که احمد توکلی نماینده مجلس دوم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دهه ۶۰ در زمان تصویب قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در خصوص مکانیزم تعیین دستمزد

کارگران توسط کمیته مزد شورایی عالی کار گفت که: «در فقه اسلامی ما چیزی به نام قانون کار جهت تعیین دستمزد کارگران نداریم، تعیین دستمزد کارگران باید بر پایه باب اجاره در فقه صورت بگیرد، نه توسط کمیته مزد شورایی عالی کار و یا قانون کار» به عبارت دیگر در دهه ۶۰ مجلس و شورای نگهبان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال آن بودند که رابطه کارگر با سرمایه داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم را از طریق ابواب فقهی اجاره و جعاله توضیح بدهند؛ و بدین ترتیب در دهه دوم انقلاب بود که پس از فوت خمینی، قانون کار فعلی به علت تحمیل شدن بر رژیم حاکم از طریق شورای مصلحت نظام تصویب شد، نه از طریق مجلس و شورای نگهبان رژیم. در این رابطه لازم به ذکر است که مفهوم تعیین حداقل دستمزد برای کارگران از جمله مفاهیمی است که حتی در کشورهای متروپل سرمایه داری در جریان مستمر مبارزه کارگران بر طبقه سرمایه دار حاکم تحمیل شده است؛ چراکه وظیفه تعیین حداقل دستمزد دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب پذیرترین بخش طبقه کارگر می باشد؛ که البته در رژیم مطلقه فقهاتی این کم درآمدترین و آسیب پذیرترین بخش اردوگاه کار و زحمت (که با حداقل دستمزد باید از سطح زندگی آنها دفاع بشود) بیش از ۹۶ درصد از اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می باشد. بی تردید، آنچه که باعث گردید که در دهه ۶۰ - ۷۰ قانون کار فعلی بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل بشود، فقط و فقط توازن قوا مثبت توسط پیوند جنبش کارگری با جنبش های اجتماعی بود. اضافه کنیم که تغییر توازن قوا در گرو حداقل پیوند افقی و عمودی و حداقل برنامه و حداقل سازماندهی است؛ زیرا جنبش های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین یک پدیده نیستند که به صورت بالبداهه بتوانند تکوین پیدا کنند، بلکه یک فرایند هستند که در طول یک پروسه تکوین پیدا می کنند که بدون تردید آشخور اولیه این فرایند همان حرکت های اجتماعی و کارگاهی پراکنده و خودبخودی می باشند، بنابراین اگر بتوانیم، حرکت های اجتماعی - کارگاهی در اشکال مختلف صنفی، مدنی و سیاسی

توسط آگاهی‌رسانی و سازماندهی از پائین به دست خودشان هدایت کنیم و یا راهبری (نه رهبری) آن‌ها هم به صورت پیشگامی (نه پیشاهنگی) صورت بگیرد، آن حرکت‌های پراکنده و کارگاهی می‌توانند دارای سمت‌گیری جنبشی بشوند. باری، بدین ترتیب است که باید بگوئیم ریل‌گذاری حرکت‌های جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در گرو: آگاهی‌رسانی، سازمان‌یابی از پائین، برنامه‌ریزی تاکتیکی و استراتژیکی می‌باشد.

۱۶ - عنایت داشته باشیم که در شرایطی از روز شنبه ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ کمیته مزد شورایی کار وارد پروسه تعیین دستمزد ۱۴۰۱ کارگران ایران شده است که هنوز مطالبات گذشته مزد ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ کارگران که قرار بود در شورایی کار مورد بررسی مجدد قرار بگیرد، حاصل نشده است. بیافزائیم که از سال ۹۹ در پی رأی دیوان عالی کشور نسبت به وعده وزیر کار دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی در خصوص اصلاح مزد ۹۹ (جهت جبران هزینه معیشت) کارگران، قرار بود که شورایی کار وارد بررسی مجدد بشود (که مانند شکاف ۲۰۰ درصدی بین مزد و معیشت در سال ۱۴۰۰) به فراموشی سپرده شد.

۱۷ - لازم به ذکر است که یکی از روش‌های نقد مشخص و کنکرت سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقهاتی حاکم (در بستر نقد کار مشخص) نقد مستمر تعیین دستمزد کارگران توسط شورایی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

۱۸ - از آنجائیکه در رژیم مطلقه فقهاتی، در خلاء تشکلهای سراسری مستقل کارگری ضمانتی برای اجرای قانون کار و دستمزد کارگران وجود ندارد، بنابراین در تحلیل نهائی در این رژیم همه چیز به لطف و کرم رژیم و سرمایه‌داران بستگی دارد. نباید فراموش کنیم که در این رابطه در طول چهار دهه گذشته وجود تشکلهای دست‌ساز حکومتی پیوسته به صورت موانعی در مقابل مبارزات و سازمان‌یابی کارگران در عرصه جنبش مطالباتی‌شان بوده است، چراکه این تشکلهای دست‌ساز حکومتی (به عنوان عضله حکومت) حتی بیش از دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حکومتی به سازمان‌یابی

کارگران حساسیت دارند و آن را خطری برای موجودیت خود تلقی می‌کنند.

۱۹ - غیر از موارد فوق در رابطه با تغییر توازن قوا در عرصه تعیین دستمزد کارگران در کمیته مزد شورایی کار آنچه که در این رابطه می‌تواند مفید به فایده باشد عبارتند از:

الف - آزادی اطلاعات در جامعه.

ب - نبود بازار سیاه نیروی کار (توسط ارتش بیکاری که در جامعه امروز ایران این ارتش بیکاری در بازار سیاه نیروی کار بیش از ۱۲ میلیون نفر جمعیت دارند).

باری، برای فهم جایگاه آزادی اطلاعات در تعیین حداقل دستمزد تنها کافی است که بدانیم که در سال ۸۸ هنگام تعیین حداقل دستمزد برای سال ۸۹، بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول یک ماه دو رقم کاملاً متفاوت در باره نرخ تورم سالانه اعلام کرد؛ به عبارت دیگر در جریان مذاکرات شورایی کار در کمیته مزد شورایی کار (برای تعیین دستمزد سال ۸۹) بانک مرکزی در یک مرتبه رقم تورم سالانه را ۴/۲۵ درصد اعلام کرد و در چند روز بعد این رقم را ۴/۲۰ درصد اعلام نمود؛ و اما در خصوص نقش منفی بازار سیاه نیروی کار در تعیین دستمزد کارگران، باید توجه داشته باشیم که بازار سیاه نیروی کار به رقابت میان کارگران دامن می‌زند و باعث کاهش قدرت چانه‌زنی تشکلهای کارگری در برابر سرمایه‌داران و دولت می‌شوند. در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که ۹۶ درصد کارگران قراردادی هستند، بازار سیاه نیروی کار وضعیت این بخش عظیم کارگران را به قانون جنگل می‌سپارد تا به قانون کار.

۲۰ - اگرچه نشست‌های کمیته مزد شورایی کار در تعیین مزد ۱۴۰۱ از بعد از ظهر روز شنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۸/۱۵ شروع شده است، ولی باید توجه داشته باشیم که این جلسات تا اسفند ماه به نوعی صوری و فرمالیته و برای خالی نبودن عریضه انجام می‌گیرد؛ زیرا در پایان هر سال رژیم و یا دولت می‌آید و یک نرخ مهندسی شده به عنوان پایه وارد نشست کمیته مزد شورایی کار می‌کند و بعد از آن است که اعضای سه جانبه‌گرای کمیته

مزد تازه شروع می‌کنند به چانه‌زنی و چکش‌کاری بر روی آن نرخ دولت؛ و دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقاهتی حاکم بزرگترین کارفرما می‌باشد.

۲۱ - یادمان باشد که علی محمد عزیزی بازرگانی قبلی مجمع عالی دست‌ساز نمایندگان کارگران در گفتگوی با خبرنگاری نسیم متعلق به سپاه گفته بود که: «۹۵ درصد کارگران ایران بدون حداقل امنیت شغلی و زیر خط فقر کار می‌کنند که البته خود این امر هم بستر ساز کاهش قدرت چانه‌زنی کارگران در تعیین حداقل دستمزد و اجرای آن می‌شود.»

۲۲ - طبق اعتراف فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد کانون شوراهای اسلامی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از ۹۶ درصد جامعه کارگری ایران که دارای قرارداد موقت هستند، ۳۵ درصد آنها تنها ماهانه همان پایه حداقل حقوق (بدون مزایای بن و حق مسکن و حق اولاد و غیره) دریافت می‌نمایند که معنای دیگر این حرف آن است که این ۳۵ درصد با همین پایه حداقلی حقوق حتی نیازهای خوراکی تنهای خانواده هم نمی‌توانند تأمین بکنند. چراکه آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم، نان که قوت لایموت خانواده‌های فقیر است، از مرداد ۹۹ تا مرداد ۱۴۰۰ سیصد درصد افزایش پیدا کرده است. همچنین در همین رابطه است که حمیدرضا امام‌قلی تبار که بازرگانی مجمع عالی نمایندگان کارگران است می‌گوید: «جامعه کارگران ایران که بیش از نیمی از جمعیت کشور می‌باشند، در فقر مطلق به سر می‌برند، نه در فقر نسبی»؛ و باز در همین رابطه است که دبیر کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران می‌گوید: «حقوق کارگران اگر ۳۰۰ درصد هم افزایش پیدا کند، جبران قدرت خرید از دست رفته‌شان نخواهد کرد». یادمان باشد که حداقل دستمزد و مزایای مصوب قانون کار در سال ۱۴۰۰ برای یک خانوار ۳/۳ نفره با فرض پرداخت همه مزایا معادل ۴ میلیون و ۶۰ هزار تومان می‌باشد که با در نظر گرفتن دلار ۳۰ هزار تومانی فعلی بازار، ارزش دلاری حداقل دستمزد ماهانه برای یک خانوار ۳/۳ نفره در سال ۱۴۰۰ ماهانه ۱۳۵ دلار می‌باشد

که یکی از پائین‌ترین دستمزدهای کارگران جهان است. چراکه برای مثال دستمزد متوسط کارگران در عراق ۷ برابر دستمزد متوسط کارگران در ایران است و در دیگر کشورهای عربی ۱۳ تا ۱۵ برابر ایران است.

۲۳ - نباید فراموش بکنیم که فسادهای گسترده سیستمی و ساختاری و چند لایه‌ای و نهادینه شده در تمامی ارکان‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، همراه با ناکارآمدی مدیریتی این رژیم در مهار بیماری همه‌گیر کرونا (به خصوص در سال ۱۴۰۰) و ویرانی نهادهای تولیدی و بیش از ۱۲ میلیون بیکاری نیروی کار (طبق آمار خود رژیم) و تشدید تحریم‌های استخوان‌سوز کشورهای متروپل سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و برنامه تعدیل ساختاری نئولیبرالیستی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، همه و همه در این شرایط باعث گردیده که نرخ فقر و فلاکت و ضریب جینی که معرف شکاف طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد به نحوی بی‌سابقه رشد بکند. به طوری که تنها نرخ تورم ۵۸ درصد اعلامی خود رژیم در این شرایط در طول فرایند پسا جنگ دوم جهانی (از سال ۱۳۲۲ الی الان) بی‌بدیل می‌باشد.

قابل ذکر است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۰ جهت جبران ۴۵۰ هزار میلیارد تومانی کسری بودجه، منهای تورم حداقل ۵۸ درصدی تحمیلی (که مالیات گرفتن از فقرا می‌باشد) و منهای چاپ بی در و پیکر نجومی پول و استقراض از بانک مرکزی، این دولت پادگانی تلاش می‌کند تا توسط شک‌هایی مانند حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی، جبران کسری بودجه را بر زحمتکشان ایران تحمیل بکنند. هر چند عوام‌فریبانه (دوات پادگانی ابراهیم رئیسی) سعی می‌کنند تا با بالا بردن مبلغ یارانه‌های نقدی به بخشی از دهک‌های پائینی جامعه ایران، در فرایندی دیگر همین مبلغ افزایش یافته یارانه‌ها را از طریق افزایش بازافزایش نرخ تورم و کاهش بازگشت ارزش پول ملی کشور، از جیب مردم ایران بردارند.*

پایان

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

واشده‌ست و گونه‌گون رسوا شده است

یا نهان سیلی زنان یا آشکار

کاسه پست گدائی‌ها شده ست

باری، در چنین فضائی بود که جنبش دانشجویی پا به میدان عمل گذاشت و سکوت مزارآباد شهر بی‌تپش پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را بدل به طوفانی بیدار کننده برای جامعه بزرگ ایران کرد. آنچنانکه قیام سه روزه جنبش دانشجویی در آذرماه ۳۲ باعث آتشفشانی کردن کوه دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان و خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش بر سر دارهای برچیده و خون‌های شسته گردید. آن هم دو روز قبل از ورود ریچارد نیکسون (معاون آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا) و بازگشائی سفارت انگلیس و درست در زمانی که محاکمه دکتر محمد مصدق در دادگاه‌های نظامی و در اتاق‌های در بسته رژیم کودتا از سرگرفته شده بود و کریم پورشیرازی به شکل فجیعی توسط رژیم کودتا به قتل رسیده بود.

از آنجا بود که قیام سه روزه (از شنبه ۱۴ تا دو شنبه ۱۶) آذر ۱۳۳۲ جنبش دانشجویی ایران، بالاخره مانند صاعقه‌ای در آسمان بی‌ابر آن زمان، توانست آن

اگر سه نقطه عطف تاریخ ۸۰ ساله جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) به این صورت تعریف بکنیم که:

۱- ۱۶ آذر ۱۳۳۲

۲- اول بهمن ۱۳۴۰

۳- ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸

بدون تردید باید «قیام سه روزه (از شنبه ۱۴ تا دوشنبه ۱۶) آذرماه ۳۲ را سرلوحه جنبش ۸۰ ساله دانشجویی ایران قرار بدهیم» چراکه در چارچوب قیام سه روزه آذرماه ۳۲ بود که «جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در خلاء نیروهای پیشرو، یک تنه به میدان آمد و رژیم کودتای پهلوی را به چالش کشید». بی‌شک همین به چالش کشیده شدن رژیم کودتای پهلوی (در بستر قیام سه روزه آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی) آغازی گردید، بر اعتلا و بازتولید جنبش‌های (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین) ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مردم ایران (پس از یک وقفه بیش از سه ماهه پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) آن هم در فضای سرکوب و اختناق زده‌ای که اخوان ثالث در تعریف آن می‌گوید:

در مزار آباد شهر بی‌تپش

وای جغدی هم نمی‌آمد به گوش

دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان

خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش

آب‌ها از آسیاب افتاده است

دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند

جای رنج و خشم و عصیان بوته‌ها

پشکبن‌های پلیدی رسته‌اند

مشت‌های آسمان کوب قوی



سکوت مزارآباد شهر بی تپش را برای همیشه در هم بشکنند و با جاری کردن خونابه شهیدان (احمد قندچی و مصطفی بزرگ‌نیا و مهدی شریعت رضوی) در کریدور دانشکده فنی و محوطه دانشگاه تهران، هیاهوی شعار:

«زنده باد مصدق، مرگ بر استبداد» در فضای دانشگاه تهران (در خلاء کنش‌گران سیاسی پیشرو) بازتولید کند. آنچنانکه نمایش این بازتولید را می‌توان در سخنان برادر شهید احمد قندچی (در شب هفته شهدای قیام ۱۶ آذر در امامزاده عبدالله شهر ری، محل دفن شهدای ۱۶ آذر) مشاهده کرد: «برادر من کشته راه ملی شدن نفت است. برادر مرا جلو پای نیکسون قربانی کردند، ورود نیکسون به ایران ورود خطرناکی است، چراکه هم تأیید حاکمیت آمریکا بر ایران است؛ و هم راه‌گشای بعدی سلطه، سلطه‌گران است. از این جهت او (شهید احمد قندچی) متعلق به مردم و ملت ایران بود و متعلق به تمام کسانی بود که با استبداد و استعمار می‌جنگیدند، در ازای این شهادت ما خانواده‌های قندچی، شریعت رضوی و بزرگ‌نیا، طلبی از مردم ایران نداریم. امید داریم که این خون و سایر خون‌هایی که ریخته شده راه‌گشا باشد تا طومار ظلم و ستم و استبداد و استعمار از خاک ایران برچیده شود». (سخنرانی برادر شهید احمد قندچی در مراسم شب هفته شهدا ۱۶ آذر ۳۲ در امامزاده عبدالله شهر ری).

آنچه که در عبارات فوق به صورت محوری در خصوص تبیین علل و دلایل قیام آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی ایران مطرح شده است عبارتند از:

۱- قیام آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی ایران در ادامه راه ملی کردن صنعت نفت، تحت رهبری دکتر محمد مصدق بوده است. به بیان بهتر، قیام آذرماه ۳۲ دانشجویان حرکتی بالبداهه و بدون مقدمه نبوده است، بلکه «سنتز جدیدی، حاصل دیالکتیکی جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا و انگلیس و دربار پهلوی و ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی

ایران) بوده است» که خود این امر نشان دهنده آن می‌باشد که «فهم جوهر قیام آذرماه ۳۲ (جنبش دانشجویی ایران) در گرو فهم جوهر جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و فهم جوهر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد». طبیعی است که بدون فهم این دو مؤلفه، هرگز نمی‌توان به فهم جوهر قیام آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی دست پیدا کرد.

۲- در عبارات فوق، برادر شهید احمد قندچی همچنین در تبیین دلیل کشتن شهدای ۱۶ آذر ۳۲ می‌گوید:

«برادر مرا در پای نیکسون قربانی کردند، چراکه ورود نیکسون به ایران هم تأیید حاکمیت آمریکا بر ایران است و هم راه‌گشای بعدی سلطه، سلطه‌گران است» بدون شک آنچه که از این عبارات او در تبیین سرکوب خونین قیام آذرماه ۳۲ (توسط رژیم کودتائی پهلوی) می‌توان فهمید اینکه «هدف رژیم کودتا (در سرکوب قیام آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی ایران) آن بوده است که رژیم کودتا برای ایجاد جو آرامی در تهران (قبل از ورود نیکسون به کشور که در ۱۸ آذرماه ۳۲ انجام گرفت) به دنبال متشنج کردن فضای دانشگاه تهران بوده است تا توسط این حرکت خشونت‌آمیز (در دانشگاه تهران) و سرکوب دانشجویان، فضائی رعب‌آور بر دانشگاه و شهر تهران و کشور ایجاد نماید.»

۳- در عبارات فوق برادر شهید احمد قندچی در تبیین فونکسیون خون شهدای ۱۶ آذر ۳۲ می‌گوید:

«امیدواریم که این خون و سایر خون‌های ریخته شده، راه‌گشائی باشد تا طومار ظلم و ستم و استبداد و استعمار از خاک ایران برچیده شود» به بیان دیگر در نگاه او «جایگاه قیام آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی ایران تنها در بستر مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری مردم ایران قابل تبیین و تفسیر می‌باشد.»

بدین ترتیب در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی و ارتجاع مذهبی

حوزه‌های فقهی) با تشکیل رژیم کودتا (توسط دولت سپهبد زاهدی و تعیین علی امینی به عنوان وزیر دارائی رژیم کودتا) در اولین مرحله پس از به قدرت رسیدن با سرنیزه، آن‌ها تلاش کردند که «در اسرع وقت مسئله نفت را با کنسرسیون نفت در خدمت منافع امپریالیستی حل نمایند» (تا امپریالیسم آمریکا بتواند ۴۰ درصد از سهام کنسرسیون نفت را ببرد، آنچنانکه ۴۰ درصد دیگر از سهام کنسرسیون نفت نصیب امپریالیسم انگلستان بشود). بدین خاطر ورود نیکسون (در روز چهارشنبه ۱۸ آذرماه ۳۲) در راستای «نهایی کردن پیمان کنسرسیون نفتی بود». خلاصه اینکه قیام (سه روزه) آذرماه ۳۲ جنبش دانشجویی ایران، علاوه بر اینکه در راستای به چالش کشیدن رژیم کودتائی پهلوی (در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بود و علاوه بر اینکه در راستای شکستن فضای اختناق و رعب و سرکوب پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود، از همه مهمتر اینکه، جنبش دانشجویی ایران با قیام سه روزه آذرماه ۳۲ به دنبال آن بود که مبارزه ضد استعماری خود را در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی و در ادامه راه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (تحت رهبری دکتر محمد مصدق) به انجام برساند. در همین رابطه بود که در سومین روز قیام جنبش دانشجویی ایران در صبح روز دوشنبه شانزدهم آذرماه ۳۲ وقتی که دانشجویان به دانشگاه تهران وارد شدند، دیدند که دانشگاه تهران در محاصره نیروهای ویژه ارتش (تحت عنوان جانبازان شاه) قرار دارد؛ و در درون دانشگاه تهران هم نیروهای نظامی، دانشگاه را در کنترل خود درآورده بودند و همچنین هر کدام از دانشکده‌های دانشگاه تهران (از جمله دانشکده‌های داروسازی، پزشکی، حقوق، علوم و به خصوص دانشکده فنی) هم به صورت جداگانه محاصره کرده بودند. بیافزائیم که از روز شنبه و در ادامه آن یکشنبه (چهاردهم و پانزدهم آذر) حرکت‌های اعتراضی دانشجویان دانشگاه تهران از دانشکده پزشکی، داروسازی، حقوق، علوم و فنی شروع شده بود. در ادامه

قیام روزهای شنبه و یکشنبه (۱۴ و ۱۵ آذرماه ۳۲) بود که دانشجویان در صبح روز دوشنبه (۱۶ آذر ۳۲) سر ساعت ۸ صبح (پس از دیدن جو متشنج و حکومت نظامی درون دانشگاه تهران) به سر کلاس‌های خودشان رفتند. حدود ساعت ۹ صبح در شرایطی که دانشکده فنی دانشگاه تهران از آرامش نسبی برخوردار بود و مهندس شمسی (استاد نقشه‌برداری دانشکده فنی) در حال تدریس نقشه‌برداری در آن دانشکده بود، چند تن از درجه‌داران ارتش به همراه دو نفر لباس شخصی وارد کریدور دانشکده فنی می‌شوند و مستقیم وارد کلاس مهندس شمسی می‌شوند و آن دو نفر لباس شخصی یکی از دانشجویان در انتهای کلاس را به آن دو درجه‌دار ارتش نشان می‌دهند و لذا زمانی که آن دو درجه‌دار برای دستگیری آن دانشجو می‌روند و می‌خواهند او را از کلاس خارج کنند، مهندس شمسی از خارج کردن آن دانشجو از کلاس جلوگیری می‌نماید، اما به مجرد اعتراض و ممانعت دانشجویان، آن دو درجه‌دار با کمک چند ارتشی دیگران دانشجو را به زور در حالی که با کتاب‌هایش بر سر او می‌زدند، از کلاس بیرون می‌کشند و در ادامه آن همین عمل برای بردن یک دانشجوی دیگر هم انجام می‌دهند تا آنجا که یکی از دانشجویان کلاس بلند می‌شود و خطاب به دانشجویان کلاس می‌گوید:

«آقایان ما چقدر بی‌عرضه هستیم، چقدر بدبخت هستیم، این کلاس نیست، این درس نیست، یک عده‌ای بدون این که از استاد و از کادر دانشگاه اجازه بگیرند، وارد کلاس می‌شوند، تف به این کلاس، تف به این مملکت، درود بر دکتر مصدق، مرگ بر رژیم سلطنتی شاه.»*

ادامه دارد

جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی

۱۱۴ مرکز صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاه،

در ۱۵ استان کشور چه درس‌هایی به همراه داشته است؟

حقوق آنها، از ورود کارگران رسمی به این جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی (از نهم تیرماه) جلوگیری نمایند، تا همچنان مانند ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم «حفره و شکاف دستمزد بین ۱۲۰ هزار کارگران پروژه‌های - پیمانی و ۳۷ هزار کارگران رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی عامل بازدارنده کنش‌گران کارگران بشود». البته در این رابطه باید داوری کنیم که متأسفانه رژیم مطلقه فقهتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای موفق شدند، چراکه توانستند از ورود ۳۷ هزار کارگر رسمی به کمپین اعتصابی ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های و پیمانی جلوگیری نمایند.

یادمان باشد که «تفاوت بین جنبش اعتصابی کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی در شرایط فعلی با جنبش اعتصابی کارگران شرکت نفت در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ (که باعث سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتیر پهلوی گردید) در این می‌باشد که در اعتصاب سال ۵۷ کارگران شرکت نفت این کارگران رسمی شرکت نفت بودند که ساکنان و رهبری آن جنبش اعتصابی عظیم را در دست داشتند و کارگران پروژه‌های و پیمانی در آن زمان دنباله‌رو اعتصاب کارگران رسمی بودند». بدین خاطر از آنجائیکه (برعکس کارگران پروژه‌های و پیمانی) «چه در رژیم شاه و چه در رژیم مطلقه فقهتی حاکم، تنها کارگران رسمی در عرصه تولید و توزیع مستقیم نفت و گاز کشور مشغول به کار می‌باشند» بنابراین، همین امر باعث گردید که در حداقل زمان ممکن پس از شروع اعتصاب کارگران رسمی

باری، از اینجا بوده است که خود بیانیه‌نویسان از همان آغاز شروع این جنبش عظیم اعتصابی (۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم) مطرح کردند که این جنبش دارای دو فرایند زمانی می‌باشد، فرایند اول آن که مدت ۱۰ روز (تا تاریخ ۹ تیرماه ۱۴۰۰) می‌باشد، به عنوان فرایند اخطار (به رژیم مطلقه فقهتی حاکم) می‌باشد و اعلام کردند که در صورتی که رژیم مطلقه فقهتی حاکم تا نهم تیرماه به خواسته‌های آنها پاسخ مثبت ندهد و در برابر قبول مطالبات آنها عقب‌نشینی نکند، آن‌ها از نهم تیرماه به صورت فراگیرتر (که علاوه بر کارگران پروژه‌های و پیمانی کارگران رسمی هم می‌باشند) وارد جنبش اعتصابی می‌شوند. البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که بیانیه ۹ ماده‌ای شورای سازماندهی اعتراضات کارگران «به همان میزان که بسترساز آگاهی و هشیاری و فراخوانی برای کارگران اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران گردید، به همان میزان هم باعث آگاهی نیروهای امنیتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهتی و حزب پادگانی خامنه و دولت یکدست شده و ذوب شده در ولایت مطلقه ابراهیم رئیسی و در ادامه آن پیمانکاران پلکانی وابسته به جناح‌های قدرت نیز گردید». چراکه در ادامه اعلام این بیانیه ۹ ماده‌ای توسط شورای سازماندهی اعتراضات کارگران بود که نهادهای امنیتی و پیمانکاران مربوطه به صورت فوری دست به کار شدند تا با «عقب‌نشینی در برابر مطالبات ۳۷ هزار نفر کارگران رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها نسبت به افزایش

در جنبش اعتصابی پسا شهریور ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) فونکسیون آن اعتصاب توسط قطع نفت چه در داخل و چه در عرصه صادرات به نمایش درآید؛ اما برعکس در جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی در ۱۱۴ مرکز در ۱۵ استان کشور (از آنجائیکه عرصه کار آنها مستقیماً به تولید و توزیع نفت و گاز و غیره مربوط نمی‌شد) لذا آن جنبش اعتصابی حتی در مدت بیش از سه ماه نتوانست فونکسیون خودش را به مردم ایران نشان بدهد و تنها توانست ضرر و زیان قابل توجهی به پیمانکاران مربوطه وارد بکند.

باید داوری کنیم که رمز موفقیت رژیم مطلقه فقهاتی در راستای مقابله با این جنبش عظیم اعتصابی، عقب‌نشینی این رژیم در برابر مطالبات ۳۷ هزار کارگر رسمی، توسط قبول خواسته افزایش حقوق آنها، قبل از نهم تیرماه بوده است که شورای سازماندهی اعتراضات کارگران در بیانیه ۲۹ خرداد خود اولتیماتم خطاری آن را اعلام کرده بودند، بنابراین، در چارچوب این سناریوی و نقشه راه رژیم مطلقه فقهاتی جهت ایجاد شکاف بین کارگران پروژه‌های - پیمانی با کارگران رسمی بود که زنگنه وزیر نفت شیخ حسن روحانی فوراً به صحنه آمد و با قبول خواسته ۳۷ هزار کارگر رسمی، درباره ۱۲۰ هزار کارگر پروژه‌ای و پیمانی اعلام کرد که «تنها موضوع اعتصاب کارگران رسمی مربوط به دولت و حکومت می‌باشد، مطالبات کارگران پروژه‌ای مربوط به پیمانکاران و در چارچوب قانون کار است.» بدون تردید خود این موضعگیری زنگنه وزیر کهنه کار دولت شیخ حسن روحانی از همان زمان نشانگر آن بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «با جداسازی جنبش مطالباتی کارگران رسمی از جنبش مطالباتی کارگران پروژه‌ای - پیمانی، شرایط برای سرکوب و برخورد مهندسی شده با جنبش عظیم اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی فراهم کنند» و در چارچوب همین برخورد مهندسی شده با کنش‌گران پروژه‌ای

- پیمانی بود که در ابتدا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از کانال پیمانکاران مربوطه با قبول افزایش دستمزد آنها حتی تا دو برابر حقوق سابق آنها و وعده و وعید سر خرمی دادن به آنها در خصوص بازسازی استراحت‌گاه‌های کارگران و حتی قبول قرارداد بیست روز کار و ده روز مرخصی (قابل توجه است که منظور کارگران اعتصابی از پیشنهاد بیست - ده آن است که نظر به اینکه جغرافیای کار کارگران پروژه‌های نفت گاز خارج از محل زندگی و خانواده آنها می‌باشد تا قبل از این اعتصاب کارگران به صورت ۲۴ - ۶ یعنی ۲۴ روز کار می‌کردند و شش روز جهت مرخصی به شهرهای خود نزد خانواده‌هاشان می‌رفتند که اوج مسافت و فاصله، این شش روز نمی‌توانست مدت زمان کافی در طول ماه برای زندگی با زن و بچه‌هایشان باشد) خود به خود شرایط جهت تفرقه بین کنش‌گران این جنبش عظیم اعتصابی فراهم کرد؛ و در عرصه همین شکاف بین کارگران پروژه‌ای - پیمانی بود که رژیم و پیمانکاران مربوطه به صورت سازماندهی شده، توسط نفوذ گروه‌های دست‌ساز زرد کارگری خود و نفوذ دانشجویان دست‌ساز به اصطلاح عدالت‌خواه حکومتی و نفوذ روحانیت حکومتی به حرکت کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی، تلاش کردند تا به انحراف رهبری خودجوش این جنبش اعتصابی دست پیدا کنند.

فراموش نکنیم که ترفندهای مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت انحراف رهبری این جنبش حاصل تجربه‌ای بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جریان انحراف رهبری جنبش اعتصابی مجتمع نیشکر هفت تپه به دست آورده بود. چراکه قبل از آن شاهد بودیم که «جناح راست حکومتی تحت هژمونی ابراهیم رئیسی (و در چارچوب رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای) توسط همین ترفندها، توانسته بودند رهبری جنبش اعتصابی نیشکر هفت تپه را به انحراف بکشاند» (تا آنجا که همان رهبری جنبش کارگری نیشکر هفت تپه در انتخابات ۱۴۰۰ رئیس جمهوری سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با حضور در

پای صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به حمایت از رئیسی پرداختند). به علت همین موفقیت جریان ابراهیم رئیسی در منحرف کردن و وابسته کردن رهبری جنبش اعتصابی مجتمع نیشکر هفت بود که عین همان پروژه در جهت منحرف کردن رهبری جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی ب اکار گرفتند؛ و این موضوع دومین رمز موفقیت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای جهت به گل نشاندن جنبش عظیم اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی بوده است.

خامسا گرچه مفاد بیانیه ۹ ماده‌ای اعلام شده توسط شورای سازماندهی اعتراضات کارگران (که رهبری خودجوش جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی در دست داشتند) به صورت عریان در راستای خواسته‌های کارگران رسمی نفت گاز نبود، اما تکیه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران «بر دو مرحله‌ای کردن حرکت اعتصابی (با تعیین مدت اختطاری اولیه تا نهم تیر ماه و بازتولید این جنبش اعتصابی به صورت گسترده از نهم تیر به بعد، توسط پیوند کارگران رسمی به این اعتصاب، در صورت عدم عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات آنها) این امر نشان دهنده آن بود که آنها به جایگاه حساس کارگران رسمی نفت و گاز آگاه بوده‌اند» و خوب می‌دانستند که «رمز موفقیت آنها در گرو تغییر توازن قوا به سود خود توسط مشارکت کارگران رسمی در این جنبش عظیم اعتصابی می‌باشد.»

در خصوص علت و دلیل شکست شورای سازماندهی اعتراضات کارگران جهت جذب کارگران رسمی نفت گاز یا پیوند کارگران رسمی با کمپین ۱۴۰۰ یا شرکت کارگران رسمی در جنبش عظیم اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی، باید عنایت داشته باشیم که «وجود شکاف میان بخش رسمی و غیر رسمی کارگران در شرکت نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی در واحدهای کوچک و متوسط و بزرگ، در همه سطوح که یکی

از موانع اصلی اتحاد و سازمان‌یابی فراگیر کارگران نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها در سطح منطقه و کشور می‌باشد، پروژه‌های بوده است که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط این رژیم به صورت مهندسی شده انتخاب شده است». چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر پایه «جمع‌بندی که از علت سقوط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی برای خود داشته است، خوب به این امر واقف بوده است که یکی از محوری‌ترین عوامل سقوط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی حضور تمام قد کارگران صنعت نفت در بستر جنبش اعتصابی پسا شهریور سال ۵۷ مردم ایران بوده است». به طوری که در صورت «عدم مشارکت آنها در مبارزه ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، نه تنها جنبش ضد استبدادی مردم ایران در خلاء جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت نمی‌توانست، در کوتاه‌مدت یعنی تا بهمن ۵۷ به پیروزی برسد، بلکه با درازمدت شدن آنها به علت عدم سازماندهی مردم و خلاء راهبری جامعه سیاسی شرایط برای شکست و سرکوب جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ فراهم می‌گردید». در این رابطه بوده است که در طول ۴۲ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت صیانت از حکومت خود (از خطر جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها) پیوسته تلاش کرده است که از «اتحاد و وحدت و سازماندهی مستقل این کارگران جلوگیری نماید.»

قابل ذکر است که گرچه این رژیم بیشتر از رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به نفت و گاز و فروش آنها وابسته می‌باشد، اما در دوره پهلوی به علت حساسیت جایگاه نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها، تمامی کارگران آنها رسمی بودند و کارگران پروژه‌ای فقط مشمول آنها می‌شد که به علت موقت بودن موضوع کار، نمی‌توانستند رسمی بشوند. اضافه کنیم که برعکس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دستمزد کارگران پروژه‌ای چند برابر کارگران رسمی بود و

دلیل افزایش دستمزد آنها هم همان موقت بودن کار آنها بود. به بیان دیگر برعکس ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی «حقوق کارگران پروژه‌ای بیشتر از حقوق کارگران رسمی بوده است» و به همین دلیل در رژیم پهلوی برعکس رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «این کارگران رسمی بودند که خواستار افزایش حقوق خود در ردیف با حقوق کارگران پروژه‌ای بودند». بدین خاطر در همین رابطه بوده است که این رژیم در ۴۲ سال گذشته جهت ایجاد تفرقه در بین کارگران نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌های کشور تلاش کرده است تا در چارچوب «طبقه‌بندی کردن آنها با انواع قراردادهای رسمی و دائم و پیمانی و روز مزد و ساعتی و کار موقت و کار معین و فصلی و حجمی و غیره توسط رویکرد پیمانکاری تأمین نیروی انسانی امکان اتحاد و پیوند بین آنها را تقریباً غیر ممکن بسازد.» به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۲ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این عرصه تقریباً برای خودش موفق عمل کرده است، چراکه برای «یک بار هم نشده که کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌های کشور بتوانند حتی در یک جنبش اعتصابی مطالباتی (نه سیاسی مانند سال ۵۷) به صورت مشترک عمل نمایند» بنابراین، در کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی «اگرچه در آغاز شورای سازماندهی اعتراضات کارگران این کمپین، وعده شرکت کارگران رسمی در این جنبش اعتصابی از نهم تیرماه دادند،

ولی در عمل دیدیم که این موضوع هرگز اتفاق نیفتاد» و از اینجا است که باید بگوئیم که «طرح شعار حضور کارگران رسمی در جنبش اعتصابی که توسط کارگران پروژه‌ای و پیمانی مطرح گردید، بیشتر برای ترساندن حاکمیت مطلقه فقه‌ای بوده است تا برنامه‌ریزی برای انجام آن». چراکه دیدیم که «خروجی این تهدید شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پروژه‌ای - پیمانی قبل از نهم تیرماه، اگرچه به نام کارگران پروژه‌ای - پیمانی بود ولی به کام کارگران رسمی تمام شد.»

برای فهم بیشتر این مهم تنها کافی است که حاصل جلسه ششم تیرماه ۱۴۰۰ مجلس یازدهم ذوب‌شده در ولایت مطلقه در خصوص مطالبات کارگران رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌های کشور تحلیلی دوباره بکنیم که به قول کارگران اعتصابی پروژه‌ای - پیمانی «سرانجام باز هم این کارگران رسمی بودند که به مراد دلشان رسیدند و توانستند در این اعتصاب سور و سات‌شان را بر پا کنند». البته در این رابطه ما بر این باوریم که «تا زمانی که این دیوار چین تفرقه‌ساز رژیم مطلقه فقه‌ای (که در میان کارگران ایجاد کرده است) از میان برداشته نشود، اتحاد و پیوند و سازماندهی مستقل سراسری بین کارگران امری بعید به نظر می‌رسد.»*

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com



ما چه می‌گوئیم؟

و خودرهبی تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند و شرایط برای تقویت این اردوگاه جهت نفوذ بر ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه به صورت دموکراسی مشارکتی فراهم نمایند.

ما می‌گوئیم در دیسکورس معلم کبیرمان شریعتی، «لیبرالیسم با دموکراسی دو چیز کاملاً متفاوت می‌باشد» چراکه در نگاه شریعتی:

اولاً لیبرالیسم نه تنها طرفدار دموکراسی تمام مردمی نمی‌باشد، بلکه برعکس همیشه به دنبال طبقاتی یا طبقه‌ای کردن دموکراسی بوده است.

ثانیاً از نگاه شریعتی لیبرالیسم پیوسته تلاش کرده است تا گروه‌های عظیم پائینی جامعه را از امکان اعمال اراده جمعی خود محروم سازند.

ثالثاً از نگاه شریعتی لیبرالیسم پیوسته تلاش کرده است که قدرت سیاسی در جامعه را از زیر نفوذ پائینی‌های جامعه خارج نمایند. البته این مرزبندی شریعتی در عرصه دموکراسی مشارکتی با مارکسیست‌های حزب - دولت قرن بیستم هم انجام گرفته است، چراکه از نظر شریعتی، لنین و بلشویک‌ها از فردای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه حق رأی عمومی را برای همه جامعه بزرگ روسیه کنار گذاشتند و حق رأی در شوروی را محدود به کارگران و دهقانان فقیر کردند؛ و باز در همین رابطه بوده است که لنین در پایان جنگ داخلی روسیه همه احزاب دیگر به جز حزب کمونیست روسیه (حزب سوسیال دموکراسی روسیه) غیر قانونی اعلام کرد و سیاست تک حزبی را بر شوروی نهادینه کرد و حتی پیشنهاد مارتوف را که می‌گفت: «احزابی که نظام شورائی حاکم را قبول دارند، از این قاعده مستثنی کند، نپذیرفت.»

قابل ذکر است که قبول جریان‌های دیگر توسط لنین در دوران جنگ داخلی شوروی به خاطر تعهد لنین

ما می‌گوئیم در جامعه بزرگ امروز ایران «هر جریانی که بخواهد جز از مسیر دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) به رهائی جامعه بزرگ ایران برسد، ناگزیر است (مانند انقلاب ۵۷) به نتایجی (هم به معنای سیاسی و هم به معنای اقتصادی) با جوهر ارتجاعی دست پیدا کنند.»

ما می‌گوئیم «دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی تکوین یافته از پائین (در شکل سیاسی یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی) حاکمیت همه جامعه بر همه جامعه می‌باشد، نه حاکمیت طبقه‌ای خاص (آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید) یا حاکمیت حزبی خاص (آنچنانکه لنین می‌گوید) بر کل جامعه است» بنابراین تنها از این مسیر است که «حاکمیت اکثریت عظیم بر اکثریت عظیم و برای اکثریت عظیم ممکن می‌شود.»

ما می‌گوئیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران «بدون اتحاد و بدون سازمان‌یابی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین) و بدون آگاهی از افق‌های بزرگ تاریخی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران، هرگز نمی‌توانند به رهائی دست پیدا کنند» و بدون این سه مؤلفه (اتحاد، سازمان‌یابی و آگاهی) حتی (آنچنانکه معلم کبیرمان در کتاب «امت و امامت» بر آن تاکید کرده است) «در دموکراسی هم به سطح گله‌های رأی دهنده سقوط خواهند کرد و در خدمت این جریان یا آن جریان قرار می‌گیرند.»

ما می‌گوئیم در کشور ایران «دموکراسی هر چه وسیع‌تر و عمیق‌تر و رادیکالیزه‌تر بشود به سود اردوگاه بالنده و بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد» چراکه این کنش‌گران سیاسی و اجتماعی و مطالباتی اردوگاه بزرگ ایران تنها در بستر دموکراسی است که می‌توانند به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده

به دموکراسی نبوده است، بلکه به خاطر ناتوانی‌شان بوده است، زیرا نمی‌توانستند بدون پیوند با احزاب دیگر چپ، دهقانان و زحمتکشان روسیه را علیه سرمایه‌داران و زمین‌داران و قدرت‌های خارجی بسیج کنند.

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و دموکراسی سوسیالیستی و جنبشی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) هرگز نباید «جهت راهبری (نه رهبری) جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، از سه سلاح بزرگ حرکت خود غافل بشوند»، این سلاح بزرگ عبارتند از:

۱ - جنبشی بودن استراتژی حرکت پیشگامی آن هم در شکل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین (نه در شکل حزبی و حرکت از بالا).

۲ - سازماندهی افقی و عمودی خود و جنبش‌های خودجوش.

۳ - تئوری هدایت‌گر و راهبر حرکت.

یادمان باشد که «پیشگام برای یک مثال پراکسیسی سیاسی - اجتماعی (در جامعه بزرگ ایران) نیازمند به یک خروار تئوری تطبیقی (نه تئوری انطباقی و وارداتی و تئوری دگماتیستی که هرگز برای پیشگامان حرکت‌زا نخواهد بود) می‌باشد.»

ما می‌گوئیم در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۵ سال گذشته از سال ۵۵ الی الان): اولاً مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران موتور دگرگونی‌های ساختاری (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) در جامعه ایران می‌باشند.

ثانیاً در زمینه نفی بهره‌کشی چه در مناسبات سرمایه‌داری حاکم و چه در مبارزه با مناسبات زمین‌داری سابق، باز این اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران می‌باشند که به عنوان نیروی فاعل می‌باشند (نه تنها طبقه صرف کارگران ایران).

ثالثاً در مبارزه ضد بهره‌کشی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، طبقه بورژوازی در هر شکل و صورت آن (برعکس آنچه که عزت سحابی مطرح می‌کرد) نمی‌تواند نقش مترقیانه و انقلابی داشته باشد.

رابعاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، پیروزی انقلاب تنها با جهتگیری در ترازوی دموکراسی سه مؤلفه‌ای و جنبشی (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی و حرکت بر پایه‌های جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین) قابل تعریف می‌باشد.

ما می‌گوئیم وحدت در جریان‌های پیرو اندیشه‌های معلمان کبیرمان (اقبال و شریعتی) در آنجائی مفید است که این وحدت بتواند در خدمت میدانی کردن اندیشه‌های اقبال و شریعتی، در این شرایط تندپیچ اجتماعی - تاریخی جامعه بزرگ ایران درآید و گرنه وحدت بر پایه اندیشه‌های مجرد و انتزاعی حاصلی جز رکود برای این جریان‌ها و یا افراد پیرو اندیشه‌های اقبال و شریعتی نخواهد داشت، بنابراین در چارچوب این رویکرد به حرکت وحدت‌گرایانه در میان جریان‌ها و افراد پیرو اندیشه‌های اقبال و شریعتی است که «معتقدیم برای دستیابی به اتحاد و هم‌گرایی این جریان‌ها، نخست باید (پیش از آنکه متحد بشویم و برای آنکه متحد بشویم) اختلاف‌مان در عرصه فهم اندیشه‌های معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی را بشناسیم»؛ و بدین ترتیب است که «بر این باوریم که قبل از شناخت اختلافات نظری بین جریان‌ها و افراد پیرو اندیشه‌های اقبال و شریعتی هر گونه اتحاد و هم‌گرایی و حرکت وحدت‌گرایانه عبث و بیهوده می‌باشد.»*

ادامه دارد



جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده، خودرهبر و دینامیک

در سه فرایند حرکت‌های اجتماعی در سه دهه گذشته (از ۱۳۷۱ تا به امروز)،

«چگونه از دیالکتیک حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران حاصل شده‌اند؟»

صورت اردوگاهی و طبقه‌ای و سراسری و فراگیر در اشکال مختلف خیابانی و اعتصابی یا کارخانه‌ای دست پیدا کنند، هرگز و هرگز توان تغییر توازن قوای میدانی به سود خود پیدا نمی‌کنند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست «رژیم مطلقه فقاهتی را در برابر مطالبات صنفی و یا مدنی و یا سیاسی خودشان وادار به عقب نشینی سازند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست «مطالبات صنفی کارگاهی خودشان به مرحله مطالبات اردوگاهی و طبقه‌ای برسانند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست حتی در «عرصه سه جانبه گرائی بالماسکه شورایعالی کار برای تعیین حداقل حقوق یکسال خودشان به جای نرخ تورم (دست‌ساز و مهندسی شده نهادهای رژیم مطلقه فقاهتی) آنچنانکه در اصل ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم مطرح شده است، هزینه سبد معیشتی یک خانواده ۳/۳ نفری جایگزین کنند»؛ و هرگز و هرگز نخواهند توانست در بستر «جنبش مطالباتی خودشان با گذار از مطالبات صنفی و مدنی وارد مطالبات سیاسی با رژیم مطلقه فقاهتی بشوند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست «به حقوق اولیه خود مثل حق تشکل مستقل و حق اعتصاب و غیره دست پیدا کنند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست در عرصه مبارزه روزمره خودشان «به همبستگی عمومی و افقی با دیگر گروه‌های اجتماعی و حتی هم سرنوشت اردوگاهی و طبقه‌ای دست پیدا کنند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست «حتی در حد خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم زندگی بخور و نمیری برای خود تهیه کنند» و هرگز و هرگز نخواهند توانست «حتی در حد کارگاه و کارخانه‌ای که در آن کار می‌کنند سرنوشت اقتصادی خودشان را به دست خودشان تعیین کنند.»

پر واضح است که دلیل عدم مشارکت مردم هم از آنها بدون تردید همین موضوع می‌باشد. چراکه مردم جامعه ایران و طبقه متوسط شهری ایران وقتی که می‌بینند خود گروه‌های کارگری در بستر جنبش اعتراضی و اعتصابی به صورت کارگاهی عمل می‌کنند و پتانسیل و توان جذب کنش‌گران کارگاه‌ها و کارخانه‌های افقی و عمودی حتی در حال اعتراض و اعتصاب هم طبقه و هم اردوگاهی خود در یک استان و در یک شهرستان هم ندارند، چگونه ما به حمایت آنها بپردازیم.

باری، «حاصل این بحران طبقاتی (در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به آنجا رسیده است که نه در طبقه متوسط شهری و نه در اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران هرگز امکان شکل‌گیری جنبش‌های سراسری و فراگیر وجود ندارد» که معنای دیگر این حرف آن است که هرگز «نه طبقه متوسط شهری و نه اردوگاه کار و زحمت ایران نمی‌توانند باعث تغییر توازن قوا در عرصه میدانی بشوند و نمی‌توانند در برابر خواسته‌های حتی صنفی و کارگاهی خود به رژیم مطلقه فقاهتی این رژیم را وادار به عقب‌نشینی سازند». بدین ترتیب آنچه که در یک جمع‌بندی در این رابطه می‌توان مطرح کرد اینکه «تا زمانی که بحران درونی طبقاتی دو طبقه کارگر و متوسط شهری یا اردوگاه کار و زحمت ایران حل نشود، امکان اعتلای جنبش‌های اعتراضی در اشکال خیابانی و اعتصابی کارخانه‌ای به صورت فراگیر و سراسری وجود ندارد» بنابراین طبیعی است که «تا زمانی که اردوگاه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری با آن همه گستردگی عظیمی که دارند، نتوانند با حل بحران طبقاتی خود، به یکپارچگی و اقدام جمعی به

باری، در این رابطه است که باید عنایت داشته باشیم که جنبش کامیون‌داران در سال ۹۶ - ۹۷ توانستند کاری کارستان بکنند. چراکه:

اولاً این جنبش (برعکس جنبش معلمان و کارگران و پرستاران و بازنشستگان) سابقه تشکیلات و حرکت جمعی قبلی نداشتند.

ثانیاً آنچه که باعث گردید که کنش‌گران جنبش کامیون‌داران در عرض سه ماه دو اعتصاب سراسری در کشور ایران به انجام برسانند، نه تشکیلات نداشته ستادی عمودی و یا افقی آنها بود، بلکه سازماندهی آنها در چارچوب ابزار دیجیتال و تلگرام و شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی بود و به همین دلیل بود که رژیم مطلقه فقهاتی در اوج اعتصابات آنها رابطه تلگرامی آنها را قطع کرد.

ثالثاً به خاطر وسعت سطح اعتصاب کامیون‌داران که جاده‌ها و بیش از ۱۰۰ شهر و بنادر استراتژیک در بر می‌گرفت سرکوب این جنبش گسترده جغرافیای برای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری غیر ممکن بود، بطوریکه حزب پادگانی خامنه‌ای حتی با به کارگیری یگان ویژه در جاده‌ها هم نتوانست جنبش کامیون‌داران (مانند دیگر جنبش‌ها) سرکوب کند.

رابعاً کنش‌گران جنبش کامیون‌داران در طول نزدیک به شش ماه پراکسیس صنفی خود توانستند به شدت سطح آگاهی طبقاتی خودشان را رشد بدهند تا آنجا که می‌توان داوری کرد، بیش از صدها کتاب هم نمی‌توانست به اندازه همین اعتصاب، آگاهی طبقاتی آنها را افزایش بدهد.

خامساً کنش‌گران جنبش کامیون‌داران به خاطر تجربه این پراکسیس عظیم صنفی - سیاسی و به خاطر وسعت جغرافیای اعتصاب خود کمتر از یک ماه توانستند دامنه اعتصاب خودشان را به بخش راه آهن کشور از آذربایجان تا اسلامشهر و تهران هم گسترش بدهند.

سادساً تنها این جوهر اعتصابی جنبش کامیون‌داران بود که در طول دو ماه بستر ساز رشد سریع آگاهی طبقاتی کنش‌گران عظیم این جنبش گردید.

یادمان باشد که همیشه «بزرگ‌ترین مدرسه کنش‌گران جنبشی اردوگاه کار و زحمت، جنبش اعتصابات کارگاهی و سراسری و طبقه‌ای اردوگاهی آنها می‌باشد». چراکه تنها توسط این اعتصابات است که با ترک کار، شرایط (برای فکر کردن و پیوند پیدا کردن کنش‌گران اعتصابی و در یافت این حقیقت و آگاهی) برای کنش‌گران فراهم می‌شود که این درد مشترک جدا جدا درمان نمی‌شود؛ و زحمتکش‌ان اردوگاه کار و زحمت به این حقیقت مسلم می‌رسند که (آنچنانکه ابوالقاسم لاهوتی می‌گوید): «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»؛ به بیان دیگر این تنها در «پراکسیس اعتصابی است که کنش‌گران درمی‌یابند که می‌توانند به صورت دینامیک به وحدت عمودی و افقی و سازماندهی مستقل دست پیدا کنند»؛ و می‌توانند در صورت «سراسری شدن حرکت اعتصابی آنها، توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند» و به خواسته‌های صنفی و مدنی و سیاسی خود دست پیدا کنند.

سوم - در آسیب‌شناسی جنبش کامیون‌داران آنچه که بیش از همه مهم بود، اینکه چرا سندیکای اتوبوس‌رانی شرکت واحد تهران و حومه و سندیکای مجتمع نیشکر هفت تپه که دو سندیکای مستقل کارگری بودند از این جنبش حمایت نکردند؟ همچنین چرا به جز کارگران راه آهن، دیگر کارگران جنبش کاری ایران، از جنبش کامیون‌داران حمایت نکردند؟ باز چرا جنبش کامیون‌داران پس از موفقیت حداقلی سال ۹۷ دیگر نتوانستند جنبش اعتصابی خودشان را در سال‌های بعدی الی الان ادامه بدهند؟ با اینکه می‌دانیم هنوز کامیون‌داران نتوانسته‌اند حتی به صورت کامل به آن خواسته‌های حداقل صنفی خودشان هم دست پیدا کنند؛ و حداکثر دستاوردی که کنش‌گران جنبش کامیون‌داران توانسته‌اند از دو اعتصاب سراسری خود به دست بیاورند، «افزایش ۲۰ درصدی کرایه و تأمین

بیمه و تأمین لاستیک و مواد مصرفی به قیمت دولتی بوده است.»

چهارم - در خصوص فونکسیون جنبش اعتصابی کامیون‌داران در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی دینامیک، می‌توانیم داوری کنیم که آنچنانکه جنبش مال‌باختگان در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی دینامیک بسترساز اعتلای جنبش‌های خیابانی و یا آکسیون‌های شدند، جنبش کامیون‌داران در این فرایند (از سال ۹۶ الی الان) بسترساز اعتلای جنبش‌های اعتصابی و خیزش‌های دینامیک شدند که همه آنها مانند جنبش کامیون‌داران با سازمان‌یابی و ارتباط توسط فضای مجازی و ابزار دیجیتال مثل تلگرام و شبکه‌های اجتماعی (پس از جنبش کامیون‌داران) توانستند «پراکسیس صنفی - اجتماعی - سیاسی خود را در بستر حرکت‌های اجتماعی دینامیک اعتلا ببخشند» که برای طرح مصداق در این رابطه می‌توانیم به دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ اشاره کنیم که «بستر پیوند کنش‌گران هر دو خیزش ملی فوق، تکرار همین تجربه کامیون‌داران (ابزار دیجیتال اعم از تلگرام و شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی) بود» تا آنجا که در این رابطه شاهد بودیم که حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، جهت سرکوب خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در نخستین مرحله با ایجاد حکومت نظامی اعلام نشده در فضای مجازی، تمامی ابزار مربوطه از اینترنت تا تلفن همراه و غیره برای روزها قطع کردند تا توسط آن بتوانند «رابطه بین کنش‌گران دو خیزش ملی فوق را قطع نمایند». البته خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای برای اولین بار انجام این تاکتیک جهت قطع رابطه بین کنش‌گران در جریان اعتصاب کامیون‌داران به کار گرفت. چرا که حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان اعتصاب دو‌گانه سراسری کامیون‌داران بود که توانستند توسط قطع تلگرام و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، بین کنش‌گران جنبش کامیون‌داران فاصله

ایجاد نمایند.

پنجم - اعتصاب سراسری کارگران راه آهن همزمان با اعتصاب دو‌گانه سراسری کامیون‌داران نشان داد که آگاهی جنبش اعتصابی کامیون‌داران خیلی سریع به بخش‌های دیگر کارگری اردوگاه کار و زحمت ایران سرایت کرده است که البته در این رابطه باید داوری کنیم که «عامل انتقال این آگاهی هم باز همان ابزار دیجیتالی و خبررسانی ماهواره‌ای و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و تلفن همراه بوده است» که همه این ابزارها در فرایند سوم (سال‌های ۹۶ الی الان) به پیشرفت‌های چشم‌گیری دست پیدا کرده‌اند که البته در فرایند اول (نیمه اول دهه هفتاد) و فرایند دوم (از خرداد ۷۶ تا خرداد ۹۶) تا این اندازه رشد نکرده بودند و همگانی هم نشده بودند.

باری، در ادامه جنبش کامیون‌داران بود که در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی دینامیک جنبش معلمان و جنبش زنان (تحت عنوان دختران خیابان انقلاب) و بالاخره خیزش دی‌ماه ۹۶ مادیت پیدا کردند که برای فهم این پدیده‌های اجتماعی در فرایند سوم باید عنایت داشته باشیم که:

۱ - حرکت‌های اجتماعی دینامیک در فرایند سوم برعکس دو فرایند قبلی (که صورت تک مؤلفه‌ای داشتند) صورت دو مؤلفه‌ای پیدا کردند که عبارتند از:

الف - صورت جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مثل جنبش مال‌باختگان، جنبش کامیون‌داران، جنبش معلمان تا جنبش زنان، بازنشستگان، دانشجویان، پرستاران و کارگران و غیره.

ب - صورت خیزش‌های دینامیک خودجوش و متمیزه و بی‌سر و تکوین یافته از پائین مثل خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸.*

ادامه دارد



«نبرد گفتمان‌ها»

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران

خامسا نه خمینی و نه حتی حسینعلی منتظری در چارچوب همان «گفتمان ولایت فقیه هرگز و هرگز تا پایان عمرشان حتی برای یکبار هم مشروع بودن حکومت مردم توسط انتخابات و رأی خودشان و قانون‌گذاری زمینی آنها تأیید نکردند». بلکه برعکس از نظر هر دو اینها «مشروعیت حکومت مردم ناشی و نازل از مقام فقیهی می‌باشد که در رأس قدرت در رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارند» و صد البته همین جوهر گفتمان ولایت فقیه خمینی بود که کاملاً مخالف گفتمان سید جمال بوده است؛ و دلیل این امر همان است که در گفتمان سید جمال (در چارچوب همان رویکرد انطباقی که سید جمال در عرصه تمدن‌خواهی و تجددخواهی و مدرنیته‌طلبی که داشت همه جا من جمله در عرصه سیاسی)، «او معتقد به اندیشه‌های نوین بود» و در همین رابطه بود که «در اندیشه‌های سید جمال صحبت از حق حقوق مردم بود». بر خلاف گفتمان فقهی خمینی که «در اندیشه‌هایش صحبت از تکلیف مردم و ولایت مطلقه فقیه می‌باشد».

اضافه کنیم که «در گفتمان فقهی

ثانیاً خمینی در چارچوب گفتمان استبدادساز ولایت فقیه (در کتاب ولایت فقیه)، «برای اولین بار در تاریخ هزار ساله حوزه‌های فقهی و عمر اسلام دگماتیست فقهاتی، در تعریف قدرت فقهی حوزه‌های فقهی مدعی شد که قدرت فقهی حوزه‌های فقهی شیعه هم پای قدرت پیامبر اسلام می‌باشد». البته از سال ۶۲ به بعد (پس از نهادینه شدن قدرت رژیم مطلقه فقهاتی) «خمینی حتی آن ادعای قبلی قدرت فقهی حوزه فقهی را هم بالاتر برد، گسترش داد و حد قدرت ولایت فقیه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در حد قدرت خدا دانست» و اعلام کرد که «فقیه (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) حتی می‌تواند نماز و روزه مردم نگون‌بخت ایران را هم تعطیل نماید». یادمان باشد که آذری قمی یکی از حواریون خمینی، در همان زمان در تأیید این رویکرد خمینی می‌گفت: «ولایت فقیه در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی می‌تواند حکم به تعطیلی توحید هم بدهد» «فبای آلا ربکما تکذبان».

ثالثاً خمینی در چارچوب همان تئوری استبدادساز ولایت فقیه خودش، پس از اینکه توانست (در فرایند پسا قیام بهمن ماه ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران و کسب قدرت سیاسی)، قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تحت هژمونی و حاکمیت مطلقه خودش تعریف کند، «عنصر مصلحت نظام را جایگزین رویکرد فقهی (کتاب ولایت فقیه) کرد».

رابعاً خمینی در سال‌های ۶۷-۶۸ (پس از خروج حسینعلی منتظری از جرگه قدرت) در بستر بحران جانشینی‌اش، اصل ولایت مطلقه فقیه خودش را وارد قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرد و البته در همان زمان اعلام کرد که: «حتی همین اندازه قدرت ولایت فقیه که در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف شده، حداقل اختیارات ولایت فقیه می‌باشد، چراکه قدرت ولایت فقیه در حد خداست».



خمینی نه تنها سخن از حق و حقوق مردم مطرح نیست و نه تنها حتی سخن از حقوق دینی در این گفتمان فقهی مطرح نمی‌باشد، بلکه مهمتر از همه اینکه در گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی، از حقوق ماقبل دینی انسان، مثل حقوق بشر هم سخنی به میان نیامده است» و لذا در همین رابطه بود که خمینی در داوری خودش نسبت به اعدام‌های سیاسی که در دهه قدرت مطلقه او صورت گرفت می‌گفت: «این‌هایی که ما اعدام کرده‌ایم، انسان نبودند، این‌ها همه سبع (حیوان وحشی) بودند.»

ماحصل اینکه برعکس گفتمان فقهی و فقه‌ای حوزه‌های فقهی که تلاش می‌کردند که در قالب مقولات فقهی حتی پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران را تعریف و تبیین بکنند، سید جمال در طول مبارزه خودش با اینکه در نیمه دوم قرن نوزدهم (بیش از ۱۳۰ سال پیش) حرکت می‌کرد، «هرگز حرکت خودش را در چارچوب مقولات فقهی تعریف و تبیین نمی‌کرد». او به جای تکیه بر مقولات سنتی و فقهی در تبیین حرکت سیاسی - اجتماعی خودش به صورت برون حوزوی و برون فقهی عمل می‌کرد. آنچنانکه خود او در مقاله‌ای به نام «فضائل دین اسلام» که در واقع خلاصه‌ای از آخرین بخش «رساله نیچریه» او و در نقد سنت دینی است، تحصیل سعادت عامه مسلمین را به چهار شرط مشروط می‌کند:

۱ - باید لوح عقول امم و قبایل از کدورات خرافات و زنگ‌های عقاید باطله همیشه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافی حجابی است کثیف دین اسلام. اول رکن او این است که عقول را به صیقل توحید و تنزیه از زنگ خرافات و کدر اوهام و آرایش و همیات پاک سازد.

۲ - نفوس مسلمین باید متعصب بوده باشد به نهایت شرافت. دین اسلام امتیاز شرافت و

جنسیت و صنفیت را از میانه برمی‌دارد و مزیت افراد انسانی را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار می‌دهد که کمترین دینی یافت می‌شود که این مزیت در او بوده باشد.

۳ - باید هر امتی از امم عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است بر براهین متقنه و ادله محکمه مؤسس سازند و دین اسلام آن یگانه دینی است که در هر جا خطاب به عقل می‌کند و جمیع سعادات را نتیجه خرد و بینش می‌شمارد.

۴ - باید در هر امتی از امم جماعتی به تعلیم سایرین مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها به معارف حقه کوتاهی نورزند و از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوند و دین اسلام، اعظم فروض و واجبات آن این دو امر، یعنی تعلیم و امر به معروف و نهی از منکر است و در سایر ادیان آنقدر اهتمامی در این امر نشده است. (از کتاب سید جمال‌الدین - فضائل دین اسلام - ص ۱۰۲ - ۱۰۳).

با همین رویکرد برون حوزوی بود که سید جمال در جریان جنبش تنباکو توانست میرزا حسن شیرازی را به حرکت درآورد و باز توسط همین رویکرد برون حوزوی و غیر فقهی بود که مشروطیت توانست امثال نائینی و آخوند خراسانی را به حرکت درآورد و صد البته توسط همین رویکرد غیر حوزوی بود که کتاب «غرب‌زدگی» جلال توانست به لحاظ نظری خمینی را از مشروطیت جدا کند و به ولایت فقیه و رویکرد شیخ فضل‌الله نوری بکشاند.

باری، از اینجا است که باید در تعریف و تبیین گفتمان سید جمال بگوئیم که:

الف - گفتمان سید جمال واجد اندیشه‌ای مستقل بود.

ب - سید جمال در گفتمان خودش به دنبال

نجات امت مسلمان بود.

ج - سید جمال در چارچوب گفتمان خودش بر نجات مسلمین قبل از نجات اسلام اعتقاد داشت.

د - سید جمال در چارچوب گفتمان خودش، مشرق زمینیان را به فراگرفتن دانش و فن و راه ترقی افکار دعوت می‌کرد.

ه - سید جمال در بستر گفتمان خودش داعی شعار «آزادگی و برابری و مساوات» بود.

و - سید جمال در کادر گفتمان خودش بنیانگذار نهضت بازگشت به خویش یا همان نهضت سلفیه بود.

ز - سید جمال در عرصه گفتمان خودش به همان اندازه که طراح اصلی اتحاد مسلمانان و اسلام بود و به همان اندازه که ناقد استعمار و هجوم خارجی بود، ستایش‌گر فناوری و دانش غربیان هم بود.

ح - سید جمال در چارچوب گفتمان خودش همزمان هم ناقد سنت بود و هم ناقد مدرنیته.

ط - سید جمال در بستر گفتمان خودش ریشه انحطاط مشرق زمین را در رکود فلسفه و خروج دین از پیام اصلی‌اش یعنی «آزادی، برابری و مساوات» تحلیل می‌کرد. به طوری که در این رابطه خود او می‌نویسد:

«دماغ‌های منطقی ما مسلمانان، پر است از جمیع خرافات و واهیات، بلکه هیچ فرقی در میان افکار اینها و افکار عوام بازاری یافت نمی‌شود. علم حکمت آن علمی است که بحث از احوال و موجودات خارجی می‌کند و علل اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان می‌کند و عجب آن است که علمای ما صدی و شمس البازغه را می‌خوانند و از روی فخر خود را حکیم می‌نامند و با وجود این دست چپ خود را از

دست راست نمی‌شناسند و نمی‌پرسند که ما کیستیم؟ و چیستیم؟ و ما را چه باید و چه شاید؟ و هیچگاه از اسباب این تار برقی‌ها (الکتریک) و اگنیپوت‌ها (کشتی بخار به زبان هندی) و ریل‌گاری‌ها (راه آهن)، سؤال نمی‌کنند» (کتاب سید جمال الدین - ص ۱۳۲).

باز در همین رابطه است که سید جمال در جایی دیگر می‌نویسد که:

«این بی‌توجهی به ما را چه باید و چه شاید؟ سبب شده است که از درک معنی و جوهر دین که همان، عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج و ارتقاء قبایل بر مراقی فضایل و اطلاع طوائف انسان‌ها بر دقائق حقایق و استحصال آنها سعادت تامه حقیقیه را در دار دنیا و آخرت است بر کنار بمانیم و هر گونه درکی از این دست را با بی‌دینی مترادف بدانیم: بی‌دینی ما این است که می‌گوییم مناصب دیوان و خزائن ملت، عوض اینکه مثل امروز به دلخواه اراذل، آلت خرابی دین و دولت باشد، باید به دست فضلالی ملت اسباب سعادت عامه بشود. خیانت بزرگ ما این است که می‌گوییم کشتی دولت ما در میان این طوفان سفاهت حکما مفهوم خواهد شد و به حکم هر قانون شرعی و عقلی بر ذمه علمای دین واجب است که بلا تأخیر یک مجلس شورای کبری ملی ترتیب بدهند و موافق اصول شرع مقدس، حقوق ملت و شرایط بقای دولت را آن طوری که باید مقرر و مستحکم بسازند» (روزنامه قانون - شماره ۲۰ - ص ۱-۲).*

ادامه دارد

«عمودی یا سازمانی» آرمان مستضعفین ایران و

«افقه یا جنبشی» نشر مستضعفین ایران

کدام است؟

طول یک قرن گذشته گرفتار سه مشکل اساسی بشوند:

مشکل اول «مشکل چه نمی‌خواهند در بستر تحول اجتماعی بوده است.»

مشکل دوم «مشکل چه می‌خواهند به عنوان آلترناتیو وضع موجود بوده است.»

مشکل سوم «چگونگی رسیدن به آرمان و خواسته (چگونه باید در راستای آن خواستن حرکت کرد) می‌باشد.»

صد البته همین رویکرد غیر دیالکتیکی در سه مشکل فوق باعث گردیده که تمامی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران که در طول بیش از یک قرن گذشته انجام گرفته است، شکست بخورد. چراکه برای مثال در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ علت و دلیل شکست این جنبش عظیم ضد استبدادی آن بود که «مردم ایران تنها می‌دانستند چه نمی‌خواهند بدون اینکه بدانند چه می‌خواهند و بدون اینکه بدانند چگونه می‌توانند به چه می‌خواهند خود دست پیدا کنند». در نتیجه همین خلاء «چه می‌خواهند؟» و «چگونه می‌توانند؟» به «چه می‌خواهند دست پیدا کنند؟» باعث گردید تا شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریون او بر جنبش ضد استبدادی آنها در سال‌های ۵۶ و ۵۷ فراهم بشود؛ و خمینی توانست «در خلاء چه می‌خواهند توده‌ها، هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود را به عنوان یک گفتمان بر اذهان توده‌های ایرانی تحمیل بکند» و بالاخره در بستر آلترناتیوسازی خمینی توانست با شعار «شاه باید برود» و «همه با هم» (که همان «همه با من» بود) شرایط برای انتقال قدرت از حکومت توتالیتر و کودتائی پهلوی به روحانیت حواریون خودش در حوزه‌های فقه‌ای و تکوین رژیم

در همین رابطه است که شریعتی در فرایند استراتژی گفتمان‌سازانه خودش در مرحله دوم حیات سیاسی‌اش علاوه بر اینکه در طول اندیشه‌های محمد اقبال لاهوری (نه به موازات و نه در عرض آن) گفتمان‌سازی خودش را تعریف می‌نماید، مانند علامه محمد اقبال لاهوری (چه در عرصه پروژه بازسازی اسلام تاریخی و چه در عرصه بازسازی جوامع مسلمین در فرایند پسا فروپاشی خلافت عثمانی و فرایند پسا جنگ جهانی) «معتقد به رویکرد تطبیقی توسط پتانسیل درونی برای انجام این بازسازی بود نه تکیه بر انرژی برونی با رویکرد انطباقی» و به این ترتیب است که «شریعتی در نقد رویکرد نظریه‌پردازان جامعه ایران در طول یک قرن گذشته در تعیین ابر مسئله جامعه ایران بر این باور بود که آنها در این رابطه به شکل غیر دیالکتیکی با رویکرد تک مؤلفه‌ای عمل می‌کردند و نمی‌توانستند به صورت دیالکتیکی در تعیین ابر مسئله جامعه ایران بر پایه مثلث سه ابر مسئله جامعه ایران یعنی استبداد و استثمار و استحمار عمل کنند». لذا هر کدام به صورت مکانیکی یکی از این مؤلفه‌ها سه گانه (استبداد و استثمار و استحمار) را به عنوان ابر مسئله جامعه ایران عمده کرده و دو مؤلفه دیگر را نادیده گرفته‌اند. در نتیجه همین مسئله باعث گردیده که در طول یک قرن گذشته هرگز «نظریه‌پردازان ایرانی نتوانند به صورت کامل ابر مسئله جامعه ایران را به صورت دیالکتیکی کشف کنند.»

پر واضح است که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم همین امر باعث گردیده تا به علت نشناختن دیالکتیکی ابر مسئله جامعه ایران توسط نظریه‌پردازان در یک قرن گذشته جامعه ایران (در

مطلقه فقهاتی فراهم بکند؛ و همین امر باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی مردم ایران شکست بخورد؛ و همچنین در رابطه با سه مشکل فوق بود که در جریان جنبش ضد استعماری و رهائی‌بخش (دکتر محمد مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بود که مردم ایران تحت هدایت‌گری دکتر محمد مصدق و همراهانش به درستی فهمیده بودند که «چه می‌خواهند؟» بدون آنکه بدانند «چه نمی‌خواهند؟» و همین شکاف باعث گردید که در فرایند دوم حرکت دکتر محمد مصدق (که فاز دموکراسی‌خواهانه حرکت مصدق بود) تمامی دشمن سه مؤلفه‌ای مردم ایران از استعمار روحانیت تا استبداد دربار و استعمار و استثمار امپریالیسم آمریکا و انگلیس در کنار هم بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران یعنی دولت مصدق به وحدت برسند و دولت مصدق را با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سرنگون بکنند.

باز در همین رابطه بود که در انقلاب مشروطیت اول با اینکه مردم ایران توسط حرکت آگاهی‌بخش منورالفکرها و نظریه‌پردازان ایرانی از یوسف خان مستشارالدوله تا سید جمال الدین اسدآبادی و تا ملک المتکلمین‌ها و غیره و غیره دریافتند بودند که «چه می‌خواهند؟» و با شعار «عدالت‌خانه» به دنبال «مقید کردن یا مشروطه کردن قدرت مطلقه سلطنتی یا فقهاتی بودند» ولی البته «نمی‌دانستند که چه نمی‌خواهند؟» و همین شکاف باعث گردید تا در بستر مبارزه برای دستیابی «به چه می‌خواهند؟» بود که خود آنها گرفتار همان «راه‌زنان همیشگی خود اعم از روحانیت حوزه‌های فقهاتی امثال شیخ فضل‌الله نوری و حواریونش و استبداد سیاسی از محمد علی شاه تا رضاخان و استعمار از روسیه تا انگلیس بشوند.»

همچنین در رابطه با همین «فهم مکانیکی و غیر دیالکتیکی از ابر مسئله جامعه ایران در یک قرن گذشته بوده است که شریعتی در نقد احمد کسروی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم» می‌گوید: «فرض کنیم که تمام حرف‌هایی که احمد کسروی (در فرایند پسا شهریور ۲۰ و در جریان جنبش رهائی‌بخش و ضد استعماری و ملی کردن صنعت نفت، محمد مصدق) زده

است، درست بوده باشد، اما شرایط تندپیچ زمانی و تاریخی و اجتماعی که احمد کسروی در ظرف آنها آن حرف‌ها را زده است، آن شرایطی نبوده که او می‌بایست آن حرف‌ها را می‌زد.» در رابطه با این داوری است که شریعتی به یک اصل می‌رسد و آن «اصل از نظر شریعتی همان جغرافیای حرف می‌باشد؛ که از نظر او اگر «اصل جغرافیای حرف از طرف پیشگام و روشنفکر رعایت نشود، ممکن است فونکسیون فعالیت حرکت نظری و عملی پیشگام و روشنفکر صورتی کاملاً برعکس آنچه که خود او می‌خواهد داشته باشد.» در همین رابطه است که از نظر شریعتی تنها فونکسیونی که حرکت فرهنگی احمد کسروی در آن شرایط تاریخی و اجتماعی جامعه ایران داشت، «آدرس اشتباهی دادن به مردم ایران بوده است» چراکه حداقل فونکسیون حرکت کسروی این بود که باعث گردید تا با «عمده کردن جنگ با ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی، دشمن عمده آن زمان یعنی استبداد پهلوی و امپریالیسم انگلیس که در حال استثمار ملت ایران بود، به محاق و فراموشی سپرده شوند.»

یادمان باشد که در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که سال‌های اوج جنبش گفتمان‌سازی و روشنگری ارشاد شریعتی بود، گرچه شریعتی در برخورد با روحانیت حوزه‌های فقهاتی «معتقد به تز اسلام منهای روحانیت بود» و گرچه او در بستر همین شعار (تز اسلام منهای روحانیت) معتقد بود که برای دستیابی به شعار «اسلام منهای روحانیت، باید مردم را از روحانیت بگیریم، نه روحانیت را از مردم» ولی هرگز نباید فراموش بکنیم که همین شریعتی در کنفرانس «قاسطین، مارقین و ناکتین» خود (که یکی از سه کنفرانس‌های مهم او در آخرین روزهای حیات حسینیه ارشاد بوده است) در تبیین استراتژی تحقق این شعارهای خود در فضای استبدادزده و خفقان‌زده مطلق آن روز و در عرصه آرایش دو مبارزه:

۱ - مبارزه با ارتجاع مذهب فقهاتی و

۲ - مبارزه با استبداد مطلق رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، شریعتی با صراحت می‌گوید:

«تضاد ما و روحانیت در مقایسه با تضاد ما با رژیم مستبد پهلوی

تضاد اعضای خانواده نسبت به دشمن بیرونی می‌باشد.»
اضافه کنیم که این داوری شریعتی در بستر آرایش تضادها، مربوط به زمانی است که «ماشین فتوادهی روحانیت حوزه‌های فقهاتی نسبت به تکفیر شریعتی، از میلانی تا محمد حسین طباطبائی و غیره در حال فعالیت همه جانبه بود.»

باری، در همین رابطه بوده است که ما امروز می‌توانیم داوری کنیم که مبانی گفتمان سازانه شریعتی در بستر جنبش روشنگری ارشاد او (۴۷ تا ۵۶) بر سه پایه استوار بوده است:

۱ - «چه می‌خواهیم؟» که پاسخ به آن از نظر شریعتی عبارت بود از: «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه بزرگ ایران.»

۲ - «چه نمی‌خواهیم؟» که پاسخ به آن از نظر شریعتی عبارت بود از: «نفی سه سلطه زر و زور و تزویر یا نفی سه قدرت استثمارگر و استبدادگر و استثمارگر یا نفی سه نماد تیغ و طلا و تسبیح در جامعه بزرگ ایران.» به یاد داشته باشیم که شریعتی در تعریف این شعار خودش با صراحت اعلام می‌کرد که «در طول عمر حیات سیاسی‌ام هر چه غیر از این شعار گفته‌ام اضافی بوده است.»

۳ - «چگونه می‌خواهیم؟» جهت دستیابی به «چه می‌خواهیم؟» و «چه نمی‌خواهیم؟» که پاسخ به آن از نظر شریعتی عبارت است از: «مبارزه راهبرانه» (نه رهبری گرایانه و هژمونی طلبانه) و «گفتمان سازانه آگاهی‌بخش» (نه آلترناتیوسازانه در راستای کسب قدرت سیاسی از بالا) پیشگامان، در بستر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

قابل ذکر است که عنایت داشته باشیم که شریعتی در بستر تبیین استراتژی جنبش گفتمان سازانه و روشنگری ارشاد خود، پیرو استراتژی محمد اقبال لاهوری بود؛ و محمد اقبال لاهوری در این رابطه علاوه بر اینکه معتقد به «رویکرد گفتمان سازانه در بستر استراتژی آگاهی‌بخش بود» (نه رویکرد آلترناتیوسازانه

برای کسب قدرت سیاسی)، استراتژی آگاهی‌بخش و گفتمان سازانه خودش را در کادر شعار «لا» و «الا» یا «چه نمی‌خواهیم؟» و «چه می‌خواهیم؟» و «چگونه می‌خواهیم؟» تعریف و تبیین می‌کرد.

همچنان بینی که در دور فرنگ

بندگی با خواجگی آمد بجنگ

روس را قلب و جگر گردیده خون

از ضمیرش (انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) حرف لا آمد برون

آن نظام کهنه را بر هم زد است

تیز نیشی بر رگ عالم زد است

کرده‌ام اندر مقاماتش نگه

لا سلاطین. لا کلیسا. لا اله

فکر او در تند باد لا بماند

مرکب خود را سوی الا نراند

آیدش روزی که از زور جنون

خویش را زین تندباد آرد برون

در مقام لا نیاساید حیات

سوی الا می‌خرامد کائنات

لا و الا ساز و برگ امتان

نفی بی‌اثبات مرگ امتان

در محبت پخته کی گردد خلیل

تا نگردد لا سوی الا دلیل

ای که اندر حجره‌ها سازی سخن



نعره لا پیش نمرودی بزن

این که می‌بینی نیززد با دو جو

از جلال لا اله آگاه شو

هر که اندر دست او شمشیر لاسست

جمله موجودات را فرمانرواست

نکته‌ئی می‌گوییم از مردان حال

امتان را لا جلال الا جمال

لا و الا احتساب کائنات

لا و الا فتح باب کائنات

هر دو تقدیر جهان کاف و نون

حرکت از لا زاید از الا سکون

تا نه رمز لا اله آید بدست

بند غیر الله را نتوان شکست

در جهان آغاز کار از حرف لاسست

این نخستین منزل مرد خداست

ملتی کز سوز او یکدم تپید

از گل خود خویش را باز آفرید

پیش غیر الله لا گفتن حیات

تازه از هنگامه او کائنات

از جنونش هر گریبان چاک نیست

در خور این شعله هر خاشاک نیست

جذبه او در دل یک زنده مرد

می‌کند صد ره نشین را ره نورد

بنده را با خواجه خواهی در ستیز؟

تخم لا در مشمت خاک او بریز

هر کرا این سوز باشد در جگر

هولش از هول قیامت بیشتر

لا مقام ضرب‌های پی به پی

این غو رعد است نی آواز نی

ضرب او هر بود را سازد نبود

تا برون آئی زگرداب وجود

کلیات اقبال لاهوری - فصل پس چه باید کرد؟ - ص ۳۹۵ -

سطر ۷ به بعد*

ادامه دارد

برای عبور از تندبیچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

«چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

استبدادی ۵۷ می‌باشند کشف کنند.»
 ثانیاً در عبارات فوق کانت بر این باور است که آنچه که «مهم‌تر از خود تحولات اجتماعی بشر می‌باشد دستاوردهای تئوریک آن تحولات اجتماعی است» که بدون تردید این دستاوردها تئوریک باید توسط پیشگامان و نظریه‌پردازان به انجام برسند. به عنوان مثال باید بگوئیم «برای پیشگامان دستاوردهای تئوریک سه ابر جنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ضد استبدادی مردم ایران بسیار با ارزش‌تر از خود واقعه سه ابر جنبش‌های فوق می‌باشند» و البته در همین رابطه است که کانت در عبارات فوق می‌گوید: «حتی ممکن است این تحولات بزرگ هم شکست بخورند ولی دستاوردهای تئوریک آنها می‌توانند بشریت را به جلو حرکت بدهند.»

ثالثاً آنچه از عبارات کانت می‌تواند در خصوص هدایت‌گری پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران راهنما باشد اینکه بزرگترین خوراک هدایت‌گری و راهبری پیشگامان در بستر اعتلا بخشیدن به جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر

ج - دموکراسی سه مؤلفه‌ای «باید ساخت» زیرا این دموکراسی سه مؤلفه‌ای «بر برابری خواهی استوار می‌باشد» بدین خاطر «اول باید جامعه توسط فرهنگ دموکراسی خواهی و برابری خواهی را قبول نماید» و تا زمانیکه به این باور نرسد «جامعه نمی‌تواند اقدام به ساختن دموکراسی بکنند». معنای دیگر این حرف آن است که «دموکراسی یک واژه نیست بلکه یک جنبش است» بنابراین «دموکراسی هم امر سیاسی می‌باشد و هم امر فرهنگی و اقتصادی» و لذا در این رابطه است که شریعتی می‌گوید:

«سوسیالیسم برای ما تنها یک سیستم توزیع نیست یک فلسفه زندگی است و اختلاف آن با سرمایه‌داری در شکل نیست. اختلاف در محتوا است سخن از دو نوع انسان است که در فطرت با هم در تضادند» (م. آ - ج ۱۰ - ص ۹۸).

چهاردهم - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ضرورت دارد که واقف باشند که آنچنانکه کانت می‌گوید: «آیده‌هایی که تحولات بزرگی مثل انقلاب کبیر فرانسه برای بشریت به همراه می‌آورند بسیار فراتر از آن که در واقع اتفاق می‌افتند برای بشر دستاورد دارند چراکه حتی اگر این تحولات بزرگ اجتماعی (مثل انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب مشروطیت یا جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و دولت دموکراتیک ۲۸ ماه دکتر محمد مصدق و انقلاب ضد استبدادی مردم ایران) شکست بخورند دستاوردهائی دارند که می‌توانند بشریت را به جلو ببرند»؛ به عبارت دیگر آنچه از بیان کانت در خصوص پیام تحولات بزرگ اجتماعی بشر قابل توجه و هدایت‌گری برای پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین می‌باشد عبارتند از اینکه:

اولاً پیشگامان باید پیوسته رمز حرکت موتور بزرگ یا جامعه بزرگ ایران را «از تحلیل مستمر تحولات بزرگ جامعه ایران که در رأس آنها سه ابر جنبش مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ضد

تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «کشف شرایط ذهنی حرکت آنها از پراکسیس سیاسی اجتماعی خود جامعه بزرگ ایران در گذشته می باشد»؛ به عبارت دیگر رویکرد تطبیقی پیشگامان در بستر آگاهی بخشی ضرورت پیدا می کند تا از دل پراکسیس سیاسی اجتماعی گذشته خود جامعه بزرگ ایران ماتریال و مواد خام تئوری حرکت آنها را کشف نمایند. بدین ترتیب است که «پیشگامان مسئولیت دارند پیوسته و به صورت مستمر به حفاری نظری و تئوریک تحولات سیاسی اجتماعی مردم ایران به خصوص از مشروطیت الی الان بپردازند تا بتوانند از یک مثال پراکسیس سیاسی اجتماعی مردم ایران در گذشته یک خروار تئوری برای حرکت آینده این مردم استخراج نمایند.»

پانزدهم - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید واقف باشند که برای عبور از تندپیچ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران به سمت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم «راه حل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای به عنوان جنبش در جامعه ایران چه بخواهیم و چه نخواهیم تنها راه حلی است که می تواند جامعه ایران را در بستر شعار: آگاهی، آزادی و برابری به عدالت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، جنسیتی، آموزشی، فرهنگی، نژادی و مذهبی برساند و تمامی تبعیض های نهادینه شده ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی را نفی نماید.»

قابل ذکر است که چون اعماق جامعه ایران مذهبی و دینی هستند بدون تردید تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای در جامعه ایران نیازمند به اسلام فرهنگی تطبیقی می باشد «تا این اسلام فرهنگی تطبیقی بتواند در جامعه ایران با دموکراسی سه مؤلفه ای تعامل نماید». باز هم تاکید و تکرار می کنیم و هرگز از این تکرار و تاکید خود خسته

نمی شویم که «تنها اسلام فرهنگی تطبیقی اقبال و شریعتی در جامعه امکان تعامل با دموکراسی سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارد». تجربه ۲۸ ماهه دولت دموکراتیک مصدق نشان داد که تا زمانی که اسلام فرهنگی تطبیقی اقبال و شریعتی نتوانند در جامعه ایران به عنوان یک اسلام فراگیر و آلترناتیو اسلام دگماتیست فقهاتی حاکم در راستای تعامل با دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای در آیند، بدون تردید سلطه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اسلام دگماتیست فقهاتی بر جامعه ایران حتی امکان هر گونه تکوین دموکراسی از بالا توسط دولت های دموکراتیک هم غیر ممکن می سازد. همکاری حوزه های فقهاتی تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی با کودتای ۲۸ مرداد (امپریالیسم آمریکا و دربار پهلوی) بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران تنها در این رابطه قابل تعریف می باشد.

شانزدهم - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید واقف باشند که «تبدیل عرفان عرفا و اهل تصوف به تئوری اجتماعی و تئوری سیاسی و کشاندن دامنه عرفان اهل تصوف به عرصه های اجتماعی و سیاسی خطرناکتر از حتی تئوری های فقهی و فقهاتی و کلامی اسلام دگماتیست حوزه های فقهی می باشد». تجربه تصوف از صفویه تا ولایت فقیه خمینی نشان داده است که «اجتماعی و سیاسی کردن عرفان اهل تصوف بستر ساز هیولای مطلقه استبداد بی مثال در تاریخ بشر می باشد» بنابراین در این رابطه است که پیشگامان در بستر حرکت آگاهی بخش خود باید «با هر گونه رویکردی که به دنبال اجتماعی و سیاسی کردن عرفان اهل تصوف هستند مبارزه همه جانبه نظری و فکری و فرهنگی ترویجی و تبلیغی بکنند» زیرا پیشگامان باید عنایت داشته باشند که «عرفان اهل تصوف در هر شکل و صورت آن در تحلیل نهائی دارای جوهر دنیاگرایی و اختیارستیزی و جامعه گرایی مشترک می باشند» بنابراین در این رابطه بوده است که کنش گران جنبش



پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته عمر خود (از سال ۵۵ الی الان چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این باور بوده‌اند که شعار: «عرفان، برابری و آزادی شریعتی نمی‌تواند در عرصه حرکت اجتماعی جنبش ساز بشود» و در این رابطه بوده است که پیوسته شعار آلترناتیو جنبش ساز شریعتی از نظر ما همان شعار: «آگاهی، آزادی و برابری می‌باشد» که شریعتی در کنفرانس‌های قاسطین، مارقین و ناکتین به طرح آن پرداخته است.

در شرایط تندپیچ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از نظر ما «تنها این شعار (آگاهی، آزادی برابری)» نه شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی است که علاوه بر اینکه می‌تواند جنبش ساز باشد، خود شعار فرهنگ ساز دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای نیز هست» و البته خود این شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی نمایش ایجابی شعار سلبی همیشگی شریعتی یعنی مبارزه با «زر و زور و تزویر» حاکم نیز می‌باشد. چرا که در مقایسه شعار: «زر و زور و تزویر» شریعتی با شعار «آگاهی، آزادی و برابری» او، «آگاهی در برابر تزویر» و «آزادی در برابر زور» و «برابری در برابر زر» قرار می‌گیرند و بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که شعار محوری پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) همان شعار «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی می‌باشد نه شعار «عرفان، برابری و آزادی» او (که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم بستر اجتماعی و سیاسی کردن عرفان دنیاگریز و اختیارستیز و جامعه‌ستیز اهل تصوف می‌شود).

پر واضح است که تنها در همین رابطه بوده است که «شریعتی حتی طرح مثنوی مولوی در جامعه یک سم قاتل برای جامعه ایران می‌دانسته است» و باز در همین رابطه است که تمام سعی محمد اقبال لاهوری در کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام

(که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد) در راستای جایگزین کردن تجربه دینی به جای تجربه صوفیانه در عرصه اجتماعی جوامع مسلمان می‌باشد و محمد اقبال در هفت فصل کتاب بازسازی فکر دینی سعی بلیغ می‌کند تا برای مسلمانان تبیین نماید که «تنها با تجربه دینی است که می‌توان قرآن را فهم و تفسیر کرد و می‌توان به اسلام تطبیقی بازسازی شده دست پیدا کرد و مسلمانان می‌توانند در تندپیچ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جهانی در قرن بیستم و بیست و یکم به بازسازی اجتماعی جوامع خود بپردازند و مسلمانان می‌توانند دارای فرهنگ تطبیقی جهت تعامل با دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بشوند». برای فهم اوج فاجعه تبلیغ اسلام دگماتیست صوفیانه حسین حاج فرج دباغ (عبدالکریم سروش) در جامعه ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها کافی است که بدانیم که او در طول ۴۲ سال گذشته پیوسته تلاش کرده است تا در رابطه با سترون کردن منظومه اندیشه‌های تطبیقی محمد اقبال و شریعتی تجربه صوفیانه را جایگزین تجربه دینی پیامبر اسلام و محمد اقبال و شریعتی بکند که البته شکست خورده است. چراکه اگر چه در فرایند پسا جنگ (استخوان سوز بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رژیم بعث عراق) به علت شرایط بحرانی ذهنی جامعه ایران رویکرد اسلام دگماتیست صوفیانه حسین حاج فرج می‌توانست جایگاهی اجتماعی و تاریخی برای مطرح کردن داشته باشد بدون تردید در شرایط اعتلای سیاسی اجتماعی جامعه بزرگ ایران دیگر حنای حسین حاج فرج رنگی دارد.*

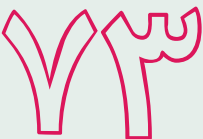
ادامه دارد



مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

«استبدادی» و ضد «استعماری» درونی، در رویکرد شریعتی



دست به فعالیت‌هایی بزنند که با وضع و کیفیت روحی و سیاسی جامعه سازگار نیست و به اصطلاح جامعه برای پذیرش چنان کاری آمادگی ندارد و این ناپختگی موجب شکست‌های فاحشی شده است» (کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک - جلد اول - ص ۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳ - سطر ۱ به بعد).

سوم: اینکه شریعتی در این بازجویی ۴۰ صفحه‌ای تلاش می‌کند تا با «بزرگ‌نمایی کردن از درس و تحصیلاتش مخاطب خودش که بازجویان و روسای ساواک بودند، در موضع تحقیر قرار بدهد» و صد البته این «یک تاکتیک خوبی بوده که نشان دهنده اعتماد به نفس شریعتی بوده است» چراکه همه می‌دانیم که در «بازجویی ساواک و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی، مهم‌ترین مکانیزمی که برای شکستن مبارز به کار می‌بردند و همچنان نیز به کار می‌برند، این است که توسط تحقیر شخصیت مبارز تلاش می‌کنند که مبارز اعتماد به نفس خودش را از دست بدهد». پر واضح است که «زمانی که مبارز دیگر اعتماد به نفس نداشته باشد، مانند مومی در دست

۳- تشکیلات مخفی هنگامی می‌تواند ریشه گیرد و موفق شود که لاقل کارگردانان آن ورزیده و حزب دیده و آشنا و مجرب به مسائل تشکیلاتی باشند و شما که چنین کاری را آغاز می‌کنید از کوچکترین شرایط و مسائل تشکیلاتی غافلید و این غفلت مساله کوچک و بی‌اهمیتی نیست که بگوئیم اشتباهات کم کم رفع خواهد شد چون کافی است نخستین اشتباه کوچک موضوع را از اصل منتفی کند.

۴- یک تشکیلات باید بر اساس یک مکتب فکری و اجتماعی مشخص و مدون پی‌ریزی گردد و ما چنین مکتبی را به کلی فاقدیم و آنچه ما را اکنون به هم پیوند داده است خاطرات مشترک از زمان دکتر مصدق و احساسات مشترک نسبت به شخص ایشان و احیانا اشتراک در یک یا چند شعار مبهم و کلی و ذهنی مانند استقلال و مبارزه با نفوذی‌های استعماری و آزادی سیاسی و غیره است و این کلیات نمی‌تواند یک زیربنای مستحکم فکری و ایدئولوژیک به حساب آید و شالوده اساسی یک تشکیلات گردد.

۵- با کمال تعجب در این ایام من بر روی اصلی تکیه کردم که بعدها آن را از زبان شخصیت‌های سیاسی بزرگی در جهان نیز شنیدم. من معتقد بودم هم اکنون ما می‌توانیم از طریق انتشار کتاب، سخنرانی و فعالیت‌های اجتماعی گوناگون به نشر عقاید اسلامی و تنویر افکار عمومی بپردازیم و چون این امکانات برای کار در شرایط علنی وجود دارد نباید آنها را رها کرد و به داخل شبکه‌ای مخفی و محدود پناه برد که مسلماً در شرایط فعلی و با عوامل و علل فعلی حدود کار و قلمرو فعالیت‌مان بسیار محدودتر خواهد داشت و یا به احتمال قوی به کلی از میان خواهد رفت و من در اروپا در مصاحبه‌ای که مخبری با فیدل کاسترو کرده بود خواندم که وی در جواب مخبری که از او پیامی به مردم برزیل درخواست می‌کند این جمله عجیب را می‌گوید: تا کوچکترین امکانی برای کار و تحقق آمال‌تان در شرایط علنی و قانونی در مملکت دارید از دست زدن به فعالیت‌های مخفی و غیر قانونی خودداری کنید؛ و این اصل است که من همیشه آرزو می‌کرده‌ام که روشنفکران و دارندگان افکار سیاسی و احساسات تند آن را عمیقانه فراگیرند و همچون سرمشقی در پیش رو داشته باشند و چنانکه می‌دانیم عدم رعایت همین اصل و نشناختن شرایط اجتماعی و امکانات گوناگون چگونه موجب شده است که عده‌ای

بازجو قرار می‌گیرد و درهم شکسته می‌شود و توان هیچگونه مقاومتی هم در این رابطه نخواهد داشت» و در این رابطه نشان می‌دهد که شریعتی بر اساس تجربه‌ای گذشته خود در دستگاه اطلاعاتی ساواک خوب می‌دانسته که آنها با «تحقیر کردن او اعتماد به نفسش را از او می‌گیرند و او را در هم می‌شکنند»؛ بنابراین، برای مقابله با این زهر ساواک او در این بازجویی ۴۰ صفحه‌ای در سال ۱۳۴۷ تلاش می‌کرده تا «توسط بزرگ نمائی کردن و حتی خالی بستن، در کسب مدارک در خارج از کشور، علاوه بر تحقیر کردن بازجوها، اعتماد به نفس خودش به نمایش بگذارد».

فراموش نکنیم که «شریعتی در طول حیات سیاسی‌اش هرگز برای مدرک تحصیلی ارزشی قائل نبود و بارها خودش از قول جلال آل احمد نقل می‌کرد که او گفته است: که من از زمانی فهمیدم که به ادبیات وارد شده‌ام که خداوند حسرت دکتر شدن در ادبیات در دلم کشت» و باز در همین رابطه بود که شریعتی بارها و بارها می‌گفت: «که از بعد از ورود من به ایران و ورود به دانشگاه‌ها بسیاری از جوانان ایران، طالب رشته جامعه‌شناسی شده‌اند، به خیال اینکه آنچه من کسب کرده‌ام از جامعه‌شناسی کلاسیک دانشگاه‌ها بوده است» و باز در این رابطه بود که شریعتی بارها از قول سارتر نقل قول می‌کرد که «تمام مکتب‌های نوین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در کافه‌های پاریس متولد شده‌اند، نه در دانشگاه‌های فرانسه»؛ و لذا از اینجا بود که شریعتی «توصیه‌ای که به دانشجویان خودش می‌کرد این بود که به دنبال نمره بیشتر از نمره ناپلئونی برای قبولی خود در دانشگاه‌ها نباشید و از دانشجویان می‌خواست تا انرژی اصلی خود را در راستای مبارزه اجتماعی سیاسی برای تغییر در جامعه صرف کنند».

باری، در این رابطه است که در بازجویی ۴۰ صفحه‌ای سال ۴۷ شریعتی «جهت به موضع تدافعی کشانیدن بازجوهای خودش، تلاش می‌کند تا به بزرگ نمائی کردن از درس و تحصیلات و مدارک تحصیلی‌اش در مغرب زمین پردازد» و در این رابطه است که می‌گوید:

«از نظر زندگی خصوصی من دو دکترای یکی در جامعه‌شناسی مذهبی مسلمانان و دیگری تاریخ گرفتم و در ضمن مدرسه تحقیقات عالیّه وابسته به سوربن را نیز در رشته جامعه‌شناسی اسلامی گذراندم و در کلاس‌های جامعه‌شناسی عمومی و تاریخ و علوم اسلامی شرکت می‌کردم و در سال آخر به پیشنهاد پروفیسور ژاک برک استاد کلژ دو فرانس که از شخصیت‌های مشهور علمی فرانسه و از مشاوران نامی کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه از نظر اقتصادی و برنامه‌ریزی و اجتماعی است و استاد من بود و به من اعتقاد و علاقه وافری داشت برای تحقیق و تدریس در مرکز ملی تحقیقات علمی و نیز در مدرسه تتبعات عالیّه مرکز آمار و اسناد فرانسه کار می‌کردم و در مدرسه تتبعات عالیّه استخدام شدم به عنوان آسیستان پرفیسور برگ بودم که قرار بود جامعه‌شناسی ایران را تدریس کنم چون شعبه جامعه‌شناسی مسلمان فرانسه از نظر مسلمانان شمال آفریقا و غرب غنی بود» (کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک - جلد اول - ص ۱۶۸ - سطر ۶ به بعد).

چهارم: اینکه شریعتی در بازجویی ۴۰ صفحه‌ای مکتوب در جلد اول کتاب شریعتی به روایت اسناد ساواک تلاش می‌کند «تا با پر رنگ کردن موضع ضد حزب توده‌ای و ضد مناسبات زمین‌داری خودش، نقابی برای اندیشه‌های واقعی و پروژه آینده خودش (که از همان سال ۴۷ و از بعد از این بازجویی ساواک که در تاریخ ۱۳۴۷/۰۳/۲۷ صورت گرفته است) بسازد». یادمان باشد که شریعتی در جنبش ۵ ساله خودش (۴۷ تا ۵۱) که از بعد از بازجویی ۴۰ صفحه‌ای فوق صورت گرفته است «اصلا و ابدا در باب مبارزه با حزب توده، حداقل حرکتی نداشته است» و در خصوص برخورد نظری با مارکسیسم آنچنانکه بارها گفته است «او موضع اسلام و مارکسیسم موضع دو طبیب رقیب در برخورد با سرمایه‌داری تعریف می‌کند» و هرگز در هیچ جا شریعتی «با مارکسیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم برخورد غیر علمی نکرده است». چرا که «شریعتی خودش را معتقد به سوسیالیسم می‌دانست و در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی

سه مؤلفه‌ای (نه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری که شریعتی با آن مخالف بود) یعنی اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و معرفت، او حتی رویکرد خود کارل مارکس (فارغ از رویکرد انگلس) به عنوان یک تئوری سوسیالیستی، نقد علمی می‌کرد؛ و البته در این رابطه «نظر خودش را هم در جایگاه آلترناتیوی سرمایه‌داری تعریف می‌کرد». چرا که او بر این باور بود که «سوسیالیسم جز از کانال دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت زر و زور و معرفت دست یافتنی نیست.»

باز در همین رابطه بود که «شریعتی برعکس کارل مارکس، معتقد به سوسیالیسم اجتماعی بود، نه سوسیالیسم طبقه‌ای» آنچنانکه کارل مارکس در چارچوب دیکتاتوری پرولتاریا در «نقد برنامه گوتا» آن را تبیین و تحلیل می‌نماید. در خصوص «سوسیالیسم حزبی یا سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی هم شریعتی مرزبندی تئوریک داشت» بدین ترتیب که او ظهور هیولای استبداد و توتالیتاریسم استالینی در شوروی سابق، سنتز و مولود همین رویکرد حزب - دولت لنینیستی می‌دانست و بر این باور بود که آنچه که باعث گردید تا قرن بیستم توسط مارکسیسم دولتی به قرن فاجعه بدل بشود و بیش از ۱۰۰ میلیون نفر در قرن بیستم توسط مارکسیسم دولتی از شوروی تا کامبوج و چین و غیره قتل و عام بشوند، «همه و همه به خاطر همین ساختار سیاسی و اقتصادی و حزبی و رویکرد حزب - دولت لنین بوده است» زیرا در مارکسیست دولتی پس‌انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه رویکرد حزب دولت بدل به شکل دولت در صورت دیکتاتوری پرولتاریای کارل مارکس گردید، بنابراین، در این رابطه است که شریعتی اگرچه تماماً با هیولای توتالیتاریسم استالین مخالف بود، ولی در مخالفت با توتالیتاریسم استالینی منهای اینکه این توتالیتاریسم منحصر به شخص استالین نمی‌کرد و تمامی رویکردهای مارکسیسم دولتی در قرن بیستم مشمول این توتالیتاریسم می‌دانست، از همه مهمتر اینکه «شریعتی آبشخور توتالیتاریسم قرن بیستم تمامی شاخه مارکسیستی (از کاسترو تا مائو و تا پل پوت

و استالین و غیره همه و همه) زائیده همان رویکرد حزب دولت لنین و جایگزین کردن حزب به جای طبقه و جامعه و همچنین تکیه لنین بر دیکتاتوری پرولتاریای کارل مارکس به عنوان شکل حکومت می‌دانست» بنابراین، منهای اینکه شریعتی هرگز در «هیچ جا به صورت مکانیکی با حزب توده برخورد حتی تئوریک هم نکرده است» موضع‌گیری نظری و تئوریک او با مارکسیسم (چه در شکل مارکسیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و چه در شکل مارکسیسم دولتی قرن بیستم و چه در شکل مارکسیسم عامیانه جریان‌های مارکسیستی و من جمله جریان اپورتونیستی کودتاگران درون سازمان مجاهدین خلق که بیش از هر چیزی شریعتی را تکان داد) در همه جا «از کانال مبارزه با سرمایه‌داری بوده است». چرا که شریعتی بارها و بارها اعلام کرده بود که «بزرگ‌ترین دشمن ما و انسان در شرایط فعلی تاریخ بشر سرمایه‌داری است» و باز در این رابطه بود که شریعتی بارها بارها اعلام کرده بود که در «مبارزه با سرمایه‌داری در شرایط امروز تاریخ بشر، اسلام تطبیقی بازسازی شده (نه اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی حوزه‌های فقهی که در طول هزار سال عمر خود در خدمت طبقه حاکمه بوده است) در مبارزه با سرمایه‌داری با مارکسیسم رقیب است، نه دشمن»؛ و این در شرایطی بود که شیخ مرتضی مطهری نماینده اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهی می‌گفت: «سرمایه‌داری و مارکسیسم دو تیغه یک قیچی هستند» و مهندس مهدی بازرگان نماینده اسلام انطباقی می‌گفت: «مارکسیسم شیطان اکبر است» و باز این تنها شریعتی به عنوان نماینده اسلام تطبیقی بود که می‌گفت: «مارکسیسم رقیب است و سرمایه‌داری دشمن و مارکسیسم و اسلام مانند دو طبیب در برخورد با سرمایه‌داری به عنوان یک مرض هستند.»*

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان‌ها، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویین»، «کلام‌نویین»، «فقه‌نویین» و «فلسفه‌نویین»

بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

منبعی درونی عرفان کلاسیک گذشته به سه منبع تجربه درونی و طبیعت و تاریخ تقسیم بشود.

۲۸ - آنچه برای محمد اقبال در چارچوب پروژه بازسازی نظری و عملی و همچنین در عرصه بازسازی نظری (توسط بازسازی تطبیقی کلامی و بازسازی تطبیقی فلسفی و بازسازی تطبیقی عرفانی و بازسازی تطبیقی فقهی) دارای اهمیت می‌باشد اینکه، «در پله آغاز این پروژه بازسازی باید خداشناسی گذشته مسلمانان عوض بشود» و تنها با «تغییر خداشناسی مسلمانان است که می‌توان بنای پروژه بازسازی تطبیقی کلامی مسلمانان (که بسترساز بازسازی تطبیقی فقهی و بازسازی تطبیقی عرفانی و بازسازی تطبیقی فلسفی می‌باشد) به انجام رسانید». او می‌گوید «با خدای جدای از هستی و خدای بیکار و خدای ساکن و ثابت و نشسته در ماوراء الطبیعه (مثل افلاطونی و ارسطوئی و فلاسفه یونانی) که برای بیش از هزار سال به عنوان خدای مسلمانان تعریف شده است و صد البته بیگانه با خدای قرآن هم بوده است، هرگز و هرگز نمی‌توانیم به پروژه بازسازی عملی و نظری در جامعه امروز مسلمانان چه در عرصه بازسازی تطبیقی کلامی و چه در عرصه بازسازی تطبیقی

البته علت اینکه اقبال در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تمام اهتمامش بر این امر قرار داده تا بین تجربه دینی قرآن و پیامبر اسلام و خودش، با تجربه باطنی صوفیانه عرفان کلاسیک گذشته مرزبندی کند، این است که او بر این باور است که در تجربه باطنی (صوفیانه عرفان کلاسیک گذشته مسلمانان در طول بیش از هزار سال گذشته از آغاز تا الان) آن‌ها «سیر تکامل وجودی خود را تنها از درون شروع می‌کنند و به درون هم تمام می‌کنند و اصلاً و ابداً به برون آفاقی چه در عرصه طبیعت و چه در عرصه جامعه و تاریخ کاری ندارند». برعکس تجربه دینی که از درون شروع می‌شود و در ادامه آن به بیرون جاری و ساری می‌گردد؛ و در این رابطه است که اقبال در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، نتیجه‌گیری می‌کند که نه تنها از «تجربه‌های باطنی بیش از هزار ساله صوفیانه عرفان کلاسیک گذشته مسلمانان یک تمدن زائیده نشده است، حتی یک تئوری سیاسی قدرت هم به صورت ایجابی (نه سلبی) مطرح نشده است» و دلیلی که اقبال برای این موضوع مطرح می‌کند، اینکه می‌گوید «تمدن هرگز بر یک احساس تنها قابل بنا نیست» و شرط ظهور «تمدن رویکرد دو مؤلفه احساس و عقلانیت است» که البته از نظر اقبال این دو مؤلفه در تجربه دینی وجود دارد. البته اقبال در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی به موازات «نقد تجربه باطنی عرفان کلاسیک به نقد تجربه صرف حسی هم می‌پردازد» و بر این نکته تأکید می‌کند که آنچنانکه تجربه صرف انفسی باطنی‌گری ره به ده نمی‌برد، تجربه صرف حسی هم نمی‌تواند ما را به فهم کامل واقعیت جهان خارج و انسان و خداوند برساند. از اینجا است که او نتیجه‌گیری می‌کند که به علت دو مؤلفه‌ای بودن مکانیزم شناخت از نظر قرآن (به مکانیزم انفسی و مکانیزم آفاقی) و به علت دو عرصه‌ای بودن تجربه دینی (به عرصه درونی و عرصه بیرونی) و به علت اینکه تجربه دینی (برعکس تجربه باطنی عرفان کلاسیک) هم بر «احساس استوار است و هم بر عقل» (و اندیشه و تئوری) تنها در چارچوب تجربه دینی است که منابع شناخت آنچنانکه قرآن می‌گوید، می‌تواند از صورت تک

فقهی و چه در عرصه بازسازی تطبیقی عرفانی دست پیدا کنیم». از اینجا است که محمد اقبال پس از اینکه در فصل اول کتاب بازسازی «موضوع تجربه دینی به عنوان تنها مکانیزم شناخت برای فهم واقعیت و جهان و انسان و خداوند مطرح می‌کند»، بلافاصله در فصل دوم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، پس از نقد و رد تمامی رویکردهای انطباقی فلسفی خداشناسی یونانی و تا قرن بیستم فلاسفه مغرب زمین به «تبیین خداشناسی تطبیقی بر پایه تجربه دینی می‌پردازد» و توسط طرح خداشناسی تطبیقی خودش در چارچوب تجربه دینی است که دستگاه متافیزیک خود را بر پایه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی بنا می‌کند.

۲۹ - محمد اقبال در فصل دوم و سوم و چهارم در چارچوب «تبیین خداشناسی تطبیقی خودش به دنبال طرح و تبیین رابطه خداوند با انسان و جهان می‌باشد». چرا که اقبال بر این باور است که «خداوندی که رابطه تنگاتنگ با انسان و جهان نداشته باشد» و «خداوندی که رابطه او با جهان و انسان رابطه یکطرفه ارباب رعیتی باشد» و حتی «خداوندی که تنها خدای صانع و خدای ناظم صرف وجود باشد» (نه خداوند خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید)، «ایمان و اعتقاد به چنین خدائی نمی‌تواند باعث تکامل و رشد مؤمنین به این خداوند و باعث استحاله انسان تفسیرگر به انسان تغییرگر و باعث استحاله انسان تماشاگر وجود به انسان بازیگر در و وجود بشود» (همان چیزی که هدف بعثت تمامی انبیاء ابراهیمی بوده است). توضیح آنکه بزرگترین موضوعی که محمد اقبال در این عرصه به چالش می‌کشد، «رابطه خداوند با انسان و جهان به صورت دو چیز جدا از هم می‌باشد» و از اینجا است که «دستگاه متافیزیک توحیدی» (محمد اقبال) بر پایه مبارزه با دوگانگی و ثنویت «طبیعت و ماوراء الطبیعه» و «حیات و ماده» و «دنیا و آخرت» و «روح و بدن» و «ذهن و عین» و «درون و برون» و «فرد و اجتماع» استوار می‌باشد. چرا که در «دستگاه متافیزیک توحیدی» (محمد اقبال) «وجود یا جهان و هستی و انسان غیر قابل تفکیک از وجود خداوند است».

اقبال با استناد به آیه ۱۶ سوره ق «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ما از رگان گردن‌شان به انسان‌ها نزدیک‌تریم» نتیجه‌گیری می‌کند که «خداوند در چارچوب خداشناسی تطبیقی هرگز نمی‌تواند با

انسان فاصله داشته باشد» بنابراین اقبال مطابق «متافیزیک توحیدی» خود اصلاً به «متافیزیک ثنوی، اهورا مزدا و اهریمن، یا طبیعت و ماوراء الطبیعه، یا حیات و ماده، یا روح و بدن، یا ذهن و عین و یا فرد و جامعه اعتقادی ندارد» و همچنین اقبال مطابق متافیزیک توحیدی خود، «به جهان بیرون از خداوند اعتقادی ندارد» زیرا در متافیزیک توحیدی محمد اقبال «بیرون از خداوندی وجود ندارد»، «چراکه از نظر اقبال اعتقاد به بیرون از خداوند باعث می‌گردد تا ما خداوند را محدود و محصور کنیم».

۳۰ - اقبال در تبیین «متافیزیک توحیدی خودش» مبانی تعریف شده این متافیزیک توحیدی را اینچنین فرمول‌بندی می‌کند:

الف - غلبه حیات بر ماده.

ب - غلبه حرکت بر تمامی عرصه‌های وجود از طبیعت تا ماوراء الطبیعه.

ج - تکیه بر تکامل و سیورورت در تمامی وجود و البته مهمتر از همه در متافیزیک توحیدی اقبال، او برای تبیین پیوند این سه مؤلفه بر موضوع «زمان» به عنوان بستر نو شونگی و نوزائی و تکامل در وجود تکیه می‌کند. قابل ذکر است که در متافیزیک توحیدی اقبال «زمان در عرصه تکامل وجود، یک خط مستقیم تکرار شونده نیست، بلکه برعکس زمان علامت تکامل و نوزائی در جهان می‌باشد». توضیح آنکه از نظر اقبال «هر جا که ما زمان داریم، همراه با آن ما تکامل و نوزائی و نو شونگی نیز داریم» و همچنین برعکس، «هر جا که ما در وجود تکامل و نوزائی و نو شونگی داریم، همراه با آن ما زمان داریم». اقبال در دستگاه متافیزیک توحیدی خود با استناد به آیه ۲۹ سوره الرحمن «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - همه هستی نیازمند به او هستند و او دائماً مشغول خلق جدید در هستی می‌باشد» مدعی است که «خداوند دائماً در حال خلق جدید در جهان می‌باشد» و بدین جهت او می‌گوید، اگر باور داریم که این «خلق دائم جدید خداوند آنچنانکه قرآن می‌گوید در درون خود خداوند انجام می‌گیرد نه در بیرون او» بنابراین ما باید قبول کنیم که «خود خداوند هم ثابت و بی‌کار و بازنشسته در هستی نیست» و دائماً توسط «خلق جدید خودش در حال تغییر و تکامل و رشد می‌باشد» اما این «تغییر و تکامل و رشد خداوند (از نظر

۱۸۶ سوره بقره «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» - و چون بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند، بدانند که من نزدیکم و دعوت دعا کنندگان را اجابت می‌کنم، البته در صورتی که مرا بخوانند، پس باید آنان دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند تا شاید رشد و تکامل بکنند»، «فلسفه دعا در قرآن را تبیین می‌نماید» و مطابق این تفسیر تطبیقی اقبال از قرآن است که او می‌گوید، «از نظر قرآن، خداوند با آدمیان در حال داد و ستد می‌باشد، یعنی حرف انسان‌ها را می‌شنود و دعا‌های آنها را گوش می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد» او می‌گوید، بنابراین در «عرصه دعا هم انسان‌ها و هم خداوند از صورت تماشاگری خارج می‌شوند و به حالت بازیگری در می‌آیند» و از اینجا است که اقبال نتیجه می‌گیرد که در «عرصه دعا بین انسان‌ها و خداوند نه دیگر انسان‌ها تماشاگر یک سویه هستند و نه خداوند تماشاگر ثابت و ساکن و بی‌کار نشسته در ماوراء الطبیعه (آنچنانکه فلاسفه یونان می‌گویند) هست». هر دو «بازیگر در هستی هستند».

باری، بدین ترتیب است که باید بگوئیم که محمد اقبال چه در عرصه پروژه بازسازی خداشناسی تطبیقی، بازسازی تطبیقی کلامی، بازسازی تطبیقی فلسفی و بازسازی تطبیقی عرفانی مسلمانان و چه در عرصه پروژه بازتعریف و بازتبیین و بازسازی ختم نبوت پیامبر اسلام و چه در عرصه تکیه بر تجربه دینی و تکیه بر عقل برهانی استقرائی بشر و غیره و غیره «تماماً به دنبال تعریف انسان خودمختار و پاره کردن حصار جبر بر انسان و وجود و حتی بر خداوند می‌باشد» زیرا اقبال بر این باور است که حتی در چارچوب «کلام گذشته ما خداوند را در علم از پیش مقدر شده‌اش زندانی کرده‌ایم». لذا اقبال می‌گوید تا در «خداشناسی خود به خدای آزاد و مختار و خالق دست پیدا نکنیم» نمی‌توانیم به «انسان مختار دست پیدا کنیم».*

ادامه دارد

اقبال) با تغییر و تکامل و رشد وجود تفاوت دارد» چرا که «تغییر و تکامل و رشد جهان و انسان به معنای حرکت از نقص به کمال می‌باشد، اما تغییر و رشد و تکامل خداوند به معنای خلق جدید در درون خود و هدایت وجود به سوی آینده رو به جلو از قبل طراحی نشده می‌باشد» و از اینجا است که از نظر اقبال آیه ۲۹ سوره الرحمن «کل یوم هو فی شان» دلالت و تبیین کننده «تغییر و تحول و تکامل بر پایه خلق جدید و حرکت دادن وجود به سمت آینده رو به جلو توسط خداوند می‌باشد».

باری، در این رابطه است که محمد اقبال در چارچوب متافیزیک توحیدی بر محور زمان خود با استناد به آیه ۴۷ سوره ذاریات «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» - ما آسمان‌ها را با قدرت خویش بنا کردیم و دائماً آنها را گسترش می‌دهیم» نتیجه‌گیری می‌کند که «آینده برای وجود همچنان باز است» و «وجود در عرصه زمان به سوی آینده باز در حال تکامل و صیورت می‌باشد» بنابراین، «متافیزیک توحیدی اقبال بر پایه زمان از مفهوم زمان رمز تکامل و زاینده‌گی و نو شونده‌گی در جهان تبیین می‌نماید» و از اینجا است که اقبال در «دستگاه بازسازی تطبیقی» خودش، چه در عرصه جهد نظری و چه در عرصه جهد عملی از «مفهوم زمان» به عنوان یک «شاخص هدایت کننده استفاده می‌کند» توضیح آنکه، اقبال در عرصه جهد نظری (هم در بازسازی تطبیقی کلامی، بازسازی تطبیقی فقهی، بازسازی تطبیقی عرفانی و بازسازی تطبیقی فلسفی خودش) از زمان به عنوان یک شاخص استفاده می‌کند و هم در عرصه «جهد عملی و سیاسی خود بر پایه انسان مختار و تغییر اجتماعی جوامع مسلمین بر مفهوم زمان تکیه می‌کند» و البته دلیل این امر همان است که محمد اقبال می‌گوید، «زمان نشان می‌دهد که ما باید در عرصه آن تمام هستی اعم از خداوند و طبیعت و انسان و جامعه را در حال تغییر و تکامل و حرکت ببینیم».

به همین دلیل است که اقبال می‌گوید، «اساساً دین آمده است تا به انسان‌ها و مسلمانان بینش نو شونده‌گی در وجود و انسان و جامعه تعلیم بدهد». اقبال می‌گوید، «دین آمده است تا بینش بازیگری تمام وجود را به جای بینش تماشاگری یونانی زده قبلی بنشاند». اقبال در «دستگاه متافیزیک توحیدی» خود با استناد به آیه

باسه رویکرد مختلف

«انطباقی، تطبیقی و دگماتیستی»

در بسته‌مدل مختلف

«سوسیالیسم مارکسی»

«سوسیال دموکراسی برنشتاینی»

«دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

اجتماعی و تحول سیاسی می‌باشد، زیرا «شرایط ذهنی دموکراسی سه مؤلفه‌ای تنها با تحول ذهنیت توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران حاصل می‌شود». فراموش نکنیم که «دموکراسی محصول فرهنگ است و هیچ جامعه‌ای بدون نهادینه شدن فرهنگ دموکراتیک در آن جامعه امکان دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای پیدا نمی‌کند». خلاصه اینکه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران ساخته نمی‌شود، مگر اینکه «اندیشه و فرهنگ آن در جامعه ایران نهادینه بشود»؛ و از اینجا است که باید بگوئیم دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای از نظر اقبال و شریعتی معلول و سنتز دموکراسی‌خواهی سه مؤلفه‌ای یا فرهنگ دموکراسی می‌باشد نه نهادهای دموکراسی عمودی.

د - منهای پایه‌های اصلی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای که شوراها و احزاب افقی (نه عمودی) و جامعه مدنی جنبشی سیاسی (نه جامعه مدنی جنبشی مطالباتی) می‌باشند، نهادهای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در فرایند حاکمیت عبارتند از:

۱ - نهادهای سیاسی دولت.

۲ - نهادهای اجتماعی حاکمیت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای.

۳ - نهادهای معرفتی و فرهنگی در راستای نهادینه کردن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران.

در این رابطه است که هم شریعتی و هم اقبال در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای معتقد «به تقدم گذار از دموکراسی سه مؤلفه‌ای بر پایه تحول فرهنگی و تکوین نهادهای دموکراتیک در جامعه هستند». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که از نظر محمد اقبال و شریعتی اصلاً «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک سنتز جدید اجتماعی، ره‌آورد تحول فرهنگی می‌باشد، نه دستاورد نهادهای صرف دموکراسی در جامعه» و از اینجا است که هم اقبال و هم شریعتی بر این باور بودند که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه باید با فرهنگ دموکراتیک توسط بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی ساخت». از اینجا است که باید بگوئیم که «ساخت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران در گرو تحول فرهنگی در اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشد، نه تکوین نهادهای دموکراتیک در جامعه ایران».

پر واضح است که انجام آن در گرو اعتقاد به تقدم تحول فرهنگی بر تحول

اضافه کنیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای از نظر اقبال و شریعتی بیش از هر چیز به معنای برابری خواهی در عرصه‌های مختلف تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض آموزشی، تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نژادی و غیره می‌باشد». پس اول «مردم ایران توسط تحول فرهنگی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای قبول و باور می‌کنند و بعد از آن است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای می‌تواند در جامعه ایران به عنوان یک جنبش مطرح بشود»؛ به عبارت دیگر «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بیش از آنکه یک امر سیاسی باشد یک امر فرهنگی است» و دلیل این امر همان است که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بیش از آنکه یک امر سلبی باشد، یک امر ایجابی است» و از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که «شکست ساخت دموکراسی در جامعه ایران (به خصوص در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) معلول فقدان فرهنگ دموکراتیک و معلول نهادینه نشدن فرهنگ دموکراتیک یا فرهنگ دموکراسی خواهانه در جامعه بزرگ ایران بوده است.»

قابل ذکر است که تضاد رویکردی بین محمد اقبال و مهاتما گاندی در پروسه تکوین انقلاب رهائی‌بخش مردم هندوستان در این بود که «گاندی دموکراسی سوسیالیستی را به عنوان یک امر سیاسی تلقی می‌کرد، در صورتی که محمد اقبال دموکراسی سوسیالیستی را به عنوان یک امر فرهنگی تعریف می‌کرد». نباید فراموش کنیم که حتی اگر «دموکراسی را به عنوان سنتز فرهنگ سیاسی تعریف بکنیم، آن فرهنگ سیاسی هم در یک جامعه دینی (مثل جامعه بزرگ ایران) نمی‌تواند بدون فرهنگ اسلامی تطبیقی دموکراتیک که قدرت تعامل با دموکراسی دارد، حاصل بشود». همچنین در این رابطه است که باید بگوئیم که «علت شکست مصدق در ساختن دموکراسی در جامعه ایران در این بود که او به جای دموکراسی‌سازی از مسیر فرهنگ دموکراتیک می‌خواست در جامعه ایران

دموکراسی‌سازی را از طریق نهادهای دموکراتیک به انجام برساند». شاید ذکر این مساله در اینجا خالی از عریضه نباشد که حتی «علت شکست شعار قانون خواهی روشنفکران مشروطه اول در فرایند پسا مشروطه دوم در این بود که روشنفکران مشروطیت ایران مطرح می‌کردند و برای تحقق آن در جامعه ایران فرهنگ‌سازی لازم نمی‌کردند». هر چند که از میرزا یوسف خان مستشارالدوله تا میرزا ملکم خان، آن‌ها تلاش می‌کردند تا «در چارچوب اسلام فقاهتی برای شعار قانون خواهی خودشان در جامعه ایران فرهنگ‌سازی کنند، اما همین تکیه بر اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی جهت انجام این موضوع هم شیپور از دهان گشادش نواختن بود.»

لازم است که عنایت داشته باشیم که عصر روشنگری در اروپا که به قول هگل بستر ساز ظهور انقلاب کبیر فرانسه و پروتستانتیسم و دموکراسی در اروپا گردید در راستای همین فرهنگ‌سازی برای دموکراسی بوده است؛ و شاید در همین رابطه بود که شریعتی در مقایسه بین انقلاب مشروطیت با انقلاب کبیر فرانسه می‌گفت: «انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن کار فرهنگی انجام گرفت، در صورتی که مشروطیت با چند تا فتوا»، بنابراین برای مادیت یافتن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران نه تنها (آنچنانکه کارل مارکس باور داشت) نباید به انتظار قطار تاریخ نشست، بلکه مهمتر از آن اینکه «نبايد بر کنش‌گری صرف سیاسی تکیه بکنیم» یعنی باید بر فرهنگ دموکراسی خواهانه بر پایه اسلام تطبیقی بازسازی شده تکیه بکنیم.

یادمان باشد که در عصر مشروطیت جمعیت ایران ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر بود و از این ۱۱ میلیون نفر تنها ۱۲٪ شهرنشین بودند و ۳۰٪ جمعیت ایران عشایر بودند و بقیه جمعیت ایران در روستاها بودن و تنها ۱/۵ میلیون نفر شهرنشین بودند و جمعیت شهر تهران مرکز انقلاب مشروطیت ۱۵۰ هزار نفر بود که از آن

۱۵۰ هزار نفر جمعیت شهر تهران تنها ۸۰ هزار نفر مرد بالغ در تهران وجود داشت بقیه زنان و خردسالان بودند و از کل جمعیت ایران تنها ۲٪ سواد خواندن داشتند و اصلاً دانشگاهی در ایران وجود نداشت و تنها دبیرستان کشور دارالفنون در تهران بود. البته از این ۸۰ هزار نفر مرد بالغ تهران بیش از ۱۰ هزار نفر از آنها در باغ سفارت انگلیس بست نشسته بودند که می‌توانیم از آنها به عنوان کنش‌گران اصلی مشروطیت نام ببریم. فراموش نکنیم که انقلاب مشروطیت (برعکس انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ که بیشتر زنانه بود) یک انقلاب مردانه بود.

ه - در شرایط امروز جامعه ایران با اینکه نزدیک به نیم قرن از بسته شدن حسینیه ارشاد توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی می‌گذرد و با اینکه بیش از ۴۲ سال از حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون بخت ایران می‌گذرد، بر این باوریم که برای بازسازی جنبش روشنگری ارشاد معلم کبیرمان در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید با شعار «تجدید آرایش هواداران شریعتی و اقبال بر پایه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقبال و شریعتی به عنوان یک جنبش اقدام به بازتولید و بازسازی جنبش آگاهی‌بخش محمد اقبال و شریعتی در جامعه ایران بکنند». بدین خاطر می‌توانیم این مطالب را اینچنین فرموله کنیم که:

اولاً - در این شرایط «قبل از ورود جامعه ایران به فرایند موقعیت انقلابی» جامعه امروز ایران از آنچنان یتانسلی برای مادیت بخشیدن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک سنتز جدید توسط تحول فرهنگی دموکراتیک بر پایه اسلام تطبیقی بازسازی شده اقبال و شریعتی برخوردار می‌باشد.

ثانیاً - مشخصه اصلی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برعکس لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و سوسیالیسم مارکسی، «تکوین آن از پائین می‌باشد نه از بالا» چراکه در رویکرد شریعتی و اقبال «هر گونه

پروسه دموکراسی‌خواهانه و سوسیالیسم‌طلبانه به صورت غیر جنبشی و بر پایه رویکرد حزبی عمودی و حرکت از بالا در جامعه ایران محکوم به شکست خواهد شد.»

ثالثاً - در مبارزه برای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، «تنها جامعه ایران (از اردوگاه کار و زحمت تا طبقه میانی) است که می‌تواند نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور ایران را به چالش ساختاری آن هم به صورت ایجابی بکشد نه طبقه صرف کارگر آنچنانکه کارل مارکس و سوسیالیسم مارکسی بر طبل آن می‌کوبیدند.»

رابعاً - معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «دو دموکرات انقلابی بودند که بر تمامی امور دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تکیه داشتند.»

خامساً - در عرصه گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «امر رهائی کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت در دست خودشان (توسط جنبش‌های سیاسی و مطالبه محور افقی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و هم در جبهه بزرگ برابری طلبانه) می‌باشد.»

سادساً - در استراتژی آگاهی‌بخش اقبال و شریعتی حول محور دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای:

الف - رویکرد اقبال و شریعتی رویکرد جنبش افقی می‌باشد نه حزب عمودی.

ب - آگاهی موضوع این استراتژی آگاهی‌بخش در چارچوب ذهن در عین مادیت پیدا نمی‌کند بلکه برعکس توسط انعکاس عین بر ذهن است که این آگاهی موضوع استراتژی اقبال و شریعتی تعریف می‌شود. به بیان خود شریعتی این آگاهی باید توسط «کشف دیالکتیک از متن واقعیت زندگی مشخص گروه‌های اجتماعی توسط پیشگامان وارد احساس و آگاهی توده‌های مردم ایران بشود.»*

پایان

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

بِالْقِسْطِ لَأِ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - خود خداوند بر وحدت خودش و اینکه معبودی جز او نیست شهادت می‌دهد و همچنین ملائکه و صاحبان علم قائم به قسط و عدل در جامعه بر وحدت خداوند شهادت می‌دهند» (سوره آل عمران - آیه ۱۸).

«قسط، حق، سهم، عدل، در قرآن دو کلمه هست، یکی قسط است و یکی عدل است. «قسط» در قرآن در برابر «ظلم» قرار دارد ولی «عدل» در قرآن در برابر «جور» است؛ و هر دو معمولاً به صورت مترادف استعمال می‌شوند. قسط، از لحاظ جامعه‌شناسی بی‌نهایت حساس است و به عقیده من همه چیز است، یعنی زیربنای همه چیز است. عدل در قرآن عبارت است از شکل قانونی روابط اجتماعی بر میان افراد و گروه‌های اجتماعی بر اساس حقوق شناخته شده فردی و گروهی. قسط عبارت است از سهم واقعی هر کس یا هر گروهی از مجموعه مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی در قبال نقشی که در جامعه بر عهده دارند، بنابراین عدل در برابر جور است، بر اساس

۲ - «توحید اجتماعی و یا پیاده کردن توحید عالم در ساختمان جامعه توسط عدالت و قیام به قسط توده‌ها» یا «جنبش‌های عدالت خواهانه خودجوش و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائینی‌های جامعه» و یا «جامعه مبتنی بر سه پایه کتاب و ترازو و آهن» و یا «جامعه مبتنی بر فرهنگ و عدالت و قدرت است.»

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - صاحبان رسالت خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با ایشان، کتاب و ترازو را نازل کردیم تا مردم به استقرار برابری و عدل قیام کنند و آهن را نازل کردیم که در آن سختی است و نیز منافعی برای مردم تا خدا بداند که چه کسی او و صاحبان رسالت او را در دوران خاتمیت نبوت یاری می‌کنند به درستی که خداوند صاحب عزت و قدرت است» (سوره حدید - آیه ۲۵).

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - و خداوند مثل دو مردی را می‌زند که یکی از آنها گنگ است (البته گنگ نه به معنای این که لال است بلکه اصلاً خودش تمکین کرده و هیچ عکس‌العمل انسانی و اجتماعی و تاریخی ندارد) یعنی بر هیچ کاری قادر نیست و فقط مهارت در بندگی پیدا کرده است و بلکه باری است بر گردن ارباب خود؛ و ارباب به هر سو که او را می‌کشاند هیچگونه ثمره یا عکس‌العمل خوبی برای خود به بار نمی‌آورد. آیا چنین مردی با کسی که به استقرار عدالت در جامعه امر می‌کند برابر است» (سوره نحل - آیه ۷۶).

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا

حقوق وضع شده‌ای که مورد اتفاق همه است؛ اما قسط زیربنای اقتصادی دارد. بر اساس سهمی که یک فرد در جامعه دارد. قیام بالقسط و قائم بالقسط در قرآن مکرر آمده است هم کار خداست و هم رسالت پیامبران وی است بنابراین برای قسط باید زیربنای اقتصادی را دگرگون ساخت. قسط تنها با یک انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت ممکن است» (م. آ - ج ۵ - ص ۲۰۸).

«می‌بینیم (که در آیه ۲۵ سوره حدید) خدا تصریح می‌کند که پیامبرانش را با کتاب و ترازو فرستاده است و هدفش از این رسالت این بوده است که مردم به قسط قیام کنند و جالب این است که بی‌درنگ آهن را مطرح می‌کند و سپس مسئولیت مردم را که با آن باید خدا را و پیامبران خدا را در این رسالت یاری کنند و در آخر، دو صفتی که برای خدا می‌آورد، هر دو مفهوم سربلندی و قدرت را دارد و اینها همه آموزش این درس بزرگ است که هدف از کتاب و ترازو قیام به قسط است اما تحقق آن به آهن و ایمان و آگاهی بستگی دارد» (م. آ - ج ۱۵ - ص ۳۶).

«قرآن به دنبال آن است که جامعه‌ای بسازد روی آهن نه روی فقر و ذلت و ضعف. آهن چیست؟ آهن یعنی ماشین و تکنیک و اسلحه. قرآن روی یک چیز تکیه می‌کند. خدای اسلام آهن را که مظهر قدرت است در ردیف ترازو که مظهر عدالت است و وحی که مظهر آگاهی است قرار می‌دهد» (م. آ - ج ۲۶ - ص ۲۸۸).

«من این سه اسم را در قرآن سه رمز می‌دانم: کتاب سمبل فرهنگ و معنویت و علم. ترازو سمبل برابری و حق و عدالت؛ و آهن سمبل قدرت مادی، تمدن و صنعت و نیرومندی جامعه؛ و در سه کلمه فرهنگ، عدالت و قدرت به خصوص که این سه در دو آیه پیایی آمده و می‌خواهد برساند که فرد و نیز اجتماع بشری تنها به این سه نیازمند است و هر کدام در جامعه‌ای ضعیف باشد انسان

در آن ناقص و رنجور خواهد بود. تاریخ نشان می‌دهد که تمدن‌ها و جامعه بشری هر کدام به علت فقدان یک یا دو پایه از این سه پایه اساسی حیات متعالی اجتماع انسانی فرو ریخته است. هند آهن نداشته است و روم ترازو را و جای دیگر نه کتاب را و نه آهن را و نه ترازو را وانگهی می‌توان گفت که مدینه فاضله، جامعه‌ای است بر این سه پایه استوار و پیداست که تلاش روشنفکران امروز جهان اگر همه بر این باشد که مدینه آینده بشری را با سه برج و باروی کتاب و ترازو و آهن بنیاد کنند بهشت آرزوهای بلند انسان در میانه این سه حصار جاوید خواهد شکفت. ترتیب قرار گرفتن این سه کلمه در صفت بیان قرآن نیز سخت زیبا و حساب شده است. اول کتاب است، مقدم بر هر چیز و سپس ترازو و در آخر آهن. کتاب بنیاد انسانیت و شیرازه جامعه انسانی است. بی‌درنگ پس از آن نباید آهن قرار گیرد. آهن و کتاب نباید پهلو به پهلو هم قرار گیرند. چه کتاب در کنار آهن تباه می‌شود. آهن کتاب را پاره می‌کند، با هم سازگار نیستند و اگر سازش کنند کتاب نوکر آهن می‌شود و چه جنایتی زشت‌تر و هولناک‌تر از این؟ اما کتاب و ترازو در کنار هم بی‌آهن چه می‌توانند کرد؟ هیچ به قول فرانسوی‌ها حرفی مرده خواهند بود در لای کفن سپید. کاغذها کتاب و ترازو که کنار هم قرار گرفتند و هم داستان شدند هنگام آن می‌رسد که آهن درآید و کمر به خدمت کتاب ببندد. گوش به فرمان ترازو. آهن سرسخت و مغرور که در آستان ترازو نرم و رام فروتنی می‌کند و به تعظیم او سر فرود می‌آورد و بر درگاهش به نگاهبانی و فرمانبری می‌ایستد چه شورانگیز و زیباست» (م. آ - ج ۲۲ - ص ۱۲۵).

«فرستادگانمان را با نشانه‌های روشنی فرستادیم و با آنان کتاب را فرو آوردیم و ترازو را تا مردم برای عدالت به پای خیزند و آهن را فرستادیم در آن سختی‌یی شدید است و سودمندی‌هایی برای

مردم تا خدا بداند که او و فرستادگانش را چه کسی بر غیب یاری می‌کند به درستی که خدا نیرومند چیره دست است» (م. آ - ج ۳۰ - ص ۶۳۹).

۳ - توحید تاریخی و یا پیاده کردن توحید عالم در پروسس تاریخ، توسط مستضعفین به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ، با وراثت و امامت مستضعفین بر جهان و بر تاریخ است.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - مردم همه یک گروه بودند (جامعه‌ای برابر و بی تضاد و تفرقه) به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد خداوند پیامبران بشارت‌گوی و بیم‌دهنده برانگیخت و با ایشان کتاب را بر حق فرود آورد تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده‌اند حکم کنند این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردند و این اختلاف پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه‌شان در اختلاف طغیان حق‌کشی و ستمگری میان خویش بود. در آن هنگام بود که خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوی حق رهنمون کرد و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند» (سوره بقره - آیه ۲۱۳).

«بنابراین در تاریخ: اول یگانگی امت بشری، دوم آغاز اختلاف و دو قطبی شدن انسان و سوم ارسال رسولان (برای حکومت در آن چیزی است که با هم اختلاف کردند) فلسفه بعثت است. تا وقتی که امت واحده بودند احتیاجی به رسالت و بعثت نبود. مهم‌تر از همه این مساله است که می‌گوید برای چه اختلاف کردند: بَغْيًا بَيْنَهُمْ، اصلاً آگاهانه برای تجاوز به یکدیگر اختلاف کردند» (م. آ - ج

۲۳ - ص ۲۳).

«در برابر طبقه سه گانه (ملک، مالک، ملاء) طبقه مردم (ناس) قرار دارد. هر دو در طول تاریخ بر ضد هم و در برابر هم هستند. ناس به معنای مجموعه یکایک افراد نیست بلکه به معنای جامعه در برابر افراد است. الناس اسم مفرد است که معنی جمع می‌دهد. کلمه ناس اصلاً مفرد ندارد» (م. آ - ج ۱۶ - ص ۶۸).

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - لَنْ بَسَطَ إِلَيَّ يَدِي لِأَقْتُلَنَّكَ إِنْى أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ - إِنْى أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ - فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ - فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ - ای پیامبر اسلام، داستان پسران آدم را که داستانی به حق است برای مردم بیان کن. آن زمانی که هر دو در راه خدا و به منظور نزدیک شدن به خدا چیزی پیشکش کردند، از یکی از آن دو قبول شد و از دیگری قبول نشد، آنکه قربانیش قبول نشد به آنکه از او قبول شد گفت: «من تو را خواهم کشت»، او گفت: «خدا قربانی را از مردم با تقوا قبول می‌کند؛ و تو اگر دست خود را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی من هرگز دست خود به سویت و برای کشتنت دراز نخواهم کرد، زیرا من از خدا که مالک و مدبر همه عالم است می‌ترسم. من از این عمل تو کراهتی ندارم، چون اگر مرا بکشی هم گناهان مرا به دوش می‌کشی و هم گناهان خودت را در نتیجه از اهل آتش می‌شوی و سزای ستمکاران همین آتش است». پس از وسوسه‌های

پی در پی در خصوص کشتن برادرش، سرانجام او را کشت و در نتیجه از زیانکاران شد؛ و در اینکه جنازه برادرش را چه کند سرگردان شد. پس خداوند کلاغی را مأمور کرد تا با منقار خود زمین را بکند (و چیزی را در آن پنهان کند) و به او نشان دهد که چگونه جنازه برادرش را در زمین پنهان کند پس او وقتی که عمل کلاغ را دید گفت: «وای بر من که آنقدر ناتوان بودم که نتوانستم مثل این کلاغ باشم و جنازه برادرم را در خاک دفن کنم». آن وقت بود که پشیمانی به او دست داد» (سوره مائده - آیات ۲۷ تا ۳۱).

«داستان هابیل و قابیل که خود قرآن به آن می‌گوید قصه، مملو از حقیقت علمی است اگر این قصه را به عنوان واقعه تاریخی بگیریم نامفهوم و بی‌نتیجه است، اما اگر این قصه به عنوان حقایق سمبولیک بگیریم مملو از اسرار علمی انسان‌شناسی و تاریخ‌شناسی است. قابیل و هابیل کی هستند؟ فرزندان آدم. پس وقتی داستان هابیل و قابیل گفته می‌شود یعنی می‌خواهد به صورت رمزی و سمبلیک داستان آغاز تاریخ بشریت را بگوید. آدم سمبول نوع انسان است اما این دو سمبول شروع تاریخ بشری هستند. این داستان می‌خواهد بگوید که چگونه وحدت بشری که همه از یک نوع بودند و آن نوع آدم بود و مساوی و برادر بودند، به تضاد منجر شد و دو تا برادر تبدیل شدند به دو تا دشمن یعنی وحدت انسانی تبدیل شد به تفرقه انسانی، به خصومت انسانی. چگونه و چه عاملی باعث شد که اولین خون در نوع انسان ریخته شود و چه عاملی باعث شد که وحدت و سازش و صلح بشری و برابری بشری تبدیل به تفرقه و جنگ تاریخی شد؟ یعنی چگونه جامعه نصف شد؟ جامعه بشری که یک ما داشت چگونه تبدیل به دو من شد و دو قطب متضاد با یکدیگر درگیر شدند به طوری که یکی قاتل و نابود کننده دیگری است؟ تنها عاملی که در یکی بود و در دیگری نبوده،

مسئله شغل‌شان بود. قابیل کشاورز است، به دلیل اینکه در قربانگاه رفته گندم آورده و هابیل دامدار است، به خاطر اینکه رفته شتر آورده. پس هابیل نماینده مرحله‌ای از تاریخ بشری است که در آن مرحله، زندگی انسان بر اساس طبیعت و صید و اهلی کردن حیوانات بوده، یعنی منبع تولید طبیعت بوده؛ و قابیل نماینده دوره‌ای از تاریخ انسان است که منبع تولید، انحصاری می‌شود و مالکیت فردی و شخصی و انحصارطلبی به وجود می‌آید. پس کاملاً روشن است که اولین برادرکشی از دوره‌ای شروع می‌شود که انسان وارد مرحله انحصارطلبی فردی می‌شود و وحدت انسانی تبدیل به تفرقه انسانی می‌شود و رابطه برادری بشری تبدیل به رابطه قاتل و مقتول می‌شود؛ یعنی تاریخ با کشته شدن هابیل و کشته شدن قابیل از مرحله وحدت انسانی به مرحله تبعیض انسانی و از مرحله اصالت نوع بشر به مرحله اصالت فرد بشر و انحصارطلبی بشر وارد می‌شود. دو انسان، دو تا مذهب می‌شود ضد یکدیگر، یکی عامل توجیه منافع قابیل، یکی عامل تحقق حقایق و فضیلت هابیل. در طول تاریخ همین دو مذهب با هم می‌جنگند. بدینگونه وقتی وحدت ذاتی انسان (آدم) تبدیل شده به تعدد ذاتی انسان، وحدت ذاتی خدا تبدیل می‌شود به تعدد ذاتی خدا، یعنی نظام چند خدایی و نظام الهی شرک مخلوق نظام اجتماعی شرک می‌شود» (م. آ - ج ۱۶ - ص ۵۰).*

ادامه دارد



رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

توحیدی در قرآن بپردازیم؛» به بیان دیگر، در این رابطه ضرورت دارد که همان محورهای فوق منظومه معرفتی رویکرد توحیدی پیامبر اسلام در ابعاد چهارگانه آن (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی فوقا تبیین کرد) این بار از زبان وحی نبوی او یا قرآن مطرح کنیم، بنابر این رویکرد توحیدی قرآن در جوامع بشری از قرن هفتم میلادی الی الان، می‌توان به این صورت فرموله کرد:

الف - توحید جهان‌بینی بر پایه وحدت دنیا و آخرت:

«...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - روزی که انسان آنچه را به دو دست خویش پیش فرستاده است می‌بیند» (سوره نباء - آیه ۴۰).

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى - روزی که انسان آنچه را که در دنیا در پی آن کوشیده است به یاد می‌آورد» (سوره نازعات - آیه ۳۵).

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا

باری، عنایت داشته باشیم که پیامبر اسلام پرورش یافته اگزیستانسی و وجودی «دیالکتیک پروسه تکوین قرآن در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه انسانی - اجتماعی و سیاسی در طول ۲۳ سال فرایند مکی و مدنی بوده است» زیرا آنچنانکه قبلا بارها تکرار کرده‌ایم «تفاوت وحی نبوی پیامبر اسلام با وحی نبوی دیگر پیامبران ابراهیمی در این بوده است که پیامبران ابراهیمی قبل از پیامبر اسلام وحی خود را خارج از پراکسیس اجتماعی - سیاسی و تنها توسط پراکسیس باطنی دریافت می‌کردند، اما (برعکس همه آنها پیامبر اسلام) تنها پیامبری بوده است که وحی نبوی خودش را (پس از انجام پراکسیس باطنی ۱۵ ساله در فاز حرائی) در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه و تاریخ‌سازانه اجتماعی سیاسی‌اش صاحب شده است» بنابراین، در همین رابطه است که باید داوری کنیم که «آیه و آیه قرآن محصول دیالکتیک پراکسیس جامعه‌سازانه اجتماعی - سیاسی پیامبر اسلام و پراکسیس وحی نبوی‌اش بوده است.»

در همین رابطه است که باید بگوئیم از آنجائیکه «بین پیامبر و نزول وحی نبوی بر او (آنچنانکه ابن خلدون در مقدمه کتاب گران‌سنگ «مقدمه تاریخ» خودش مطرح می‌کند) رابطه دو طرفه تکوینی وجود داشته است» و همین امر باعث می‌شده است تا «به موازات رشد اگزیستانسی و وجودی پیامبر اسلام در بستر پراکسیس اجتماعی - سیاسی، وحی نبوی یا آیات قرآن هم به لحاظ طول آیات رشد بکند». در نتیجه همین «پیوند دیالکتیکی بین پروسس تکوین قرآن با پراکسیس اگزیستانسی و وجودی پیامبر اسلام (در بستر پراکسیس جامعه‌سازانه سیاسی - اجتماعی) ضرورت پیدا می‌کند که به موازات طرح توحید در ابعاد مختلف آن (آنچنانکه فوقا با طرح احادیث نبوی پیامبر اسلام مطرح کردیم در ادامه آن) در اینجا به طرح ابعاد همان جهان‌بینی

بِرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - روزی که هر کس به سنگینی ذره‌ای خیر که در دنیا کرده است می‌بینید و هر کس به سنگینی ذره‌ای بدی که در دنیا کرده است می‌بیند» (سوره زلزله - آیه ۸ - ۷).

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى - برای انسان در قیامت جز حاصل تلاش او نیست و لذا در آخرت بزودی نتیجه کوشش او دیده خواهد شد» (سوره نجم - آیات ۳۹ و ۴۰).

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا - کسی که در دنیا کور است در آخرت هم کور است و گمراه‌تر در راه است» (سوره الاسراء - آیه ۷۲).

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - پروردگارا در زندگی این جهان و زندگی آن جهان به ما خوبی بده» (سوره بقره - آیه ۲۰۱).

ب - توحید انسانی با وحدت هر انسان با تمام انسانیت در بستر عدالت معنی پیدا می‌کند.

«...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا... - هر کس یک انسان را به ظلم و ستم بکشد گویی همه مردم کره زمین کشته است و هر کس که یک انسان را حیات جدیدی ببخشد گویی همه انسان‌های کره زمین را احیا کرده است» (سوره مائده - آیه ۳۲).

ج - توحید رابطه بی‌واسطه بین خدا و بنده همراه با حذف واسطه روحانیت تعریف می‌شود.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - و چون بندگان من از تو

سراغ مرا می‌گیرند، بدانند که من نزدیکم و دعوت دعاکنندگان را اجابت می‌کنم البته در صورتی که مرا بخوانند پس باید که آنان نیز دعوت مرا اجابت نموده و باید به من ایمان آورند تا شاید رشد پیدا کنند» (سوره بقره - آیه ۱۸۶).

«...وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - و ما از شاه‌رگ گردن او به او نزدیک‌تریم» (سوره ق - آیه ۱۶).

د - توحید پراکسیس سیاسی - اجتماعی - انسانی پیامبر اسلام بر پایه رفتار غیر اقتدارگرا و غیر خشونت‌آمیز او تعریف می‌شود.

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلَّ... - هیچ پیامبری حق ندارد مردم را به زنجیر بکشد» (سوره آل عمران - آیه ۱۶۱).

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ... - و ما آن زنجیرهایی که درون آنها را به زنجیر کشیده بود، باز کردیم» (سوره حجر - آیه ۴۷).

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... - و پیامبران زنجیرهایی را که مردم بر دست و پای و افکار خود داشتند بر می‌دارد و آنها را آزاد می‌کند» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷).

ه - توحید عمومی همه انسان‌ها بر پایه فلسفه مشترک خلقت انسان.

«يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم - ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» (سوره حجرات - آیه ۱۳)

و - توحید در جنسیت انسان (وحدت زن و مرد)

بر پایه فلسفه خلقت انسان:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» - ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، تقوا بورزید و از خدایی که به نام او از همدیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید و دوری از خویشاوندان مبرید» (سوره نساء - آیه ۱).

ز - توحید مذهبی و عقیدتی «بر پایه پلورالیسم دینی و آزادی در انتخاب مذهب.»

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» - زور و جبری در انتخاب دین نیست، راه از بیراهه باز شناخته شده است» (سوره بقره - آیه ۲۵۶).

«مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» - وظیفه پیامبر جز ابلاغ پیام چیزی دیگر نیست و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می‌دارید آگاه است» (سوره مائده - آیه ۹۹).

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» - آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی‌اند و مسیحیان و صابئین که به خدا و آخرت ایمان داشتند و کار نیک کردند، در پیشگاه پروردگارشان پاداش دارند و بر آنان بیمی نیست و اندوهگین نباشند» (سوره بقره - آیه ۶۲).

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» - و با اهل کتاب جز به نیکوترین روش مجادله نکنید» (سوره عنکبوت - آیه ۴۶).

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» - ای پیامبر، با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای» (سوره نحل - آیه ۱۲۵).

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا - أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» - کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده‌اند، بدانند که ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم آنانند که بهشت‌های جاویدان خداوندی را به خود اختصاص می‌دهند» (سوره کهف - آیات ۳۰ و ۳۱).

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» - ای پیامبر، بر آنچه که مخالفان دعوت می‌گویند بردبار باش و در صورت فاصله‌گیری از آنها به نیکویی کناره‌گیری کن» (سوره مزمل - آیه ۱۰)

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ...» - برای حیات و حرکت هر جامعه‌ای راهی مختص به خود نهاده‌ایم که آن جامعه بر آن راه حیات و حرکت می‌کنند» (سوره حج - آیه ۶۷)*

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

پر واضح است که قبل از هر چیز این کلام امام علی نشان دهنده «ارزش مسئولیت اجتماعی» در منظومه معرفتی و فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی می‌باشد. چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، در فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی، «عدالت» در مؤلفه‌های مختلف آن (اعم از عدالت فردی، عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت قضائی و حقوقی و غیره) «جوهر اخلاق تطبیقی و انسان» موضوع اخلاق تطبیقی در رویکرد امام علی در نهج البلاغه می‌باشد. همان «انسانی» که امام علی در منشور و عهدنامه خودش به مالک اشتر این چنین آن را تعریف می‌کند.

«ثُمَّ اَعْلَمَ يَا مَالِكُ اَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرٍ وَ اَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ اُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ اُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فَيْكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ اِنَّمَا يَسْتَدِلُّ عَلَي الصَّالِحِينَ بِمَا يَجْرِي لِلَّهِ لَهُمْ عَلَي السُّنَنِ عِبَادَةٌ فَلْيَكُنْ اَحَبَّ الذَّخَائِرِ اِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَاَمْلِكْ هَوَاكَ وَ شَحِّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَاِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الْاِنْصَافُ مِنْهَا فَيِمَّا اَحَبَّتْ اَوْ كَرِهَتْ وَ اَشْعُرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ اَكْلَهُمْ فَاِنَّهُمْ صِنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ اِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ - ای مالک بدان، من تو را به بلادی (مصر) می‌فرستم که پیش از تو حکومت‌هایی در آنجا جریان داشته است که برخی از آنها عادل و بعضی دیگر ستمکار بوده‌اند؛ و بدون تردید مردم آنجا امروز از تو انتظار دارند که تو در کارهای والیان گذشته آنها بنگری و بدون شک مردمان بلاد در باره تو همان داوری می‌کنند که تو در باره آنها داوری می‌کنی. مالک، همانا خداوند برای شناخت مردان صالح، حقایق را بر زبان‌های بندگان به جریان می‌اندازد. مالک، محبوب‌ترین ذخیره را برای خود عمل صالح قرار بده و برای این کار هوای نفس خودت را در اختیار بگیر و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آنچه برایت روا نیست رها

مگردان، چرا که انصاف و عدالت در باره نفس، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. مالک، رحمت و محبت و لطف و دوستی ورزیدن و مهربانی کردن با همگان (در بلاد مصر) را بر قلبت بفهمان بطوریکه مردم مصر آن را دریافت کنند، نه اینکه در حد یک تصور ذهنی باقی بماند. مالک، مبدا مانند درنده‌های خونخوار به جان مردم مصر بیفتی زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای از آنها برادر دینی تو هستند و دسته‌ای دیگر که مسلمان نیستند در خلقت و آفرینش ممنوع تو می‌باشند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - سطر ۹ به بعد).

در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که بدون فهم و شناخت دو اصل «عدالت و انسان» در نهج البلاغه و در رویکرد امام علی «امکان فهم فلسفه اخلاق تطبیقی در منظومه معرفتی امام علی و در نهج البلاغه وجود ندارد» و شاید بهتر آن باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در خصوص تبیین مبانی اخلاق تطبیقی در رویکرد امام علی در

نهج‌البلاغه، باید بگوئیم دو ستون هرم فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه عبارتند از: «انسان و عدالت». بر این مطلب اضافه کنیم که «هم عدالت و هم انسان در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه دو موضوع فرادینی می‌باشند». آنچنانکه فوقاً در عهدنامه مالک اشتر دیدیم، امام علی جایگاه فرادینی عدالت و انسان در منظومه معرفتی خودش را با عبارت «فَانَّهُمْ صُنْفَانِ اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ اِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» مطرح کرد (مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا هم نوع تو در خلقت و آفرینش می‌باشند). بر پیداست که آنچنانکه در خطبه فوق (خطبه ۲۷) امام علی با صراحت بر آن تکیه می‌کند تعریف «انسان» در چارچوب فلسفه اخلاق تطبیقی در منظومه معرفتی امام علی با «مسئولیت اجتماعی» تعریف می‌شود؛ و لذا در این رابطه است که «انسان در رویکرد امام علی امری ذومراتب می‌باشد و انسان‌ها به موازات آنکه مسئول‌تر باشند، انسان‌ترند» و البته آنچنانکه امام علی در خطبه فوق (خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه) بر آن تأکید می‌کند «مادیت عینی مسئولیت انسان در تعهد انسانی - اجتماعی‌اش تعریف می‌شود» که در خطبه فوق (خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه) امام علی «جهاد در برابر ستمکارانی که آزادی و استقلال و سرزمین مردم را مورد چالش قرار می‌دهند، یکی از نمونه‌های این مسئولیت اجتماعی تعریف می‌کند» و لذا به همین دلیل است که امام علی در خطبه فوق (خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه) با صراحت می‌گوید: «جامعه‌ای که مسئولیت اجتماعی مبارزه با ستمکاران (جهاد با ستمکاران) جزء ایمان و اعتقاد و باور خود قرار ندهد، خداوند لباس ذلت بر تن آنها می‌پوشاند و بلا و مصیبت بر آنها فرو می‌ریزد و آنها را با حقارت و پستی غوطه‌ور می‌سازد و قطعاً چنین جامعه‌ای از عدالت محروم خواهند شد.»

به بیان دیگر در رویکرد امام علی لازمه دستیابی به «عدالت» (در مؤلفه‌های مختلف عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی، عدالت حقوقی، عدالت اقتصادی و عدالت فردی که همه در چارچوب فلسفه اخلاق

تطبیقی در رویکرد امام علی تعریف می‌شوند) ظهور و مادیت یافتن «مسئولیت اجتماعی» در آن جامعه است، بنابراین اگر در خطبه فوق (خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه) می‌بینیم که امام علی جامعه خودش را نفرین می‌کند، با صراحت در خطبه فوق دلیل این نفرین کردن جامعه خودش را اینچنین مطرح می‌کند: «آگاه باشید، من شما را شب و روز و مخفی و آشکار برای پیکار با ستمکاران دعوت کردم و به شما گفتم که پیش از آنکه ستمکاران بر شما هجوم بیاورند، شما بر آنان هجوم ببرید. سوگند به خدا هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت مگر اینکه دلیل شد.»

بدین ترتیب از اینجا است که امام علی در ادامه در قسمت دیگری از این خطبه (خطبه ۲۷) به فرموله کردن اندیشه خود می‌پردازد و بر این باور است که عامل شکست و ذلت جامعه‌ای که امام علی (در طول ۵ سال و چهار ماه حاکمیت آن را به عهده داشته است) در این بوده است که «جامعه ستمکاران بر باطل‌شان اعتقاد و تجمع داشته‌اند، اما جامعه زمان علی بر حق‌شان اعتقاد و ایمان نداشتند» به عبارت دیگر در فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه تا زمانیکه «جامعه و مردم بر حق‌شان ایمان و اعتقاد و معرفت نداشته باشند، مسئولیت اجتماعی در آن جامعه حاصل نمی‌شود» و از اینجا است که امام علی در خطبه فوق (خطبه ۲۷) با صراحت می‌گوید: «سوگند به خدا، اجتماع این قوم بر باطل‌شان و پراکندگی شما از حق‌تان، قلب را می‌میراند و اندوه را به درون آدمی می‌کشاند. پس زشتی و اندوه بر شما باد زیرا نشانه تیرهای دشمن گشته‌اید، غارت می‌شوید ولی هجوم نمی‌برید، مورد حمله و کشتار قرار می‌گیرید ولی حمله نمی‌کنید معصیت بر خدا می‌شود، شما رضایت می‌دهید.»

ثانیاً موضوع مهم دیگری که امام علی در خطبه فوق به آن اشاره می‌کند، اینکه در تعریف جهاد می‌گوید: «وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ

الْحَصِينَةُ وَجَنَّتُهُ الْوَيْقَةُ فَمَنْ تَرَكَه رَغْبَةً عَنْهُ
الْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذَّلِّ - جهاد لباس تقواست و زره
محکم الهی است و سپر با اطمینان انسان است،
کسی که جهاد را ترک کند خداوند لباس ذلت بر تن او
می‌پوشاند.»

باری، آنچه در عبارت فوق از خطبه ۲۷ نهج البلاغه
برای ما قابل توجه است، اینکه در این عبارت امام
علی «جهاد را لباس تقوی تعریف می‌نماید». پر واضح
است که «این تعریف از تقوی در چارچوب تعریف قرآن
از تقوی می‌باشد». چراکه قرآن «تقوا را پیش شرط
دستیابی به هدایت قرآن می‌داند» و از نظر قرآن «بدون
تقوا امکان دستیابی به هدایت قرآن وجود ندارد.»
«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این
کتاب فقط هدایت‌گر متقین است» (سوره بقره - آیه
۲).

همچنین قرآن «تقوا را پیش شرط دستیابی به
هدایت‌گری تاریخ می‌داند.»

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ - هَذَا بَيَانٌ
لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - همانا پیش از
شما بگذشت جوامعی دیگر، پس بگردید در زمین و
بنگرید چگونه فرجام تکذیب‌کنندگان بوده است این
بیانی است برای مردم و راهنما و موعظه‌ای است برای
متقین» (سوره آل عمران - آیات ۱۳۷ - ۱۳۸).

آنچنانکه امام علی در خطبه فوق «جهاد را لباس تقوا
تعریف می‌کند» قرآن در داستان خلقت انسان و قصه
آدم، پس از هبوط انسان و خودآگاهی انسان به خودش
این «خودآگاهی را لباس تقوا تعریف می‌نماید.»

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي
سَوَاتِكُمْ وَرِيثًا وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ ذَلِك
مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ - ای بنی آدم همانا
فرستادیم برای شما جامه که بپوشید و البته لباس تقوا
بهتر است و این است از آیت‌های خداوند شاید یادآور
شوند» (سوره اعراف - آیه ۲۶).

همچنین قرآن «تقوا هدایت‌گر رشد نفسانی انسان در

مرحله خودسازی انفسی می‌داند.»

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا
- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا - و
قسم به نفس و آنچه که نفس را پروراندش - پس بر
آن الهام شد فجور و تقوا - همانا رستگارند آنکه پاک
ساختش و زیان‌کارند آنکه بفریفتش» (سوره شمس -
آیات ۷ الی ۱۰).

باری، سؤال فربهی که در این جا قابل طرح است
اینکه، اگر در مبانی اخلاق تطبیقی در رویکرد امام
علی در نهج البلاغه «انسان» موضوع و «عدالت» جوهر
اخلاق تطبیقی امام علی می‌باشد، رابطه تقوا با اخلاق
تطبیقی امام علی در نهج البلاغه چگونه قابل تعریف
می‌باشد؟

قبل از پاسخ به این سؤال به طرح مواردی از رویکرد
امام علی در این رابطه می‌پردازیم:

الف - در رویکرد امام علی در نهج البلاغه «تقوا باعث
می‌گردد که آدمی بر خداوند حق پیدا کند.»

«عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقٌّ
اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ الْمَوْجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقِّكُمْ وَ أَنْ
تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللَّهِ وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ
فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِزُ وَ الْجَنَّةُ وَ فِي عَدِ
الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلِكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا
رَابِحٌ وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ - بندگان خدا، شما را به
تقوای خداوندی سفارش می‌کنم، چراکه تقوا، حق
خداوندی است بر شما و تقوا موجب حق شما بر
خداوند می‌گردد. پس برای توفیق یافتن در تقوا از
خداوند یاری بجوئید و متقابلاً برای ارتباط با خداوند
از تقوا استمداد کنید؛ زیرا تقوا امروز برای شما سپر و
پناهگاه است و تقوا فردا برای شما راهی است به سوی
جنت. مسیر تقوا روشن است و رونده آن راه برنده سود
و امانتدار آن نیکو نگهدار است» (نهج البلاغه صبحی
الصالح - خطبه ۱۹۱ - ص ۲۸۴ - سطر ۱ به بعد).*

ادامه دارد

